کارگران همه کشورها متحد شوید!

نامهٔ مردم

ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شمارهٔ ۱۰۳۷، ۸ آبان ۱۳۹۶

دورهٔ هشتم، سال سی و دوم

بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به‌مناسبت صدمین سالگرد پیروزی انقلاب کبیر اکتبر:

انقلاب اکتبر نقطهٔ پایانی بر اندیشهٔ ابدی بودنِ سرمایه‌داری بود و نشان داد که جهانی دیگر ممکن است!

اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اکتبر زنده است و راهگشای آیندهٔ بشریت در قرن بیست و یکم

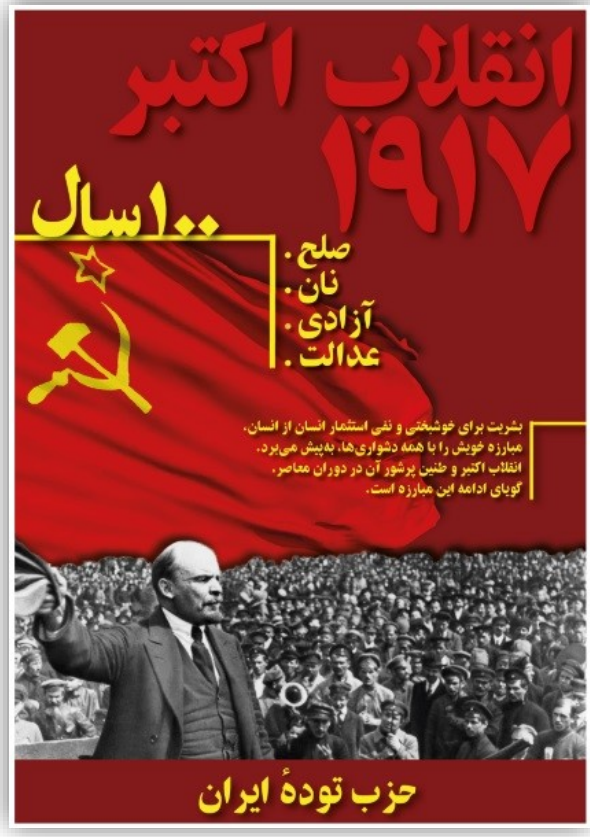

جایگاه تاریخی انقلاب اکتبر

با فرارسیدن ۱۶ آبان‌ماه ۱۳۹۶ (۲۵ اکتبر تقویم ژولیانی و ۷ نوامبر ۲۰۱۷)، از زمان مهم‌ترین رخداد قرن بیستم، یعنی پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، یک‌صد سال سپری شد.

انقلاب اکتبر، در دوران سلطهٔ کشورهای سرمایه‌داری بر جهان، روی داد، در دوران جنگ فاجعه‌بار جهانی اول بین کشورهای امپریالیستی بر سر تقسیم جهان، دوران سرکوب اندیشه‌های مترقی و هنگامی‌که "شبح کمونیسم"- بنا به سخن "مانیفست کمونیست"- خواب رهبران جهان سرمایه‌داری را مختل کرده بود، انقلاب اکتبر به‌هدف گشودنِ راه بشر به سمت جامعه‌یی بدونِ جنگ، خشونت و سرکوب و در یکی از بزرگ‌ترین و درعین‌حال عقب‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه داری اروپا به پیروزی رسید. پیروزی انقلاب اکتبر، به‌رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین و بلشویک‌ها، در روسیهٔ تزاری، پایانی تاریخی بر نظرگاه ابدی بودنِ جهان سرمایه‌داری بود و به خلق‌های زیر ستم در جهان نشان داد که جهانی دیگر ممکن است. پیروزی انقلاب اکتبر بر این اندیشهٔ کارل

ادامه در صفحات ۸، ۹ و ۱۰

سرهم‌بندی واژهٔ «چپ سنتی»، راهی برای گریز از واقعیت‌های انکارناپذیر

جنبش چپ در ایران در طول تاریخ نزدیک به یک قرنش، با وجود همهٔ فرازونشیب‌ها و سرکوب شدن خشن و خونین از سوی رژیم‌های استبدادی شاهنشاهی و ولایی، در دفاع از منافع مردم و حاکمیت ملی تاریخی پرافتخار و تأثیرگذار داشته و دارد.

واقعیت انکارناپذیر در عرصهٔ تلاش برای دفاع از منافع مردم تا کنون چنین بوده است که، رژیم ولایت فقیه و کارگزارانش- بررغم به‌کار بردن مهیب‌ترین روش‌های سرکوب- نتوانسته است جنبش چپ کشورمان را ریشه‌کَن و نابود کند. بخش‌هایی از جنبش چپ کشورمان، که در مقام سالم‌ترین و پویاترین نیروهای ضد دیکتاتوری نزد مردم شناخته می‌شوند، توانسته‌اند در سه دههٔ گذشته در برابر انواع تهاجم نیروهای اطلاعاتی و امنیتی سرکوبگر، بدون هیچ‌گونه اتکایی به کشورهای خارجی، مقاومت کنند و با بی‌اثر کردن ترفندهای رژیم ولایی و خدم‌وحشم آن، بر ضدِ استبداد حاکم قاطعانه به مبارزه‌شان ادامه دهند. واقعیت انکارناپذیر دیگر و تا کنون

ادامه در صفحه ۶

سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای جمهوری‌اسلامی، نه ترقی‌خواهانه است و نه منافع ملی ایران را تأمین می‌کند!

سفر حیدر العبادی، نخست‌وزیر عراق، به ریاض، پایتخت عربستان سعودی، در هفتهٔ گذشته، به‌منظور انجام مذاکرات در زمینهٔ عادی کردن روابط میان این دو کشور عربی، به‌دلیل هم‌زمان بودن آن با دیدار رکس تیلرسون، وزیر خارجه آمریکا، از عربستان، تحلیل‌هایی را در ارتباط با ادامه یافتن فاصله‌گیری مشخص سیاستمداران شیعهٔ عراق از همتایان ایرانی‌شان دامن زده

ادامه در صفحه ۱۱

«من سر سفرهٔ خون نمی‌نشینم!» به یاد علی‌اشرف درویشیان، ص ۱۵

به یاد رفیق آذر معتقدی ص ۱۷

ادامهٔ معضل اجتماعی کودکانِ کار و کودکانِ خیابانی تا به کی؟ در ص ۲

برنامهٔ خصوصی‌سازی، جایگاهِ سازمان تأمین اجتماعی، و طرح افزایشِ سن بازنشستگی در ص ۱۶

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه!

ادامهٔ معضل اجتماعی کودکانِ کار و کودکانِ خیابانی تا به کی؟

کودکان کار، جمعیتی از کودکان جامعه‌اند که به‌دلیل فقر فزایندهٔ اقتصادی خانواده‌هاَی زحمتکش در شهرها و روستاها، به‌جای رفتن به مدرسه ناگزیر به بازار کار رانده شده‌اند. برخی از آنان در خیابان‌ها به کار، یا به‌عبارت بهتر، به زباله‌گردی، تکدی‌گری، فروش اجناس بُنجُل و تن‌فروشی، اما سازمان‌یافته از سوی باندهای بزه‌کار، به‌کار گمارده می‌شوند. این بخش از کودکان کار و خیابانی غالباً در معرض انظار عمومی هستند. ازاین‌روی، هرسال برگزاری کنفرانس‌هایی درخصوص "ضرورت برخورد" با این معضل اجتماعی و به‌دنبال آن نیز بگیروببندهایی باهدف پنهان حفظِ زیبایی شهر یا به‌عبارت‌بهتر برای پنهان نگه داشتن آنان از انظار عمومی را شاهدیم. بااینهمه، توجه باید داشت که کار کودکان در خیابان‌ها تنها به تکدی‌گری سازمان‌یافته خلاصه نمی‌شود و دامنه‌اش وسیع‌تر است. این بخش از کودکان کار، نوک آن قلهٔ کوه یخی است که غالباً در معرض دیدِ انظار عمومی قرار دارد و تلاش می‌شود تا در هیاهوهای سرسام‌آور خیابان‌ها بدنهٔ عظیم این جمعیت معصوم فقرزده و تباه از نظرها پنهان بماند. واقعیت این است که امروز میلیون‌ها کودک ایرانی و مهاجر، دختر و پسر، به‌جای رفتن به مدرسه و بهره‌مند شدن از بازی و شادی و تحصیل، در کارگاه‌هایی غیررسمی و حتی کارگاه‌هایی رسمی اما بیرون از شمول "قانون کار"، در کارگاه‌های قالی‌بافی، آجرپزی، پوشاک، کفش‌دوزی، ساختمان‌سازی، مزارع و کارگاه‌های کشاورزی، کارهای خانگی و نظایر آن‌ها، در وضعیتی برده‌وار و با شدیدترین نوع بهره‌کشی به‌کار واداشته می‌شوند.

کودکانِ کار و کودکانِ خیابانی

برای حلِ معضلِ اجتماعیِ این کودکان، ابتدا باید به تفاوت دو مقولهٔ کودکان خیابانی و کودکان کار- به‌رغم شباهت‌های‌شان- توجه داشت، زیرا حل معضل هر یک از این دو مقوله راه‌های خاصِ خود را می‌طلبد.

کودکان و نوجوانان خیابانی عمدتاً کودکان و نوجوانانی فراری، بدون‌سرپرست یا بَدسرپرست‌اند که با پرسه‌گردی در خیابان‌ها غالباً در معرضِ سوءاستفادهٔ باندهای بزه‌کار، مواد مخدر، تکدی‌گری و نظایرِ آن‌ها قرار می‌گیرند. نوع حمایت از این کودکان- در صورتی که امکان بازگشت آنان به خانواده‌هایشان ممکن نباشد- تا حد زیادی با نوع حمایت از کودکان کاری که شب‌ها به خانه بازمی‌گردند و خانواده‌هایشان برای امرار معاش به درآمدِ آنان وابسته‌اند تفاوت دارد. ضمن آن‌که، بسیاری از این کودکان نان‌آورِ خانواده‌های خود هستند.

فراز، دبیرکل مجمع‌عالی نمایندگان کارگران ایران، اظهار داشت: "۳۰ درصد کودکان کار دارای والدین باسابقه محکومیت هستند و ۴۰ درصد نیز دارای والدین بی‌سواد یا کم‌سواد هستند، ۸۵ درصد کودکان کار ایرانی و مابقی از سایر کشورها هستند" [روزنامه ابتکار، ۲۴ خردادماه ۱۳۹۴]. دانشور، عضو اتاق بازرگانی ایران نیز ضمن تأیید این موضوع می‌گوید: "۹۰ درصد کودکان کار شب‌ها به منازل خود برمی‌گردند اما کودکان خیابان شبانه‌روز در بیرون هستند و طبق آمار موجود ۹۹ درصد این کودکان بزه‌کار می‌شوند. ما یک مرکز نگهداری از کودکان کار و خیابان ایجاد کردیم که در قالب آن ۴۷۰۰ نفر تحت پوشش قرار گرفتند اما برای گسترش این‌گونه فعالیت‌ها لازم است تا نهادهای تصمیم‌ساز مداخله کنند" [همانجا].

درخصوص گروه نخست، کودکان کار، وظیفهٔ دولت‌هاست که با حمایت از این کودکان در مراکز بهزیستی شرایط بازگشت شایستهٔ آنان به جامعه را با فراهم آوردن امکان تحصیل همراه با کارآموزی به‌منظور دست‌یابی آنان به شغلی مناسب و مولد اقدام عاجل کنند. باوجود این، معضل کودکان کار، حضور این کودکان در جامعه و بروز گستردهٔ این پدیده، به‌طورکلی، ریشه در سیاست‌های ضد انسانی نظام سرمایه‌داری دارد و در شرایط کنونی با سیاست‌های نولیبرالی مبتنی بر خصوصی‌سازی و لغو یا بی‌اعتنایی به قوانین و مقررات حمایتی به‌طور تنگاتنگ پیوند دارد. ازاین‌روی، برای حل این معضل سرنوشت‌ساز، باید سیاست‌های کلان اقتصادی و اجتماعی به‌سود کارگران و زحمت‌کشان جامعه دگرگون شود. زیرا می‌دانیم زمانی فرزندان کارگران و زحمت‌کشان ناچار می‌شوند در سنین پائین کار کنند که سرمایه‌داری هزینهٔ حداقل معیشت و گذران زندگی کارگر و خانواده‌اش را پرداخت نمی‌کند و بنابراین، کارگران و زحمت‌کشان ناگزیر می‌شوند اعضای خانواده‌شان را برای داشتن "کمک‌خرجی"ای وارد بازار کار کنند. این وضعیت غیرعادلانه، در مناسبات اقتصاد نولیبرالی به‌دلیل "خصوصی‌سازی"، "آزادسازی مقررات حمایتی" و تبدیلِ نیروی کار به کالا در بازار

عرضه و تقاضای کار، شدت بیشتری یافته است.

در کشورهای عقب‌مانده و وابسته، بهره‌کشی از کودکان و نوجوانان به‌دلیل ماهیت نظام‌های حاکم بر این کشورها و نیز نبود یا ضعف تشکل‌های مستقل کارگری، صورتی لجام‌گسیخته‌تر دارد. ازهمین‌رو است که قانون کار مصوبِ سال ۱۳۳۷، حداقل سن قانونی کار را ۱۲ سال تعیین کرده بود و قانون کار کنونی نیز متأسفانه و به‌رغم تلاش‌های گسترده و بی‌وقفهٔ کارگران و تشکل‌های مستقل کارگری در سال‌های نخست پس از انقلاب برای افزایش سن کار به ۱۸ سال، سن مشمول کار ۱۵ سال تعیین شد. البته همین محدودیت سنِ کار نیز تنها کارگاه‌های بزرگ مشمولِ قانون کار را در بر می‌گیرد. تردیدی نیست که هَزاران کارگاه کوچک، اعم از رسمی و غیررسمی، بدون هیچ محدودیتی صدها هزار کودک کم سن‌وسال و حتی زیر ۷ سال را نیز به‌کار گرفته‌اند. نیز می‌دانیم که ازجمله خواست‌های مهم کارگران و همچون یکی از بنیادی‌ترین اصول حقوق کار، فراهم آمدن امکان تحصیل همگانی، اجباری، رایگان و به‌دور از هرگونه تبعیض برای تمامی کودکان و جوانان بوده است. این خواست مهم، درنتیجهٔ مبارزات مردم و به‌ویژه کارگران آگاه، در قانون اساسی، ذیل بند ۳ اصل سوم و اصل سی‌ام در زمره "حقوق ملت" و "آموزش‌وپرورش رایگان برای همهٔ ملت... "، درج شد، اصولی که، درنتیجهٔ سرکوب نیروهای ترقی‌خواه و مردمی و ازجمله سازمان‌های کارگری مستقل زیر پا نهاده شد و با خصوصی‌سازی کردن خدمات آموزشی و دیگر خدمات اجتماعی، تأمین هزینهٔ این دو فقره از"حقوق ملت"، بر سبد هزینهٔ توده‌های مردم تحمیل شد. روشن است که نتیجهٔ این وضع محروم شدن بخشی بزرگ از جمعیت کودکان کشور از تحصیل و ورود نابه‌هنگام آنان به بازار کار و تن دادن به انواع کارهای سیاه و خطرناکی است که تهدیدِ سلامتی جسمانی و روحی آنان و پیری زودرس‌شان را به‌دنبال دارد.

کودکانِ محروم از تحصیل

مطابق آخرین آمار ارائه‌شده در سال جاری، از مجموع ۱۵٫۵ میلیون جمعیت ۶ تا ۱۸ سال کشور، ۳ میلیون نفر آنان از ورود به مدارس و مرکزهای آموزشی بازمانده‌اند [سایت فردا، ۲۹ شهریورماه ۹۶]. در بررسی‌های صورت گرفته و ازجمله با مراجعه به سال‌نامهٔ آماری کشوری سال ۱۳۹۰، می‌توان دید که سالانه حدود ۵۰۰ هزار نفر از این ۳ میلیون، کودکان ۶ تا ۹ سال و بیش از ۲٫۵ میلیون نفر دیگر دانش‌آموزانی‌اند که به‌دلیل‌های مختلف، ازجمله هزینه‌های گزاف تحصیلی، مجبور به ترک مدرسه در مقطع‌های مختلف تحصیلی شده‌اند. با تکرار این وضع در سه دههٔ گذشته، انباشت بی‌سوادی و کم‌سوادی در کشور چنان بُعدهای هولناکی به‌خود گرفته است که دیگر حتی مسئولان نظام و آمارسازان حکومتی نمی‌توانند آن را کتمان کنند. باقرزاده، معاون وزیر آموزش‌وپروش و مسئول نهضت سوادآموزی، می‌گوید: "بر اساس سرشماری سال ۹۰ در گروه سنی بالای ۶ سال، ۹ میلیون و ۷۱۹ هزار نفر (معادل ۶٫۱۴ درصد جمعیت گروه سنی آن سال)، در گروه سنی ۱۰ تا ۴۹ سال به‌عنوان گروه هدف؛ ۳ میلیون و ۴۵۶ هزار نفر (معادل ۸٫۶ درصد جمعیت گروه سنی آن سال) و در گروه سنی ۱۰ تا ۲۹ سال؛ ۹۵۰ هزار نفر (معادل ۲٫۳ درصد جمعیت گروه سنی آن سال) خود را فاقد مهارت‌های خواندن و نوشتن معرفی کرده‌اند." او همچنین درخصوص آمار کم‌سوادان، گفت: "آمار کم‌سوادی نیز مهم است. بر اساس تعریف مرکز آمار کسی که خواندن و نوشتن بلد است اما سطح تحصیلات او حداکثر تا دوران ابتدایی است، کم‌سواد خوانده می‌شود. و این گروه با گذشت زمان مهارت‌های خود را از دست می‌دهند. در سال ۹۰ حدود ۱۱ میلیون نفر کم‌سواد ثبت شده‌اند" [پایگاه خبری تحلیلی مهرخانه، ۸ دی‌ماه ۱۳۹۳].

به‌این ترتیب، می‌توان دید که در ۱۳۹۰ بیش از یک‌سوم جمعیت بالاتر از ۶ سال کشور بی‌سوادان و کم‌سوادان بوده‌اند. باید یادآور شد: از آن‌جا که به‌رغم گذشت بیش از ۱۸ ماه، سال‌نامهٔ آماری سال ۱۳۹۵ هنوز انتشار نیافته است، یا به‌عبارت

ادامه در صفحهٔ ۳

ادامهٔ معضل اجتماعی کودکان ...

بهتر، آمارسازان نظام هنوز در چگونگی ارائه آن‌ها به‌توافق نرسیده‌اند. ما در این جا به همان آمارهای رسمی سال ۱۳۹۰ بسنده کردیم. ضمناً می‌دانیم که بر هیچ انسان آگاهی پوشیده نیست که در سال‌های اخیر نه‌تنها این معضل اجتماعی حل و حتی کاهش هم نیافته بلکه با ادامهٔ سیاست‌های ویرانگرانهٔ نظام، این معضل سیر صعودی نیز پیموده است.

کودکان کار

همان‌طور که گفته شد، عمده جمعیت کودکان کار را باید در میان جمعیت کودکان و نوجوانان محروم از تحصیل جستجو کرد. با آنکه نهادهای مسئول از ارائهٔ آمارهایی دقیق دربارهٔ شمار کودکان و نوجوانان کار سر باز می‌زنند، بااین وجود دیگر قادر به‌کتمان آن نیستند. دانشور، عضو اتاق بازرگانی، می‌گوید: "طبق آمار ارائه شده توسط مرکز آمار ایران که در سال ۱۳۸۵ ارائه شد، ۱ میلیون و ۷۰۰ هزار کودک به‌صورت مستقیم در ایران درگیر کار هستند. همچنین ۹۱۵ هزار کودک نیز به‌عنوان کودک خانه‌دار به‌ثبت رسیده که از این تعداد ۹۸/۹ درصد دختر هستند" [سایت تحلیلی خبری عصر ایران، ۲۲ خردادماه ۱۳۹۲].

همان‌طور که دیده می‌شود، این تعداد ۱ میلیون و ۷۰۰ هزار کودک کار مربوط به آمار سال ۱۳۸۵ است. بسیاری از کارشناسان اقتصادی، شمار امروز کودکان کار در شهرها و روستا و به‌ویژه در حاشیهٔ شهرها و شاغل در کارگاه‌های رسمی و غیررسمی را تا بیش از ۷ میلیون نفر تخمین می‌زنند: "دکتر محسن طباطبایی مزدآبادی دبیر انجمن علمی اقتصاد شهری ایران با بیان اینکه بر اساس کنوانسیون حقوق کودک، هر فرد شاغل زیر ۱۸ سال دارای کار سخت، کودک کار محسوب می‌شود، گفت: محرومیت از سوادآموزی و شرایط اقتصادی نامناسب، مسکن نامناسب... و بی‌خانمانی ازجمله آسیب‌هایی است که کودکان کار را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این کارشناس مسائل اقتصاد شهری آمار کودکان کار ایران را بین ۳ تا ۷ میلیون عنوان کرد و گفت: اما به‌دلیل اینکه اغلب کودکان کار هیچ‌گونه ثبت هویتی ندارند آمار دقیقی در این زمینه مشاهده نشده است" [خبرآنلاین، ۸ اسفندماه ۱۳۹۵].

این ارقام دور از ذهن نیست، زیرا اگر به رشدِ فزایندهٔ هزینهٔ سرانهٔ خدمات غیررسمی در سطح شهر و روستاها نظر افکنیم، نتیجه‌ای جز این را نشان نمی‌دهد. محسن طباطبایی مزدآبادی، در گفت‌وگو با ایسنا، ۳۰ مردادماه ۱۳۹۵، با اشاره به نامهٔ اخیر برخی از چهره‌های اقتصادی به مدیران شهری برای به‌رسمیت شناخته شدن اقتصاد زیرزمینی و ساماندهی دست‌فروشی، گفت: واقعیت آن است که اقتصاد غیررسمی سهم بسیار مهمی از نیروی کار در کشورهای درحال‌توسعه را تشکیل می‌دهد؛ بر اساس برآوردی که از اقتصاد غیررسمی در ۱۱۰ کشور درحال‌توسعه، درحال گذار و صنعتی صورت گرفته است متوسطِ اندازه اقتصاد غیررسمی در کشورهای oecd(سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی) ۱۸ درصد GNI(شاخص توسعهٔ انسانی) در سال ۲۰۰۰ بوده است. وی با تأکید بر اینکه بر همین اساس اقتصاد غیررسمی در ایران ۱۸/۹ درصد از تولید ناخالص ملی را در سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ تشکیل می‌داده است گفت: برخی پژوهش‌های دیگر نیز نشان می‌دهد که قریب به ۲۰ تا ۴۰ درصد کارگران در خاورمیانه در بخش غیررسمی اقتصاد فعال هستند. با این حال، برخی پژوهش‌های مستقل از افزایش سهم ۳۰ تا ۳۵ درصد اقتصاد غیررسمی در سال‌های اخیر در تولید ناخالص ملی و در اشتغال حکایت دارند.

اما، موضوع تنها به اقتصاد غیررسمی و شغل‌های کاذب محدود نمی‌شود، بلکه کارگاه‌های رسمی خارج از شمول قانون کار را نیز دربر می‌گیرد، به‌طوری که با خارج کردن گروه گروه از کارگران از شمول قانون کار اکنون دیگر کم‌تر از ۲۰ درصدِ کارگاه‌های کشور مشمول قانون کارند. هم ازاین‌روست که امروز اشتغال کودکان به کارهای طاقت‌فرسا در کارگاه‌های مختلف تولیدات و فرآوری‌های کشاورزی، قالی‌بافی، مشاغل خانگی، بسته‌بندی، پوشاک، معادن و سنگ‌بُری، چوب‌بُری، تعمیرگاه‌ها، مسافرخانه‌ها، کارواش‌ها، مغازه‌ها و نظایر آن‌ها، در مقام کارگر ساده، وردست، پیک، زباله‌گرد و... با ساعت‌کاری روزانه تا بیش از ۱۲ ساعت و با دستمزدی اندک حداکثر ۸۰ تا ۱۰۰ هزار تومان در روز، به‌طور روزافزون رو به‌گسترش است. به‌علاوه، باید به‌یاد داشت که بسیاری از کودکان و نوجوانان کار دیروز، امروز به‌دور از هرگونه حمایتی و مبتلا به انواع بیماری‌ها و پیری زودرس هم‌چنان در دخمه‌هایی به‌نام کارگاه با دستمزدی اندک به‌کار مشغول‌اند و خود و اعضای خانواده‌شان برای امرار معاش به این دستمزد حقیر وابسته‌اند.

کودکان کار و کلان‌سرمایه‌داران

در کشور ما نیز- همان‌طور که تحقیقات مختلف جهانی نشان می‌دهند- بیش‌ترین بهره‌برداران و بهره‌کشان از کار کودکان عبارتند از: کلان‌سرمایه‌داران درمقام طرف‌های تجاری، کارگاه‌های کوچک و غیررسمی درمقام بُنکداران و دلالان عمده، صاحبان کارگاه‌های بزرگ صنعتی، کشاورزی و تجاری همچون خریداران عمده یا سفارش‌دهندگان محصولات بر اساس قراردادهایی از نوع برون‌سپاری، مقاطعه‌کاری و جزاین‌ها، که به‌منظور انجام اموراتشان، لایه‌ای انگلی از نوکیسگان بی‌هویت را در مقام دلالان‌شان- به‌ویژه در بازارهای غیررسمی- سازمان داده و در حمایت خود گرفته‌اند.

سلمان خُدادی، رئیس سابق و عضو فعلی کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی، می‌گوید: "مجلس به‌عنوان یکی از سه قوه اصلی، این روزها پای خود را تا جایی که ممکن است از موضوع کودکان کار عقب کشیده و هر بار به‌بهانهٔ نقص در عملکرد دولت، از توضیح در باب این موضوع عبور می‌کند... مجلس، یکی از نهادهایی است که باید به موضوع کودکان کار ورود کند اما ارادهٔ آن نه در مجلس هست و نه در عملکرد دستگاه‌هایی که اگر نخواهند کاری را انجام ندهند، نمی‌دهند... مجلس ما در این زمینه کارآمد نبوده و این بر کسی پوشیده نیست. ... برخوردهای جدی از طرف مجلس نمی‌بینیم و اگر قرار به برخورد باشد، لابی‌ها و ارتباط‌هایی که برقرار می‌شود، این اجازه را نمی‌دهد" [روزنامهٔ قانون، ۶ مهرماه ۹۶، تأکیدها از ماست]. اما سلمان خدادی به روش همیشگی مسئولان نظام بر پایهٔ فرافکنی و رفع مسئولیت از خود، نگفت این لابی‌های قوی چه کسانی‌اند؟ اما بر کارگران آگاه پوشیده نیست که این لابی‌های قوی کسانی جز کلان‌سرمایه‌داران و کارگزاران آنان در مجلس شورای اسلامی، دولت و دیگر نهادهای حکومتی نیستند. اما باید دید "محجوب"، از پدرخواندگان "خانهٔ کارگر"، در این خصوص چه موضع‌گیری‌ای کرده است؟ دغدغهٔ خاطر او پیش از آن‌که متوجه زندگی تباه کودکان کار و خیابانی باشد، به‌خاطر آلوده شدن چهرهٔ شهر است. او درباره اظهارات فرماندار تهران مبنی بر جمع‌آوری ۱۰۰۰ کودک متکدی از سطح شهر تهران، می‌گوید: "انتظار می‌رود با تداوم اجرای این طرح دیگر شاهد تکدی‌گری و کار کودکان در پایتخت نباشیم." با این حال، او اضافه می‌کند: "برای جمع‌آوری دائمی کودکان کار و متکدی با خلأ قانونی روبرو هستیم... در این رابطه قانونِ تعریف‌شدهٔ مشخصی وجود ندارد. بنابراین نیاز است دولت لایحه‌ای را تدوین و به مجلس ارسال کند" [خبرگزاری خانه ملت، ۱۴ مهرماه ۹۶، تأکیدها از ماست]. همان‌طور که دیده می‌شود، او خیل عظیم کودکان کار و خیابانی را به کودکان درحال تکدی در خیابان‌های پایتخت محدود می‌کند و به‌دفاع از فرمانداری در جمع‌آوری خشن این کودکان برمی‌خیزد و متأسف از آن است که خلأ قانونی مانع جمع‌آوری دائم کودکان کار و متکدی از خیابان‌های پایتخت است! به‌عبارت‌دیگر، او نیز خواهان پنهان کردن این کودکان از انظار عمومی در این شهر است و گویی این پدیده در دیگر شهرها محلی از اِعراب ندارد. اما لازم است به او یادآوری کرد که کودکان کار و خیابان تنها به کودکان متکدی در سطح شهر تهران محدود نمی‌شوند و همان‌طور که دیده شد، دامنهٔ آن بس فراخ‌تر و تکان‌دهنده‌تر است. به‌علاوه، این معضل امروز و دیروز نیست. نزدیک به سه دهه است که بازتولید هرچه گسترده‌تر آن را در مقیاس کشوری شاهدیم. هم‌چنین، به او باید یادآور شد که خلأ قانون مشکل پایان دادن به‌کار کودکان نیست، بلکه مشکل، وضع قوانین ناظر بر نقض حقوق بنیادین کارگران و زحمت‌کشان کشور است. این پدرخواندهٔ جعلی کارگران به‌خوبی واقف است که در قانون اساسی به‌زعم او "نظامِ مقدس"، به‌کارگیری کودکان به‌هر شکل ممنوع و اقدامی مجرمانه اعلام شده است. قانون کار، سن کار را ۱۵ سال دانسته و کارهای خطرناک برای نوجوانانِ ۱۵ تا ۱۸ سال را غیرقانونی و مستوجب مجازات خوانده است. او هم‌چنین می‌داند که در همین قانون اساسی، ذیل حقوق ملت، ازجمله وظایف نظام و دولت‌های آن، تأمین تحصیل رایگان و همگانی و دیگر خدمات اجتماعی از نوع درمان و بهداشت، تأمین اجتماعی، مسکن و نظایر آن برای عموم ملت اعلام شده است. در قانون کار نیز، ذیل مادهٔ ۴۱ گفته می‌شود که،

ادامه در صفحهٔ ۱۴

تأملی بر رویدادهای ایران

شورای نگهبان، منشور بی‌حقوقیِ اقلیت‌های مذهبی را صادر کرد

روزنامهٔ آرمان، ۳ آبان‌ماه، در رابطه با محروم کردن عضو زرتشتی شورای شهر یزد، نوشت: "آیت‌ا... محمد یزدی عضو شورای نگهبان در مورد حواشی پیش‌آمده برای عضو زرتشتی شورای شهر یزد به تسنیم گفت: 'مسئله‌ای اخیراً پیش آمده که تصور می‌کنند دخالت در مسائل سیاسی و اجتماعی است. در مجلس اقلیت‌های مذهبی نماینده دارند، اعم از یهودیان، ارامنه، زرتشتیان و حتی اصناف ارامنه هم در مجلس دو نماینده دارند، به‌این معنا که اقلیت‌های مذهبی در مجلس نماینده دارند و می‌توانند دربارهٔ مصوبات مجلس اظهارنظر کنند اما دربارهٔ جاهای دیگر نمی‌توانند اظهارنظر کنند. در این شرایط که نمایندهٔ یهودی و مسیحی و... دربارهٔ مصوبه مجلس رأی داده است، اگر پس از ارجاع به شورای نگهبان، این شورا آن را خلاف شرع تشخیص دهد، مجلس موظف به اصلاح مصوبه‌اش است و نمی‌تواند به نظر اقلیت‌ها عمل کند'." محمد یزدی- بنا به‌نقل‌قول روزنامهٔ آرمان- در ادامه می‌گوید: "یک مسئله‌ای در جایی پیش آمده که اکثریت مردم مسلمان هستند و در آن انتخابات شورای شهر برگزار شده، به‌طوری که یکی از آقایان اقلیت‌ها به‌عنوان عضو شورای شهر انتخاب شده است؛ البته بنده اصلاً کاری به زرتشتی، یهودی و یا اقلیت خاصی کاری ندارم و کلی عرض می‌کنم که اگر جایی اکثریت قریب به‌اتفاق‌شان مسلمان باشند، غیر مسلمان نمی‌تواند برای آنها تصمیم بگیرد."

محمد یزدی در جایی دیگر و در همین‌باره می‌گوید: "مجلس نمی‌تواند قانونی بگذارد که آن را رد کند و یا جایی دیگر آن را اجرا نکند. مجلس اصلاً حق ورود به آن را ندارد، چون جنبهٔ شرعی مصوبات مجلس هم باید طبق نظر فقهای شورای نگهبان باشد و این فقها باید مصوبات را از جنبهٔ شرعی تأیید کنند."

روزنامهٔ ابتکار، ۳ آبان‌ماه، سخنان کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان، را آورده است که دربارهٔ اظهارنظر آیت‌الله محمد یزدی مبنی بر اینکه بازگرداندنِ مصوبهٔ قانونی شورای نگهبان مقابله با اصل نظام است، می‌گوید: "نظر شرعی فقها همین است. شورای نگهبان اختیاراتش را از قانون اساسی دارد و از خودش اختیاری ندارد، این اختیارات هم در شرع و هم در اصل قانون اساسی در جهت تحکیم پایه‌های نظام و استحکام جمهوری اسلامی ایران است و مخالفت با اینگونه نظرات نمی‌تواند توجیهی داشته باشد."

روزنامهٔ بهار، در همان تاریخ، با درج سخنان محمد یزدی و کداخدایی، از اقدام‌هایی که قرار است در مجلس شورای اسلامی صورت بگیرد می‌نویسد، و در ادامه می‌آورد: "تمام این کنش‌ها و واکنش‌ها البته یک پای دیگر هم دارد و آن هم رئیس شورای شهر یزد است که بارها به لغو عضویت نیکنام اعتراض کرده و روز گذشته نیز باز هم موکداً در این ارتباط تهدید به‌استعفا کرد و گفت: 'مجری ابلاغ حکم تعلیق عضو زرتشتی شورا نمی‌شوم و درصورت قطعی شدن این حکم از ریاست شورا استعفا می‌دهم.' حال باید دید با بر سر موضع ماندن شورای نگهبان در ارتباط با عضو شورای شهر یزد پیگیری‌های نمایندگان مجلس به کجا خواهد انجامید و آیا در صورت عدم موفقیت اقدامات در این زمینه آیا رئیس شورای شهر یزد نیز با صندلی نمایندگی شورا برای دفاع از عقیده‌اش خواهد ایستاد یا خیر."

روزنامهٔ آرمان، به‌نقل از میرزایی‌نیکو، نماینده مجلس، می‌نویسد: "با این رویه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، اگر پس‌فردا اعلام کنند که مجلس باید تعطیل شود و دیگر لازم نیست ادامهٔ فعالیت دهد، چه باید کرد. ... متأسفانه نمایندگان مجلس از بیان اعتراضات نسبت به این رویه‌های شورای‌نگهبان هراس دارند، چرا که از عدم تأییدصلاحیت می‌ترسند؛ این شیوه، شتری است که در منزل هرکسی می‌خوابد."

روزنامهٔ ایران، ۴ آبان‌ماه، خبر می‌دهد: "نمایندهٔ زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی گفت که رئیس مجلس، محمدجواد کولیوند، رئیس کمیسیون شوراها را مأمور حل مسأله سپنتا نیکنام، عضو زرتشتی شورای شهر یزد از طریق رایزنی با دیوان عدالت اداری کرده و در صورتی که این مشکل حل نشود، موضوع به نشست رؤسای قوا ارجاع خواهد شد."

روزنامهٔ شرق، ۴ آبان‌ماه، با تشریح خبرهای مرتبط با تصمیم پذیرفته نشدن عضویت سپنتا نیکنام در شورای شهر یزد و ابرازنظرها در این‌باره، می‌نویسد: "باید منتظر ماند و دید رئیس مجلس که لغو عضویت نیکنام را غیرقانونی می‌داند، چه واکنشی به اظهارات عضو شورای نگهبان دارد؛ اظهاراتی که می‌توان آن را پاسخی به سخنان لاریجانی مبنی بر قانونی نبودن لغو عضویت نیکنام دانست."

روزنامهٔ مردم‌سالاری، سخنان شهین‌دخت مولاوردی را آورده است که از باب سرگرمی با اشاره به اینکه، فعلاً امکان حضور زنان در ورزشگاه فوتبال فراهم نیست، چون نیاز به زیرساخت‌های مناسب دارد که باید زمینه‌های لازم مهیا شود"، در رابطه با عضو زرتشتی شورای شهر یزد، اضافه کرده است: "عضویت سپنتا نیکنام در شورای شهر یزد، نه‌تنها از منظر حقوق شهروندی که در سایر قوانین هم هیچ منع قانونی ندارد."

با اینکه حضور عضو زرتشتی شورای شهر یزد از مدت‌ها پیش رسانه‌ای شده بود و دربارهٔ آن بحث‌وجدل صورت گرفته بود، اما سخنان اخیر محمد یزدی را باید پایانی بر تصمیم نهایی این موضوع دانست. مهم در این رابطه اتفاقاً به این موضوع مربوط نمی‌شود که آیا زرتشتیان و دیگر اقلیت‌های مذهبی در ایران حق ورود به شوراهای شهر را دارند یا نه، چون اصولاً در چارچوب‌های حکومت اسلامی حتی اکثریت هم از هیچ حق و حقوقی برخوردار نیست. نکتهٔ مهم در این میان اتفاقاً آنجایی است که، محمد یزدی با صدای بلند اعلام می‌کند و می‌گوید: "بازگرداندنِ مصوبهٔ قانونی شورای نگهبان مقابله با اصل نظام است." اصل نظام یعنی اینکه، چنانچه رهبری و فقهای منصوبِ او تصمیمی گرفتند، احدی حق مخالفت ندارد. اصل نظام یعنی اینکه، رأی مردم تعیین‌کننده نیست بلکه ولی فقیه و فقهای منصوب او درنهایت تصمیم‌گیرنده‌اند. جالب اینکه، بازتاب این سخنان در روزنامه‌های داخلی عمدتاً جنبهٔ "خبری" داشته‌اند و به‌نظر می‌رسد نمایندگان مجلس درهراس از ردِ صلاحیت و روزنامه‌ها درهراس از توقیف، موضوع را به‌صورتی مطرح کردند که شاید لاریجانی، رئیس مجلس، با ریش گرو گذاشتن و چانه‌زنی موفق شود این قضیه را حل‌وفصل کند. چنین وضعیتی را در رابطه با نمایندگی مینو خالقی هم شاهد بودیم که درنهایت به مجلس شورای اسلامی راه نیافت. احقاق حقوق مردم از طریق چانه‌زنی با جناح‌های انگلی رژیم محقق نمی‌شود. احقاق حقوق شهروندی نیازمند سازمان‌دهی است و با تکیه به جنبش مردمی به‌ثمر می نشیند.

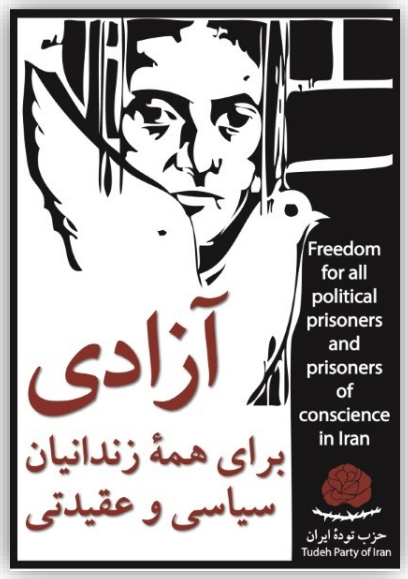

رویکردهای برجامی اروپا، و دلواپسی رژیم ولایت فقیه

با انتخاب دونالد ترامپ به مقام ریاست جمهوری، مقام‌های رژیم جمهوری‌اسلامی واقف بودند که سیاست متفاوت او در مورد "برجام"، رژیم را با چالش‌هایی جدی مواجه خواهد کرد. سخنان دونالد ترامپ در رابطه با برجام، که موضع‌گیری روشن او را آشکار کرد، مقام‌های حکومت اسلامی را به چاره‌جویی‌هایی متفاوت واداشته است. بحثی که در فرآیند این چالش هم‌اکنون به‌شدت جریان دارد به کشورهای اروپایی مربوط می‌شود. هرچند اتحادیهٔ اروپا و روسای کشورهای آلمان، فرانسه و بریتانیا حمایت‌شان را از برجام رسماً و علناً اعلام کرده‌اند، اما این باعث نگردیده که این بحث‌وجدل در داخل ایران متوقف بشود.

روزنامه آرمان، ۲۵ مهرماه، به‌قلم زیباکلام، به تشریح وضعیت موجود و مناسبات اروپا با آمریکا می‌پردازد و در نتیجه‌گیری می‌نویسد: "شرکت‌های غربی در وضع دشواری قرار می‌گیرند چراکه بسیاری از آن‌ها مراوداتی با آمریکا دارند و حاضر نیستند آن مراودات تجاری یا اقتصادی را به‌خاطر مراوداتی که با ایران دارند، به خطر بیندازند. به‌عبارت‌دیگر، توتال که آمده و در پارس جنوبی سرمایه‌گذاری کرده، یا فلان شرکت آلمانی که آمده در

ادامه در صفحه ۵

ادامه رویدادهای ایران ...

حمل‌ونقل کشور سرمایه‌گذاری کرده و یا فلان شرکت انگلیسی که آمده در کرمان می‌خواهد به‌کمک سلول‌های خورشیدی برق تولید کند، همهٔ این‌ها اگر کنگره [آمریکا] تصمیمات جدیدی علیه ایران اتخاذ نماید، در وضعیت دشواری قرار خواهند گرفت." با اینکه این تحلیل زیباکلام واقع‌بینانه است، اما نکتهٔ تأمل‌برانگیز در این مطلب، راه‌حلی است که او ارائه می‌دهد و می‌گوید: "واقعیت آن است که ما فعلاً یک گردنه را پشت سر گذاشته‌ایم که آن هم مخالفت ترامپ بود که فعلاً صورت نگرفت. اما آمریکایی‌ها به‌اشکال دیگر می‌توانند برای ما ایجاد دردسر نمایند. لذا جای آن دارد که از خود بپرسیم چه سیاست‌هایی می‌تواند بهتر و درست‌تر درخدمت خیر و صلاح منافع ملی جمهوری‌اسلامی ایران باشد و آیا زمان رفتن به سمت کاستن از تنش‌ها با آمریکا فرانرسیده است؟"

جهان صنعت، ۲۵ مهرماه، به‌قلم صلاح‌الدین هرسینی، با این سؤال که: "اما باید پرسید آیا امید و اعتمادی به پایداری اروپا بابت ماندن در کنار ایران و برجام وجود دارد یا موقتی است و دست‌خوش تغییر می‌شود؟"، نوشت: "به‌واقع ترس تروئیکای اروپایی از تنبیه و مجازات آمریکا بابت همراهی نکردن‌شان با ترامپ می‌تواند دلیل همسویی این سه کشور با آمریکا در برجام و ایران شود." هرسینی راه‌کاری مشابه زیباکلام ارائه می‌دهد و می‌نویسد: "لازم است ایران از فرصت به‌دست آمده از همسویی اروپا برای حفظ برجام و مزایای پیش‌بینی‌شده در آن استفاده کند و رفتارهای خود را منطبق با روح برجام کند. در یک‌کلام، ذوق‌زدگی کنونی مسئولان از رفتارهای حمایت‌گرانه اروپا باید جای خود را به منطق و عمل‌گرایی بدهد."

روزنامه فرهیختگان، ۲۷ مهرماه، در مطلبی به این مسئلهٔ بالا پرداخته و سؤال‌هایی گوناگون مطرح می‌کند و درنهایت می‌نویسد: "... ایران باید درعین‌حال که به اتحادیه اروپا و وجوه صداقت در رفتار و کنش اتحادیه اروپا به‌طور جدی می‌نگرد و از آن بهره می‌برد، نباید فراموش کند که در بزنگاه‌های تاریخی نه‌تنها اروپا بلکه چین و روسیه نیز در اردوگاه ایالات‌متحده آمریکا در مقابل ایران قرار می‌گیرند." و در جایی دیگر ادامه می‌دهد: "...ایران باید درعین‌حالی که نسبت به اروپا و وضعیت آینده اروپا امید دارد، نمی‌تواند درنهایت میان اروپا و ایالات‌متحده آمریکا در تحلیل نهایی این قضیه تمایز و جداسازی کند."

جوان آنلاین، ۲۸ مهرماه، در اشاره‌ای که به‌همین موضوع هم ربط پیدا می‌کند، به سفر احتمالی رئیس‌جمهور فرانسه پرداخته و می‌نویسد: "دولتی‌ها باید ابتدا یک کُد به ملت ارائه دهند که فرانسه در چهل سال گذشته جلوی آمریکا ایستاده یا خلاف آمریکا عمل کرده باشد." جوان آنلاین، ۲۹ مهرماه، بار دیگر این موضوع را مهم یافته و می‌نویسد: "دولت‌های اروپایی بعد از یک هفته تاخت‌وتاز کم‌سابقه به نطق جمعهٔ قبل دونالد ترامپ رئیس‌جمهور امریکا در مورد ایران، لایهٔ جدیدی از سیاست اروپایی در مورد ایران را نمایان کردند. رهبران ۲۸ دولت اروپایی روز پنج‌شنبه در بیانیه‌ای مشترک از توافق هسته‌ای با ایران به همان شکلی که هست حمایت کردند و درباره تبعات 'لغو برجام... برای امنیت امریکا، متحدان اروپایی و منطقه' هشدار دادند. با این حال آن‌ها می‌گویند از برنامهٔ موشکی و سیاست‌های منطقه‌ای ایران نگران‌اند و خواستار گشوده شدن مسیری جداگانه برای مذاکره دربارهٔ این دو موضوع شده‌اند."

روزنامه خراسان، ۲۹ مهرماه، در اشاره به جلسهٔ سران اروپا و بیانیهٔ پایانی آن، نوشت: "هرچند این بیانیه به برنامه‌های موشکی و منطقه‌ای ایران اشاره‌ای نداشته است، اما... مرکل، ترزا می و ماکرون در مواضعی هم سو با مقامات آمریکا علیه کشورمان، در سخنانی جداگانه تأکید کردند: 'درحالی‌که ما از حفظ برجام حمایت می‌کنیم، نگرانی خود را دربارهٔ برنامهٔ موشک‌های بالستیکی ایران و فعالیت‌های منطقه‌ای این کشور که مغایر مصالح امنیتی اروپاست اعلام می‌کنیم. ما آماده‌ایم در این زمینه در همکاری تنگاتنگ با آمریکا و دیگر شرکای ذی‌نفع، اقدامات مناسبی را انجام دهیم'."

روزنامهٔ صبح نو، به‌تفصیل به تاریخچهٔ مذاکرات اتمی ایران و کشورهای غربی پرداخته و در مواردی بدعهدی کشورهای اروپایی را یادآوری کرده و همچون روزنامهٔ خراسان سخنان مرکل، ماکرون و ترزا می در اجلاس سران اروپا را آورده است.

روزنامهٔ کیهان، ۲۹ مهرماه، می‌نویسد: "تصور ایجاد شکاف بین اروپا و آمریکا، به همان اندازه مضحک است که روزگاری توهم ایجاد شکاف در داخل حاکمیت آمریکا بود! آن حرف‌ها را که یادتان هست!؟ شکاف بین کنگره و کاخ‌سفید! شکاف بین جمهوری‌خواه‌ها و دموکرات‌ها و مطایبات دیگری از این دست! حالا هم برخی معتقدند باید با اروپا مماشات کرد، قراردادهای جدید و اغواکننده‌ای منعقد کرد تا آن‌ها را به ماندن در برجام تشویق کنیم! یعنی راهی را که یک‌بار با آمریکا رفتیم، حالا با اروپایی‌ها از نو شروع کنیم!"

در رابطه با این چالش رژیم ولایت فقیه با مسئلهٔ برجام و ترامپ، توضیح زیادی لازم نیست. سابقهٔ این رژیم فاسد و ضدِ مردمی به‌روشنی این واقعیت را اثبات کرده است که با تمکین به خواست‌های قدرت‌های غربی، پروژهٔ کُرنش "قهرمانانه" درنهایت به‌اجرا درمی‌آید. بهای این کرنش‌های مداوم، عقب‌نشینی و حراجِ منابع ملی در برابر حفظ رژیم سرکوب‌گر است.

زمینه‌سازی‌های شکست‌خورده اقتصادی، برای تدارکِ مقابله با تحریم‌های اقتصادی

روزنامهٔ اعتماد، ۲۹ مهرماه، در رابطه با سفر اسحاق جهانگیری به ترکیه، می‌نویسد: "همسایهٔ تُرک طی دو روز گذشته میزبان اسحاق جهانگیری، معاون اول رئیس‌جمهور بود تا موضوعات سیاسی و اقتصادی موردعلاقهٔ طرفین مورد بحث و بررسی قرار گیرد. هدف او از این سفر شرکت در نهمین اجلاس سران سازمان همکاری اقتصادی دی ۸ بود. ..." در قسمتی دیگر از این خبر سخنان جهانگیری آورده می‌شود که می‌گوید: "طی بیست سال گذشته سازمان همکاری اقتصادی دی ۸، شاهد تلاش‌ها و ابتکارهایی بوده و در جهت سامان دادن همکاری‌های معنی‌دار درون‌گروهی سلسله توافق‌ها و اقداماتی را نهایی کرده است. سند چشم‌انداز و نقشهٔ راه آن افق روشنی را فراروی ما قرار داده است. باید با اجرایی کردن هر یک از توافق‌ها و ایجاد اقتصادی مقاوم در برابر تهدیدهای سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای، مجموعه‌ای تأثیرگذار در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد کنیم." نخست‌وزیر ترکیه نیز با اشاره به اینکه روابط اقتصادی ایران و ترکیه روند رو به رشدی را درپیش دارد، می‌گوید: "حجم مبادلات دو کشور درحال‌حاضر ۱۲ میلیارد دلار است و هدف‌گذاری دو کشور رسیدن به ۳۰ میلیارد دلار است که برای دستیابی به این رقم باید گام‌های مؤثری برداریم."

روابط ایران با ترکیه با فرازونشیب‌هایی زیاد همراه بوده است. این روابط به‌خصوص در ارتباط با بحران سوریه اصطکاک‌هایی را میان دو کشور به‌وجود آورد. سال پیش، این روابط رو به سردی گذاشت و مطبوعات ایران پُر بود از مطالب ضدِ ترکیه و سیاست‌های منطقه‌ای این کشور. سفر اخیر جهانگیری به ترکیه، با اینکه به‌بهانهٔ شرکت در اجلاس دی ۸ بوده است، اما درواقع زمینه‌سازی‌هایی است که رژیم برای مقابله با تحریم‌های اقتصادی درپیش رو برای آن تدارک دیده است. روزنامهٔ اعتماد، در همان تاریخ و در گزارشی دیگر، می‌نویسد: "رؤسای کل بانک‌های مرکزی ایران و ترکیه، به‌طور رسمی نهایی و اجرایی شدن موافقت‌نامهٔ دو کشور را دربارهٔ سواپ دوجانبهٔ ریال ـ لیر اعلام کردند. این تصمیم درحالی صورت می‌گیرد که در ادامهٔ کارشکنی‌های پسابرجام، مشکل تبدیل ریال به ارزهای معتبر به‌ویژه دلار همچنان به‌قوت خود باقی است و حالا دولت ایران با این پیمان دوجانبه می‌خواهد مراودات ارزی کشور را تسهیل کند." اغراق نیست اگر گفته شود در نزدیک به چهار دههٔ گذشته، آن چیزی که از آن زیر عنوان روابط اقتصادی ایران و ترکیه یاد می‌شود درواقع درپیش گرفتنِ سیاست‌هایی بوده‌اند که به‌نفع ترکیه و به‌ضرر منافع ملی ایران بوده است. نشریهٔ جهان صنعت، ۲۹ مهرماه، به نزدیکی بیشتر ایران و ترکیه و ناپایداری آن اشاره می‌کند و در وجه اقتصادی آن می‌نویسد: "بخش قابل‌توجهی از کالاهایی که ایران به ترکیه می‌فروشد، کالاهای خام از قبیل گاز، مواد پتروشیمی و از این دست است. این در حالی است که کالاهای ترکیه که به شکلی رسمی هم وارد ایران می‌شوند به‌طورکلی کالاهای ساخته‌شده و به‌بیانی دیگر مصرفی هستند. نتیجهٔ چنین تجارتی اما خیلی منطقی نیست. ایران با وضع چنین شرایطی مواد خامی را که در همهٔ دنیا با ارز رایج قابل‌مبادله است، با لیر مبادله می‌کند. این در حالی است که لیر دسترسی ساده‌ای برای مبادلات بعدی با دیگر کشورها ندارد، تبدیل آن به واحدهای پولی دیگر هزینه‌بَر است و از آن نگران‌کننده‌تر، ترکیه هرگز شریک قابل‌اعتمادی نه‌تنها برای ایران بلکه برای هیچ کشور دیگری نبوده است." روزنامه تجارت، ۳۰ مهرماه، در مطلبی با عنوان: "حالِ صادرات خوش نیست"، به‌بهانهٔ سخنان جهانگیری در سالروز ملی صادرات که ضمن آن خواستار رسیدن صادرات به رقم ۵۰ میلیارد دلار تا پایان امسال شده است، به بررسی صادرات ایران به کشورهای ترکیه، پاکستان، عراق، آذربایجان، ترکمنستان، ارمنستان، کویت، عربستان، امارات و روسیه پرداخت که آمار

ادامه در صفحه ۱۳

ادامهٔ سرهم بندی واژه «چپ سنتی»...

اینکه، نظریه‌پردازان، سیاست‌گذاران و روشنفکران مذهبی نتوانسته‌اند در طول سه دههٔ گذشته از نحله‌های مختلف "اسلام سیاسی"- ازجمله اندیشه‌های دکتر علی شریعتی- به نظریه‌هایی منسجم و بومی در زمینه‌های آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی برسند. اصلاح‌طلبان هوادار "اسلام سیاسی" در پافشاری غیرمنطقی بر اصلاح‌پذیر بودنِ حاکمیت ولی فقیه، درعمل، استبداد ولایی را پذیرفته‌اند و در بُعد اقتصادی نیز به این تَوَهم مبتلایند که: "آزادی" و "بازار آزاد" (بی‌نظارت) در ایران، لازم و مشروط به یکدیگرند!

بخش عمده‌ای از اصلاح‌طلبان و متفکران‌شان، به بن‌بست نظری و عملی رسیده‌اند و فرسنگ‌ها از آمال آزادی‌خواهانه، دفاع از حقوق بشر، و مقصد جامعهٔ مدنی دور شده‌اند و اصلاح‌طلبانِ مبارز و آزادی‌خواه را در صف‌های خود به حاشیه رانده‌اند.

واقعیتی دیگر نیز اینکه، اکنون در داخل و خارج کشورمان، این حزب‌ها، رسانه‌ها و نظریه‌پردازان چپ‌اند که پیگیر، در راستای دفاع از "آزادی‌های دموکراتیک" و "عدالت‌خواهی"، و پیوند متقابل و دیالکتیکی این دو مقوله، به‌شیوه‌ای پویا بحث و تحلیل می‌کنند. مسلماً هنوز برای پخته‌تر شدن فرایند نظریه‌ها و به‌وجود آمدن پیوند و رسیدن به انسجام نظری و عملی بین نیروهای درون جنبش چپ، فعالیت‌ها و زمان بیشتری لازم است. تکوین این فرایند، مطرح شدن نظریه‌های نیروهای چپ در سطحی گسترده و به‌ثمر رسیدن مبارزه‌شان در مسیر آزادی‌خواهی، مستلزم وجود نیرویی لازم برای ایجاد تغییرهای بنیادی در میهن ما است.

دوام و سلامت بخش مهمی از جنبش چپ کشورمان و روند گام‌به‌گام توجه به نظریه‌های ترقی‌خواهانهٔ این جنبش در دفاع از منافع مردم در برابر استبداد حاکم داخلی و سیاست‌های سلطه‌جویانهٔ کشورهای امپریالیستی، و علاوه بر این، درست و مؤثر بودن تحلیل‌ها و هشدارهای نیروهای چپ دربارهٔ استحاله‌ناپذیر بودنِ رژیم ولایت فقیه، همگی، موجب برانگیخته شدن حساسیت‌هایی بین برخی نظریه‌پردازان و مفسران اصلاح‌طلب شده است. این دسته از اصلاح‌طلبان تا به‌حال تصور می‌کردند جنبش چپ در ایران و در پهنهٔ جهان، به موزهٔ تاریخ سپرده شده است و تنها اصلاح‌طلبان، در مقام نخبه‌های برآمده از انقلاب ۵۷، می‌توانند و حق دارند، بر پایهٔ "اسلام سیاسی" و گرته‌برداری از "لیبرالیسم سیاسی" و نولیبرالیسم اقتصادی رایج در کشورهای پیشرفته کشورهای غربی، سکان هدایت جامعه به سوی آزادی و پیشرفت اقتصادی را به‌دست گیرند. درحالی‌که، نظریه‌های جنبش چپ و مارکسیسم دربارهٔ تضادهای نظام سرمایه‌داری- چه در ایران و چه در پهنهٔ جهان- هرچه بیشتر مطرح و اثرگذار می‌شوند. از سوی دیگر، تئوریزه کردن اصلاح‌پذیر بودنِ دیکتاتوری ولایت فقیه و امتزاج "اسلام سیاسی" با ایدئولوژی "لیبرالیسم سیاسی" معجونی سرگیجه‌آور می‌سازد و حاصلش پذیرش و توجیه حاکمیت ولایت فقیه، رواج "ارزش‌های دوگانه" و حمایت از "اقتصاد سیاسی"ای بغایت ناعادلانه است. در این ارتباط، نظرها و تحلیل‌های آقای رضا علیجانی، یکی از فعالان و ژورنالیست‌های سابقه‌دار اصلاح‌طلب و هوادار اندیشه‌های "اسلام سیاسی" دکتر علی شریعتی، حاوی نکته‌هایی‌اند که از حساسیت و نگرانی او از افزایش مقبولیت نظرهای جنبش چپ در کشورمان و بین برخی از اصلاح‌طلبان است. مقالهٔ اخیر رضا علیجانی با تیتر: "تفاوت نگاه 'چپ سنتی' و رویکرد 'ملی' در مسائل جهانی" (سایت نویسندهٔ مقاله، ۲۶ مهرماه ۱۳۹۶) از جهت‌هایی مختلف توجه‌برانگیز و نقد شدنی است و بر اساس آن شاید بتوان دربارهٔ ضرورت ارتباط و اتحادعمل بین نیروهای تحول طلب بحثی مفیدتر را گشود.

در ابتدا باید روشن کنیم این ترکیب من‌درآوردیِ "چپ سنتی" که اخیراً همچون سکهٔ قلبی رایج در اشاره به جنبش چپِ ایران به‌صورت استعاری از آن استفاده می‌شود چیست و واقعاً به چه چیزی اشاره دارد؟ چرا به جای چنین کلی‌گویی و قالب‌سازی‌ای گنگ و برای اینکه خواننده بداند مورد اشاره و انتقاد مقاله کدام حزب یا سازمان سیاسی چپ است و بتواند بحث و انتقاد را دقیق‌تر داوری کند، نام واقعی آن جریان سیاسی چپ آورده نمی‌شود؟

حتی با نگاهی گذرا به نوشتار پیش‌گفتهٔ علیجانی و نقدهای او، اهل نظر می‌توانند دریابند که منظور ایشان از کاربرد ترکیب‌های ساختگی‌ای مانند: "چپ سنتی" و "چپ کلاسیک"، اشاره به حزب تودهٔ ایران است، حزب سیاسی‌ای چپ و تأثیرگذار که ۷۶ سال از تأسیس و فعالیت علنی و زیرزمینی آن - به‌دلیل سرکوب و منحله اعلام شدن و تحت تعقیب بودن رژیم‌ها- سپری شده است. لحن انتقاد آقای علیجانی و برخوردش نسبت به حزب تودهٔ ایران، به‌شدت منفی و غیرسازنده است. او با ۲۶ بار استفاده از واژهٔ "سنتی"، تلاش می‌کند نظریه‌های حزب ما را کهنه و در زمان کنونی غیرقابل‌استفاده نشان دهد. توجه و تأمل‌برانگیز اینکه، علیجانی بااینهمه تکرار واژهٔ "سنتی" و استفاده از انواع کلی‌گویی‌ها، از بردن نام حزب تودهٔ ایران اکیداً طفره می‌رود، اما در خاتمهٔ مقاله‌اش برنامهٔ کنونی حزب ما را به فعالان سیاسی سفارش می‌کند!

این سؤال پیش می‌آید که، چرا رضا علیجانی، همچون نمونه‌یی از این سنخ تحلیل‌گران اصلاح‌طلب و مخالف با حزب تودهٔ ایران و نظریه‌های مارکسیستی، از بردن نام حزب و اشاره به برنامه‌های کنونی آن مصرانه خودداری می‌کند؟ هدف در اینجا پرداختن به شخص رضا علیجانی نیست، بنابراین، پاسخ به این سؤال را هم به‌عهدهٔ ایشان واگذار می‌کنیم. مسلماً تحلیل‌گرانی با موضع‌گیری‌های نظری‌ای مانند رضا علیجانی می‌توانند بر پایهٔ واقعیت‌ها نقدهای‌شان را به جنبش چپ و ازجمله حزب ما بیان کنند، اما امیدواریم که روش امتناع از بردنِ نام حزب تودهٔ ایران شبههٔ اقتباس از سیاق معمول در دیکتاتوری ولایی به‌وجود نیاورد که به‌هدف فراموش شدن و حذف از عرصهٔ فعالیت، شخصیت‌های سیاسی را ممنوع‌السخن و ممنوع‌التصویر و حزب‌ها را "منحله" اعلام می‌کنند!

مقالهٔ رضا علیجانی اشتباه‌ها و کمبودهایی به‌لحاظ مضمون و ساختار دارد و ضمن مستند نبودن، ارائه نکردن مدرک‌های رسمی و توجه نکردن به واقعیت‌های جهان و ایران در حال حاضر، دربارهٔ جنبش چپ و حزب تودهٔ ایران نتیجه‌گیری‌هایی پر از تناقض می‌کند و آن‌ها را این‌گونه بیان می‌کند: "اما به‌نظر می‌رسد چپ سنتی در این راه بیشتر یک مانع باشد تا عامل پیشبرنده و مؤثر". نوشتارهایی مانند مقالهٔ رضا علیجانی- با نظرداشتِ دگردیسیِ "جنبش چپ" به "سوسیال‌دموکراسی"- کوششی تئوریک به‌منظور حذف مارکسیسم از جنبش چپ ایران است، که به‌دنبال و خود در ذهن آقای علیجانی، نفی و حذف حزب تودهٔ ایران از صحنه سیاست را نیز ضروری کرده است. روشن است که حذف حزب ما از صحنه تحولات میهن‌مان، امکان‌پذیر نبوده و نیست، زیرا رکنی تعیین‌کننده و اساسی در جنبش چپ ایران بوده است. همین‌طور، تجربه نیز نشان داده است که بنیادهای نظری، برنامه‌ها و تحلیل‌های حزب تودهٔ ایران- به‌ویژه سمت‌گیری آن‌ها در جهت منافع طبقهٔ کارگر و لایه‌های مختلف کار و زحمت- استحاله شدنی و تغییرپذیر در جهت سوسیال‌دموکراسی نبوده و نیستند.

اینکه برخی نیروهای سیاسی موردنظر رضا علیجانی و برخی از فعالان سازمان‌های چپ موجودیت‌شان را در حذف حزب تودهٔ ایران از صحنهٔ سیاسی کشور می‌بینند، به‌هیچ‌وجه موضوعی تازه نیست. در دوران پیش از انقلاب ۵۷، انواع جریان‌های چپ‌گرا و ماورای چپ نیز به‌منظور حذف حزب تودهٔ ایران از صحنهٔ مبارزه، آن را به راست‌رَوی و پارلمانتاریست بودن و انقلابی نبودن متهم می‌کردند و خواهان متلاشی شدن آن بودند. جالب‌توجه اینکه اکنون حزب تودهٔ ایران را حزبی "چپ‌گرا" و "سنتی" می‌دانند، زیرا حزب در مسیر دموکراسی‌خواهی واقعی در برابر کاروان اعتدال‌گرایی حسن روحانی و سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی رژیم ولایی به‌طور پیگیر مقاومت و مبارزه می‌کند. به حزب تودهٔ ایران برچسب "چپ‌گرایی" و "چپ سنتی"

ادامه در صفحهٔ ۷

ادامهٔ سرهم بندی واژه «چپ سنتی»...

می‌زنند، زیرا حزب ما دربارهٔ سیاست‌های رژیم ولایی، به‌حراج گذاشتن اقتصاد ملی، ترفند کشورهای امپریالیستی در چارچوب موافقت‌نامهٔ "برجام" و پیش‌رَویِ سرمایه‌داری مدرن نولیبرال از منظر منافع ملی و منافع طبقهٔ کارگر و لایه‌های مرتبط با کار مولد، روشنگری می‌کنیم و زاویه‌های پنهان نگه‌داشته شده‌شان را آشکار می‌سازیم.

علیجانی بدون توجه به دلیل‌های مخالفت پیگیر حزب ما با رژیم ولایی و بندبازی‌های ضد دموکراتیک کاروان اعتدال، می‌گوید: "برای چپ سنتی مسئلهٔ عدالت (اقتصادی) اولویت نخست دارد. بدین ترتیب دموکراسی، آزادی و حقوق بشر به‌طور محسوسی در رتبه‌های پایین‌تری قرار می‌گیرد." و این داوری درحالی بیان می‌شود که حزب تودهٔ ایران، همراه با دیگر نیروهای مترقی و تحول‌طلب، در دفاع از حقوق اجتماعی، صنفی و فردی مردم ایران لحظه‌یی درنگ نکرده است و برخلاف اصلاح‌طلبان ذوب‌شده در کاروان اعتدال‌گرایی، این مبارزه را از سر مصلحت‌جویی تعطیل نکرده‌اند. حزب تودهٔ ایران، در درک اهمیتِ پیوند اُرگانیک میان برقراریِ دموکراسی و عدالت اجتماعی، به‌ویژه با درس‌آموزی از تجربهٔ انقلاب مردمی ۵۷، مسیری تحول‌آمیز پیموده است. سندِ برنامهٔ نوین حزب، مصوب کنگرهٔ ششم حزب (بهمن‌ماه ۱۳۹۱)، نشانگر حرکت تکاملی حزب تودهٔ ایران به جانب برنامه‌یی عملی به‌مقصد فراهم آوردن مؤلفه‌های دموکراتیک به‌هدف گذار از دیکتاتوری به مرحلهٔ "ملی- دموکراتیک" است.

اگر رضا علیجانی از یک سو حزب ما را در مورد سیاست خارجی و منافع ملی- بر پایه دروغ‌بافی‌های دستگاه‌های امنیتی رژیم‌های شاهنشاهی و ولایی- به خیانت متهم نمی‌کند، از سوی دیگر، توجه جریان‌های سیاسی‌ای که به‌نظر او رویکردی با "نگاه ملی" دارند (بدون بردن نام آن‌ها) به مسئلهٔ "منافع ملی" را بسیار فراتر از حزب ما توصیف می‌کند و می‌گوید: "واحد تحلیلی در نگاه چپ سنتی 'جهان' و عرصهٔ بین‌الملل، و در نگاه ملی 'ایران' (کشور، ملت، دولت ایران) است. سیر حرکت تحلیل و تجویز در اولی از جهان به سوی ایران است و در دومی از ایران به سمت جهان".

حزب تودهٔ ایران در راه مبارزه برای حق حاکمیت ملی و منافع مردم میهن فداکاری‌هایی کم‌نظیر کرده است و در این راه و در قیاس با دیگر نیروهای سیاسی می‌توان گفت بیش‌ترین هزینه را داده است. چه در برنامه‌ها و چه در تحلیل‌های حزب ما، در گذشته و اکنون، دفاع از حق حاکمیت ملی در اولویت بوده است، اما رضا علیجانی، بدون رجوع به اسناد، همراه با ایجاد سوءتفاهم دربارهٔ ویژگی "انترناسیونالیستی" حزب تودهٔ ایران- که ویژگی هر حزب کمونیستی است- حکم‌هایی بسیار اشتباه دربارهٔ حزب ما صادر می‌کند. ما معتقدیم که رژیم ولایت فقیه- برخلاف شعارهای پوچ سران آن- عامل اصلی در به‌وجود آوردن خطر برای منافع ملی ایران است. مفیدتر این است که، مسئلهٔ منافع ملی را به عاملی در رقابت بین نیروهای اپوزیسیون تبدیل نکنیم.

مقاله و تحلیل رضا علیجانی پر است از واژه‌های ژورنالیستی‌ای غیرحرفه‌ای، غیردقیق و کلی‌گویانه که به‌وسیله ایشان ابداع شده‌اند، از آن جمله‌اند: "نگاه ملی"، "چپ ملی"، "چپ جدید (یعنی چپ دموکراتِ توسعه‌گرا و برنامه‌محور)" که به واقعیت‌های موجود در جنبش چپ ایران و جهان ربطی ندارد. یکی از کم‌سویی‌های رایج در نگاه مفسران اصلاح‌طلبی مانند رضا علیجانی به حزب تودهٔ ایران این بوده است که، بدون ارجاع دادن به "نظریه"ها و "برنامه"های کنونی حزب، همان دانسته‌های مغشوش‌شان از چند دههٔ پیش را به شرایط کنونیِ مسئلهٔ "منافع ملی" و دیدگاه حزب دربارهٔ مرحلهٔ رشد سرمایه در ایران، مرتبط کرده و بسط می‌دهند. برای مثال، رضا علیجانی دربارهٔ مورد حزب توده ایران این حکم را می‌دهد: "بنابرهمین درونمایه، توسعهٔ اقتصادی نیز اولویت و ارزش درجهٔ پایین‌تری نسبت به تلاش و مبارزه با نظام جهانی سلطه‌گر سرمایه‌داری و خنثی کردن و شکست نقشه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای آن می‌یابد"[!]. این استدلال بسیار به‌دور از واقعیت کسانی از سنخ علیجانی این است که، حزب تودهٔ ایران هدف راهبردی‌اش گذار به سوسیالیسم است و بنابراین، مبارزه حزب با نظام سرمایه‌داری جهانی با پیشرفت و توسعه اقتصادی منطبق نیست. به این گوشزد بسنده می‌کنیم که، حزب تودهٔ ایران، بنا بر درک و تحلیل شرایط مشخص رشد اقتصادی-اجتماعی میهن‌مان و لزوم ایجاد تغییرهایی بنیادیِ منطبق با امکان‌های مرحله‌های گذار، نه درگذشته و نه اکنون، حذف و سرنگونیِ سرمایه‌داری را در برنامه‌هایش شرطِ گذارِ ایران به مرحلهٔ "ملی- دموکراتیک" اعلام نکرده است. مسلماً حزب تودهٔ ایران نه‌تنها در راستای گسترش سرمایه‌داری و لایه‌های بورژوازی غیرمولد در ایران عمل نخواهد کرد، بلکه هر جا امکان‌پذیر باشد، بنا بر شرایط و امکانات، مناسبات سرمایه‌داری را در راه گسترش عدالت اجتماعی به عقب خواهد راند.

به‌هرصورت، ما انتقادها و حکم‌های ذهنی‌گرایانهٔ آقای علیجانی را رد می‌کنیم، زیرا درمجموع، بین نتیجه‌گیری‌های او و سیاست‌ها و برنامه‌های حزب ما ارتباطی واقعی وجود ندارد. مهم‌تر اینکه، حزب ما یک حزب پویا است و نه "سنتی". می‌توان در جایی دیگر و با جزئیات و بر اساس اسناد کنونی حزب، برای هرکدام از نقدهای علیجانی به‌صحبت نشست.

البته در انتهای مقالهٔ رضا علیجانی استنتاجی بسیار توجه‌برانگیز وجود دارد، که نه‌تنها نشان می‌دهد علیجانی به نظرها و راه‌حل‌های حزب ما در مورد ارزیابی مرحلهٔ مبارزه با دیکتاتوری آشنا هستند، بلکه آن‌ها را نفی هم نمی‌کند! آنچه در زیر از مقالهٔ رضا علیجانی نقل می‌شود، گرته‌برداری‌ای از بخش بنیادی برنامه‌های حزب تودهٔ ایران برای گذار از مرحلهٔ دیکتاتوری به مرحلهٔ "ملی- دموکراتیک" است. جالب‌توجه اینکه، رضا علیجانی هستهٔ اصلی برنامهٔ حزب ما را بدین شکل در حکم راهِ به جلو به فعالان سیاسی توصیه می‌کنند: "مرحلهٔ کنونی سیاست‌ورزی در ایران مرحلهٔ 'دموکراتیک ملی' است. چپ‌های دموکرات (مذهبی و غیرمذهبی) در گفت‌وگو و ارتباط با هم می‌توانند بخش و فراکسیون عدالت‌خواهِ جبههٔ وسیع و فراگیر دموکراسی‌خواهی ملی (ملی، به‌هر دو معنای آن یعنی 'فراگیری' همه ایرانیان و 'درونجوش' دانستن فرایند دموکراتیزاسیون در ایران) را تشکیل دهند."

باید یادآور شد آنچه رضا علیجانی در چند سطر بالا می‌گوید و آن را توصیه می‌کند، در سال‌های دههٔ ۱۳۵۰ پیرامون جامعهٔ ایران و چگونگی گذار از دیکتاتوری سلطنتی از جانب حزب تودهٔ ایران مطرح شده بود و اخیراً در انطباق با شرایط کنونی مبارزه با استبداد ولایی و درنظر گرفتن اوضاع و توازن نیروها در عرصهٔ جهانی، در برنامهٔ نوین حزب بازتعریف شد و به‌تصویب کنگرهٔ ششم (۱۳۹۱) رسید. بنابراین، نمی‌توان نظرهای حزب تودهٔ ایران را از یک سو "سنتی" و کهنه و غیرقابل‌استفاده دانست و درعین‌حال آن‌ها را به فعالان سیاسی کشورمان توصیه کرد، و از سوی دیگر، حزب ما را به توجه نکردن به شرایط کنونی و کم‌بها دادن به "رویکرد ملی" متهم کرد! به‌نظر می‌آید آقای رضا علیجانی و اصلاح‌طلبانی از سنخ ایشان آن‌چنان از شکوفایی و امکان تأثیرگذاری جنبش چپ و حزب تودهٔ ایران بر تحولات آینده گیج و نگران‌اند که این‌گونه تحلیل‌ها، حکم‌ها و توصیه‌های بسیار متضاد را می‌نویسند و تلاش می کنند برنامه‌های حزب ما را به‌نام خود همچون یافته‌یی جدید ثبت کنند!

جملهٔ پایانی مقالهٔ رضا علیجانی هم مطابق با فراخوان دائمی حزب ما به همکاری بین نیروهای دموکراتیک و ملی است که آن را بدین صورت بیان می‌کند: "تا اطلاع ثانوی همهٔ دموکرات‌های 'ملی' در ایران متحد استراتژیک یکدیگرند." به‌هرحال، اگر از این‌گونه رفتارهای غیرحرفه‌ای و مغرضانه بگذریم و بخواهیم با خوش‌بینی‌ای "محتاطانه" به این تنها جنبهٔ قابل‌توجه نظرهای رضا علیجانی بپردازیم، اگر اصلاح‌طلبان مانند او به اهمیت تشکیل جبههٔ وسیع ضد دیکتاتوری و به خصوصیات مرحلهٔ ملی- دموکراتیک پی برده باشند و واقعاً حاضر شوند در این راه گام‌هایی اساسی بردارند، آن‌گاه اینهمه را باید به‌فال نیک گرفت. حزب ما از این تغییر روش استقبال می‌کند. برای حزب تودهٔ ایران بالا بردن سطح مبارزهٔ جنبش مردمی با دیکتاتوری و تغییر توازن نیرو از طریق برپایی اتحادهایی تاکتیکی به‌مقصد تشکیل جبهه‌یی وسیع مهم است و نه نظر این یا آن شخص و فعال سیاسی دربارهٔ حزب.

ضرورت لحظه ایجاب می‌کند که نیروهای مترقی مردمی و ملی با یکدیگر وارد گفت‌وگو و تبادل‌نظر شوند و به‌جای رقابت برای حذف یکدیگر، بر پایهٔ مخرج‌مشترک‌هایشان همکاری کنند. فقط با رویکرد نقد و تأثیرگذاری سازنده نسبت به یکدیگر خواهیم توانست برپایی جبهه وسیع ضدِ دیکتاتوری در راستای مبارزه برای گذار از استبداد ولایی به مرحلهٔ ملی-دموکراتیک را امکان‌پذیر کنیم. بسیار مفیدتر خواهد بود که کسانی مانند رضا علیجانی که خود در مقام اصلاح‌طلبی باسابقه قربانی سرکوب رژیم ولایت فقیه بوده است، در راه زدودن پیش‌داوری‌ها و سوءتعبیرهای بین نیروهای سیاسی تحول‌طلب، قدم بردارند.

ادامهٔ بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب...

مارکس جامه حقیقت پوشانید که می‌گفت: فلاسفه تا کنون جهان را توصیف می‌کردند ولی اینک باید دست به‌کار تغییر آن زد.

انقلاب اکتبر، رخدادی تصادفی در طول تاریخ طولانی تکامل بشری نبود، این انقلاب، زنجیره‌ای از حرکت‌های قانونمند تاریخ به سوی تکامل، ترقی و دستیابی انسان به آزادی واقعی بود و ازاین‌روی، تأکید بر اندیشه‌ها و ارزش‌های آن- به‌ویژه در عرصهٔ نظری و ایدئولوژیک، خاصه آنجا که جنبهٔ عام و جهان‌شمول می‌یابد- در نبرد دشوارِ کنونی بین جبههٔ "کار" و "سرمایه"، از اهمیتی بنیادین برخوردار می‌شود. با انقلاب اکتبر، بشر دوره‌یی نو را آغاز کرد و به سمت نقطهٔ پایان نهادن بر جبر اجتماعی گامی بلند به پیش برداشت. به‌قول انگلس، در اثر ارزشمندش به‌نام "آنتی دورینگ"، اختیار، جبرِ شناخته‌شده است. بنابراین، انسان با کشف و دریافت قوانین جامعه و تاریخ، شرایط غلبه بر جبرِ اجتماعی را فراهم می‌آورَد.

بنیاد های نظری انقلاب اکتبر

پیروزی انقلاب اکتبر نمی‌تواند جدا از رهنمون‌های اندیشهٔ مارکسیسم- لنینیسم قلمداد شود. لنین، در مقام ادامه‌دهندهٔ خَلاق و مبتکر مارکس و انگلس، با کشف ماهیت اقتصادی- سیاسی امپریالیسم، به قانون "رشدِ ناموزون" کشورهای سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم رسید. این قانون، از مهم‌ترین کشف‌های لنین است که در تکامل مارکسیسم نقشی اساسی داشت. فعالیت نظری خلاق لنین عرصه‌هایی متنوع را دربرمی‌گیرد و تجربه‌ها و دستاوردهای انقلاب اکتبر با این فعالیت جوشان و پرشور نظری لنین و به‌طورکلی با مارکسیسم- لنینیسم ارتباطی سازنده داشته‌اند. لنینیسم، پرچم اندیشهٔ انقلاب اکتبر بود. برخلاف ادعاهای کسانی که با دستاویز قرار دادن فروپاشی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی می‌خواهند و می‌کوشند لنینیسم را در نقطه مقابل مارکسیسم قرار دهند، لنینیسم زائیدهٔ مارکسیسم و امتداد علمی و اصولی نظرات مارکس و انگلس و از آن جداناشدنی است. صحیح است که لنینیسم، به‌طورعمده، نتیجهٔ فعالیت فکری لنین و بررسیِ او از اوضاع خاص روسیه و اروپای اوایل سدهٔ بیستم و کاربردِ خلاق تئوری‌های مارکسیستی با این اوضاع خاص به‌وجود آمده است، اما این امر از جنبهٔ عام و جهان‌شمول به‌خود گرفتن اصول لنینیسم و پیوند آن با مارکسیسم مانع نشده است. برجستگی نظرات لنین و ویژگی‌شان در آن است که باتوجه به اوضاع تاریخی جدید جهان و بررسی آن‌ها، ضمن بسط نظرات مارکس و انگلس، آن‌ها را تکامل داد و بنیان‌های علمی‌شان را استحکام بخشید. ازاین‌روی، مارکسیسم- لنینیسم، پرچم اندیشه و آرمان انقلاب اکتبر در عام‌ترین و مهم‌ترین مشخصه‌های آن ازجمله در تعریف و توضیحش دربارهٔ: ماهیت امپریالیسم، بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری، ناموزونیِ رشد اقتصادی در دوران امپریالیسم و تئوری انقلاب سوسیالیستی، اهمیت، علمی بودن و موضوعیت داشتن در این زمینه‌ها را حفظ کرده است. مارکسیست- لنینیست‌ها، در توضیح علت‌های بحران‌های اقتصادی‌ای مانند بحران کنونی سرمایه- برخلاف نظریه‌پردازان مدافع سرمایه‌داری و یا رفرمیست‌های منتقد جهانی شدن- به ماهیت پدیده‌ها و رابطهٔ دیالکتیکی بین آن‌ها توجه می‌کنند، و ضمن افشای پیگیرانهٔ نظرات مخرب نولیبرالی، بحران‌های اقتصادی را، که هر از چند گاه و به‌صورت بحران بروز می‌کند، نتیجهٔ تضاد درونی سرمایه‌داری ارزیابی می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، از نگاه مارکسیست- لنینیست‌ها، بحران‌های اقتصادی- از زمرهٔ آن‌ها بحران ژرف و دامنه‌دار کنونی- چیزی نیستند جز بروزِ تضادهای سرمایه‌داری، حل موقتِ این تضادها و برقرار کردن تناسب لازم اما موقت بین رشته‌های گوناگون اقتصادی که به‌شکلی کورکورانه و بنابراین خشن و ویرانگر انجام می‌شود، چیز دیگری نیستند. ماتریالیسم دیالکتیک می‌آموزد که واقعیت تمام‌نشدنی و بغرنج است، بُعدهای مختلف و پیچیده دارد، و بر این اساس، سیر قانونمند تاریخ به سوی تکامل را نمی‌توان محدود و پنداشت و نظام سرمایه‌داری را نظامی ابدی دانست که تنها به بازسازی و اصلاح آن باید کمر بست! خصیصه‌های اصلی و بنیادین اندیشه‌های اکتبر که عبارت‌اند از: شکستن بندگی‌ها و گُل‌وزنجیرهای فکری، درهم‌کوبیدن جمود و خشک‌اندیشی، ضرورت تغییر جهان به‌سود نیروهای پیش‌رَوَندهٔ تاریخ، اندیشه‌هایی همچنان علمی و

معتبرند! مارکسیسم- لنینیسم، نظریه‌یی قشری و جامد نیست که گزاره‌های (حکم‌های) آن یک‌بار برای همیشه تنظیم شده و ورای هر گمانی قرار داشته باشند. لنین، رهبر انقلاب اکتبر، در اثر ارزشمندش به‌نام "ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم"، می‌نویسد: "نقطه‌نظر زندگی و عمل باید نقطه‌نظر آغازین و اساسی تئوریِ شناخت باشد."

انقلاب اکتبر، از همان روزهای نخست آغازش، بر معادله‌های سیاسی و اقتصادی نظام آن‌روزی جهان اثرهایی ژرف باقی گذاشت و از این منظر رویدادی بین‌المللی شد. به‌قول "جان رید"، نویسندهٔ بزرگ آمریکایی، انقلاب اکتبر "دنیا را تکان داد". لنین، در جستار معروفش به‌نام "بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم"، در توضیح مفهوم جهانی رخداد اکتبر، می‌نویسد: "با درکِ اهمیت بین‌المللی به‌مفهوم اعتبار بین‌المللی یا ناگزیریِ تاریخی تکرار آن چیزی در مقیاس بین‌المللی که در کشور ما رخ داده است، باید چنین اهمیتی را برای برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما پذیرفت." انقلاب اکتبر، انقلابی ملی و محلی نبود، بلکه رویدادی عظیم همراه با تأثیری جهانی و بسیار فراگیر بود. همین خصیصه، اهمیت توجه به این تجربه را در دوران ما سبب شده است. انقلاب اکتبر، سیمای جهان را دگرگون ساخت و تحول‌های جامعهٔ بشری را به مسیری نو انداخت. به دیگر سخن، دورانی که انقلاب اکتبر، از نگاه بسیاری از مبارزان راه بهبود زندگی انسان‌ها و همچنین بسیاری از هنرمندان و اندیشمندان سرآغاز نوِ آن دانسته می‌شود، با وجود همه فرازونشیب‌هایش، همچنان ادامه داشته و دارد. ما نیز بر این عقیده‌ایم که، مضمون عصر ما و حرکت قانونمند تاریخ در دورهٔ کنونی، همان مضمون اندیشهٔ اکتبر و در همان جهت و مسیری جریان دارد که انقلاب اکتبر راهگشای آن بود. انقلاب اکتبر، به افسانهٔ فناناپذیری نظام سرمایه‌داری خاتمه داد، و فصلی نو را در تاریخ گشود. از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب اکتبر و زادهٔ آن یعنی اتحاد شوروی، و نیز از ویژگی‌های بنیادین آن‌ها، برقراری توازن نیروها در پهنهٔ جهان به‌سود صلح و پیشرفت اجتماعی بود. لنین، ماهیت این ویژگی انقلاب اکتبر را "خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگ‌های امپریالیستی" نامید. با پیروزی انقلاب اکتبر دوران نوینی در تاریخ بشریت گشوده شده. دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم.

تأثیرهای انقلاب اکتبر بر جهان و ایران

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، تقسیم مستعمراتی جهان را به‌طوربنیادی درهم شکست و زمینه‌های امکان دستیابی به آزادی، استقلال، و پیشرفت واقعی را برای خلق‌های آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین فراهم آورد. انقلاب اکتبر، مبدأ و نقطهٔ آغاز جنبش رهایی خلق‌ها و ملت‌های اسیر در چنگال امپریالیسم در قرن بیستم بود. بی‌جهت نیست که در نخستین دهه‌های سده بیست‌ویکم میلادی تلاش تازهٔ امپریالیسم به‌هدف اعمال سلطه بر برخی کشورها و منطقه‌هایی مانند خاورمیانه و شمال آفریقا که اهمیت ژئوپولیتیکی دارند، دگرباره شاهد هستیم. در ۱۹۱۹، یعنی دو سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر، ۶۵/۶ درصد منطقه‌های مسکونی کرهٔ زمین، همراه با ۶۷/۷ درصد ساکنان آن، در وضعیت مستعمره و نیمه‌مستعمره به‌سر می‌بردند. با قوام

ادامه در صفحه ۹

ادامهٔ بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب...

گرفتن دستاوردهای انقلاب اکتبر و پس از شکست فاشیسم به‌وسیلهٔ اتحاد شوروی، رقم این آمار به ۱/۴ درصد تنزل یافت. آزادی بیش از ۱ میلیارد و نیم از ساکنان کرهٔ زمین از ستم استعمار، نتیجهٔ مستقیم دستاوردهای انقلاب اکتبر است که در تاریخ بشر و باافتخار تمام به‌نام زادهٔ اکتبر کبیر ثبت شده است.

انقلاب اکتبر در همسایگی کشورمان ایران روی داد و به‌جای روسیه تزاری، کشور شوراها را پدید آورد. با پیروزی انقلاب اکتبر، ایران از خطر تجزیه شدن و به‌صورت مستعمره درآمدن، و درنتیجه، اضمحلال حاکمیت ملی و از دست دادن استقلال رهایی یافت و مردم ایران در وجود زادهٔ اکتبر بهترین پشتیبان و مدافع آزادی و استقلالش را مشاهده کرد. دولت شوراها، بلافاصله پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، قرارداد اسارت‌بار ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذِ انگلستان و روسیه تزاری را بی‌اعتبار اعلام کرد. لنین شخصاً در اعلامیه‌یی در ۱۴ دسامبر ۱۹۱۷ (۲۳ آذرماه ۱۲۹۶) که به‌امضای او منتشر شد، عهدنامهٔ اوت ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه دایر بر تقسیم ایران به دو منطقهٔ زیرنفوذ، یک منطقهٔ بی‌طرف و ضمیمه‌های محرمانهٔ آن را باطل دانست. او تاکید کرد: هرگونه قراردادی که با استقلال ملی، تمامیت ارضی و آزادی عمل ملت ایران مغایرت داشته باشند از این لحظه بی‌اعتبار است و همه را باید پاره کرد تا دیگر وجود خارجی نداشته باشند و نتوان به آن‌ها استناد کرد. دولت انقلابی شوراها، همهٔ حقوق، مطالبه‌های مالی و امتیازهای استعماری دولت و اتباع روسیهٔ تزاری در ایران و همچنین کاپیتولاسیون در امور حقوقی و قضایی از سوی روسیهٔ تزاری در ایران را نیز بی‌اعتبار دانست. بدین منظور، از جانب دولت شوروی اعلامیه‌یی در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ (۵ تیرماه ۱۲۹۸ خورشیدی) منتشر شد که ضمن برشمردن عنوان‌های تمامی امتیازهایی که روسیهٔ تزاری از ایران گرفته و ملغیٰ دانستن آن‌ها، با جمله‌های زیر به‌پایان می‌رسد: "مردم روسیه ایمان دارند که خلق ۱۵ میلیونی ایران نخواهد مُرد زیرا دارای سابقه‌ای بس افتخارآمیز و پر از قهرمانی است و بر صحایف تاریخ و فرهنگش نام‌هائی ثبت است که جهان متمدن به‌حق در برابر آن سر تکریم فرود می‌آورد. چنین خلقی با نهیبی نیرومند از خواب قرون برخواهد خاست و زنجیر ستمِ درندگان پلید را از هم خواهد درید و در صفوف برادرانه ملل آزاد و بافرهنگ برای خلاقیتی نوین و نورانی به خیر و سعادت سراسر بشریت پای خواهد گذاشت. ..." زیر تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، جنبش رهایی‌بخش ملی در میهن ما، ایران، از سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ خورشیدی) وسعت و دامنه یافت و در سال‌های ۱۹۲۰ (۱۲۹۹خورشیدی) و ۱۹۲۱ (۱۳۰۰خورشیدی) در آذربایجان، گیلان و خراسان به‌صورت قیام‌هایی مسلحانه بروز یافت. این خیزش‌های مردمی، توده‌های وسیعی از کارگران و دهقانان و نیز بورژوازی متوسط و بورژوازی تجاری را در برگرفت و "حزب کمونیست ایران"، به‌رهبری شخصیت‌های بزرگ انقلابی آن دوران همچون حیدر عمواوغلی، از رهبران نهضت مشروطیت ایران، از دل همین جنبش‌های مردمی- اجتماعی آن دوران زاده یافت. در ادامهٔ این روند قانونمند و در جریان بحران عمومی سرمایه‌داری آستانهٔ جنگ جهانی دوم، یعنی ۷۶ سال پیش، وارثِ پیشینهٔ انقلابی و دموکراتیک حزب کمونیست ایران، حزب تودهٔ ایران، تشکیل شد و در مدت زمانی کوتاه به جریان عظیم اجتماعی تبدیل گردید. زیر تأثیر سازمانگری مؤثر حزب تودهٔ ایران، موج جنبش‌های ملی و دموکراتیک سراسر کشور را فراگرفت و در استان‌های آذربایجان و کردستان به پایه‌گذاری حکومت‌های خودمختار منجر شد. در همین مرحله از بحران عمومی سرمایه‌داری است که طی سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۵۳ (۱۳۲۹-۱۳۳۲)، جنبش رهایی‌بخش در میهن ما دوباره اوج می‌گیرد. در اثر مبارزه گستردهٔ مردم ایران در دورهٔ نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، صنایع نفت در کشور ما ملی می‌شود. در جریان کودتای ۲۸ مردادماه سال ۱۳۳۲، که با برنامه‌ریزی و سرکردگی مستقیم سازمان سیا و سازمان اطلاعات (انتلیجنت سرویس) انگلستان به‌انجام رسید، این جنبش مردمی به خاک و خون کشیده شد و ایران به‌مدت ۲۵ سال زیر سیطرهٔ رژیم سرکوبگر و پلیسی - امنیتی شاه و اربابان امپریالیستی او قرار گرفت. آنچه حقانیت تاریخی، ارتباط گسست‌ناپذیر این جنبش را با آرمان‌ها و اندیشه‌های انقلاب اکتبر و همچنین ریشه‌دار بودنِ جنبش کارگری میهن‌مان را اثبات می‌کند این

واقعیت است که جنبش انقلابی در کشورمان، بار دیگر و در برههٔ زمانی دیگری از بحران سرمایه‌داری جهانی، خیز گرفت و در طول سه سال مبارزهٔ متنوع و اوج‌گیرنده بر ضد استبداد حاکم، در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، رژیم وابسته به امپریالیسم را سرنگون کرد. اهمیت حضور فرزند اکتبر، یعنی کشور اتحاد شوروی سوسیالیستی، در مرزهای شمالی کشورمان و نقش بازدارندهٔ آن در برابر تهدیدهای امپریالیسم به مداخله در امور داخلی و بر ضد انقلاب شکوهمند مردم میهن ما، امری است انکارناپذیر.

سرمایه داری در اوج بحران و موضوعیت اندیشه ها و آرمان های انقلاب اکتبر در دوران ما

امسال بشریت مترقی در اوضاعی به استقبال صدمین سالگرد پیروزی انقلاب اکتبر می‌رود که بحران ژرف و همه‌جانبهٔ اقتصادی، سیستم سرمایه‌داری جهانی را فراگرفته و جنبه گذرا و موقتی بودن این صورت‌بندی اجتماعی را بیش از هر زمان دیگر آشکار کرده است. جهان سرمایه‌داری انحصاری در دههٔ نخست قرن بیست‌ویکم، جهانی است آکنده از نابرابری‌های ضدانسانی و ژرف شونده که در آن صدها میلیون انسان از ابتدائی‌ترین حقوق طبیعیِ زیستی‌شان محروم‌اند. فقر دهشتناک، محرومیت، جنگ و نابودی محیط زیست، آیندهٔ بشر را به‌طور جدی تهدید می‌کند. ظهور دوبارهٔ اندیشه‌های برتری‌طلبانه در اروپا و آمریکا، یعنی گرایشی که جهان را در قرن بیستم به سمت دو جنگ جهانی و کشتار ده‌ها میلیون انسان کشانید، با روی کار آمدن دولت‌هایی مانند دولت دونالد ترامپ، که به برتری‌طلبی نژادی، تسلط بر دیگر خلق‌های جهان و امرونهی امپریالیسم آمریکا به جهان آشکارا روی می‌کنند، آژیر خطری است جدی که برای بشریت مترقی و آینده جهان ما به‌صدا درآمده‌اند.

در برخورد به و ارزیابی تاریخی از ماهیت و جایگاه انقلاب اکتبر، به این پرسش کلیدی باید پاسخی روشن و مشخص داد که: آیا در دوران ما و در چارچوب جهانی شدن و رشد و گسترش فناوری‌های نو، آیا انقلاب اکتبر و اندیشه و آرمان آن هنوز اهمیت و موضوعیتش را حفظ کرده یا اینکه همچون "تجربه‌یی ناموفق" به تاریخ پیوسته است؟ به‌گمان ما، همان‌گونه که در سطرهای پیش یادآور شدیم،مارکسیسم- لنینیسم، پرچم اندیشه و آرمان انقلاب اکتبر در عام‌ترین و مهم‌ترین مشخصه‌های آن ازجمله در تعریف و توضیحش دربارهٔ: ماهیت امپریالیسم، بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری، ناموزونیِ رشد اقتصادی در دوران امپریالیسم و تئوری انقلاب سوسیالیستی، اهمیت، علمی بودن و موضوعیت داشتن در این زمینه‌ها را حفظ کرده است. ژرفش بحران سرمایه‌داری، و همراه با آن، گسترش مبارزات مردمی در سراسر جهان، جستجو برای یافتن راه برون‌رفت از معضل‌های بی‌شمار کنونی که سیستم سرمایه‌داری عامل اصلی آن‌ها است، ذهن و اندیشهٔ انسان مترقی را به‌خود مشغول داشته است. بحران‌زایی نظام سرمایه‌داری و پیامدهای آن در دههٔ نخست سدهٔ بیست‌ویکم بر کسی پوشیده نیست. در کشورهای "اتحادیه اروپا" برنامه‌های ریاضتی تحمیل شده از سوی دولت‌ها به توده‌ها، عرصهٔ زندگی و سلامت را بر مردم و به‌ویژه کارگران و زحمتکشان دشوارتر کرده است. تشدید بحران و رقابت در اتحادیه اروپا، به عنوان یک قطب بندی امپریالیستی، از جمله خروج بریتانیا از این اتحادیه، بحران کاتالونیا در اسپانیا، تقویت حزب های سیاسی ماوراء راست و نژاد پرست در کشورهای آلمان و اتریش، و سرنوشت پر ابهام دولت مرکزی بلژیک، بر اثر تنش فزایندهٔ دوبخش فلاندر و فرانسوی زبان، از جمله اصلی‌ترین قطب‌های نیرومند نظام سرمایه‌داری جهان را غرقه در بحران، و با آینده‌یی مبهم روبه‌رو کرده است. در چنین اوضاعی، روی برگرداندنِ افکار عمومی و نگاهی

ادامه در صفحه ۱۰

ادامهٔ بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب...

دوباره به تجربه‌های گذشته، ازجمله تجربهٔ انقلاب اکتبر، رواج بسیار یافته است. به‌رغم تبلیغات مسموم امپریالیسم خبری و جوسازی‌های رسانه‌ای سرمایه‌داری، این پرسش اساسی بیش از پیش مطرح می‌شود: برای یافتن راه برون‌رفت از وضعیت وخیم کنونی و تأمین آزادی واقعی انسان، چه تجربه‌ها و راهکارهایی وجود دارند؟ کنکاش به‌منظور ارائه پاسخی جدی به این پرسش کلیدی، ناگزیر به بررسی دوبارهٔ تجربه‌های سده گذشته و مهم‌تر از همه تجربهٔ انقلاب اکتبر، کشیده می‌شود.

انقلاب اکتبر، آتش امید، امید به آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، صلح و سوسیالیسم را در وجود صدها میلیون انسان زحمتکش و زجرکشیده جهان شعله‌ور کرد. امروزه تراست‌های غول‌آسای رسانه‌های مُبلغ نظام سرمایه‌داری، حمله‌های بی‌امان و آکنده از دروغ‌شان را بر ضد سوسیالیسم، انقلاب اکتبر و به‌طورکلی هر خیزش انقلابی‌ای را در تبلیغاتی بی‌وقفه در سراسر جهان می‌پراکنند. این تراست‌های رسانه‌ای، انقلاب اکتبر و به‌خصوص نقش لنین در رهبری این انقلاب را اشتباهی تاریخی می‌نمایانند و آن را درعمل به‌زیان طبقه کارگر و مبارزهٔ جهانی کارگران معرفی می‌کنند. بزرگداشت پیروزی انقلاب اکتبر، آرمان‌های والا و انسانی و دستاوردهایش به‌معنای دفاع بدون چون‌وچرا و عاری از انتقاد از روند برپایی نخستین نظام سوسیالیستی جهان در کشور شوراها و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیست. این دستاوردهای سترگ اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی عبارت بودند از: برپایی جامعه‌یی نو و اقتصادی نیرومند و صنعتی بر ویرانه‌های نظام سرمایه‌داری، تأمین حقوق اجتماعی شهروندان که در جهان آن روز بی‌سابقه بود، بهداشت و آموزش رایگان، حرکت سریع و خدشه‌ناپذیر به سمت برابری جنسیتی، یاری رساندن به جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان در مسیر رهایی از یوغ سنگین استثمار و استعمار نو، حفظ هم‌زمانِ صلح جهانی در رویارویی مدام با تهاجم وقفه‌ناپذیر امپریالیسم در تحمیل برتری‌طلبی سرمایه‌داری انحصاری‌اش. با وجود این دستاوردهای اساسی، امروز دیگر روشن است که روند ساختمان سوسیالیسم با کاستی‌هایی روبه‌رو بوده است که سرانجام با فشار خردکننده، منسجم و سازمان‌یافتهٔ کشورهای امپریالیستی جهان در سال‌های پایانی قرن بیستم، به فروپاشی نظام سوسیالیستی در این کشورها منجر شد. برخورد منتقدانه، علمی و به‌دور از جزم‌گرایی ما به این تجربهٔ تاریخی مهم، برای جنبش کارگری و کمونیستی و نیروهای مترقی و پیشروِ جهان به‌منظور ترسیم نقشهٔ راهی برای ساختمان جامعهٔ آینده بشری راهگشایی‌ای جدی دربر خواهد داشت. چشم بستن بر کاستی‌ها و ساختارهای دیوان‌سالارانه در این کشورها که در طول زمان جای خلاقیت و برخورد علمی با پدیده‌ها را گرفت و از ویژگی انقلابی حزب‌های حاکم در این کشورها کاست، نمی‌تواند سلاح کارای مبارزهٔ طبقهٔ کارگر جهانی و متحدانش در پیکار با سرمایه‌داری انحصاری باشد. لنین، در سخنرانی مشهورش به‌مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر، با تأکید بر مسیر ساختمان سوسیالیسم در اوضاع مشخص جهانی اعلام کرد: "دشواری‌ها را حدوحصری نیست. ما به مبارزه با دشواری‌های بی‌حدوحصر خو گرفته‌ایم... هنر دیگری که در انقلاب ضرور است عبارت است از: نرمش، مهارت برای تغییر سریع و آنی تاکتیک خود با درنظر گرفتن شرایط تغییریافتهٔ ابژکتیف و عینی و انتخاب راه دیگر نیل به‌هدف در صورتی که راه گذشته در دوران معینی از زمان خلاف مصلحت و غیرممکن از آب درآمد. ..." فروپاشی کشورهای سوسیالیستی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی، تجربه‌یی دردناک و درعین‌حال عقب‌گردی جدی در مبارزه بشریت در راستای رهایی از زنجیرهای ستم سرمایه‌داری است. با تأمل بر این تجربهٔ دردناک و تحلیل علمی و به‌دور از ذهنی‌گرایی تاریخی، باید از آن آموخت و در مبارزهٔ کنونی انسان‌ها به‌کار برد.

جهانی دیگر ممکن است!

ما دنیای بهتری را می‌خواهیم. سوسیالیسم هدف بلند مدت کمونیست‌هاست. حزب‌های کمونیست در مبارزه‌شان در راه تحقق سوسیالیسم، برای تقویت موقعیت‌شان در میان تودهٔ مردم، با توجه به ویژگی‌های هر کشور جداگانه، می‌کوشند. ما مبارزهٔ دشوار و پُرمانعی را به‌پیش می‌بریم. سرمایه‌داری هرگز به‌دست خودش تضادهای سرشتی‌اش را از میان نخواهد برد. امپریالیسم در زمان بحران بیش‌ازپیش تجاوزگر می‌شود. حتی جیمز پتراس، اندیشمند آمریکایی، با تحلیل اندیشه‌های مارکس و لنین، می‌نویسد: "سرمایه‌داری بی‌چون‌وچرا و بی‌تردید ثابت کرده است که به‌بهای نابودی ده‌ها میلیون تن از کارگران است که رونق می‌یابد، و در برابر خواست‌های بی‌پایان برای اصلاح و نظم و رعایت مقررات، مطلقاً ناشنواست. این سرمایه‌داری که الآن واقعاً وجود دارد نمی‌تواند و نمی‌خواهد سطح زندگی مردم عادی را بالا ببرد، اشتغال آن‌ها را تضمین کند، و زندگی شایسته‌ای را بدون ترس و سرافکندگی برایشان تأمین کند. سرمایه‌داری در نقطهٔ مقابل آزادی، برابری، تصمیم‌گیری دموکراتیک، و سعادت همگانی قرار دارد."

فقط دو راه پیش پای بشر قرار دارد: یا سوسیالیسم یا ادامه و افزایش تباهی، جنگ، بی‌ثباتی، افت اخلاقی جامعه، و ویرانی محیط‌زیست. فقط قدرت زحمتکشان، مالکیت همگانی بر وسایل تولید، و برنامه‌ریزی منطقی اقتصاد است که می‌تواند نوع بشر را در مسیر توسعه و رشد همه‌جانبه قرار دهد.

انقلاب کبیر اکتبر واقعهٔ تاریخی منحصربه‌فردی بود که در دههٔ دوم قرن بیستم جهان ما را دگرگون کرد. اکتبر کبیر زادهٔ شرایط تاریخی‌ای ویژه و بهره‌مند از اندیشه‌های علمی و دوران‌سازِ مارکس، انگلس و لنین بود. در جهان ما در یک‌صد سال گذشته دگرگونی‌هایی شگرف رخ داده‌اند. پیشرفت علم و انقلاب انفورماتیک جهانی دیگر زاده است که در آن روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تغییرهایی چشمگیر پیدا کرده‌اند. اما آنچه هنوز به‌روشنی پابرجاست، نظام نابرابر و ضدانسانی طبقاتی‌ای است که سرمایه‌داری به جهان ما تحمیل کرده است. وجود طبقات و جامعهٔ طبقاتی زائیدهٔ خیال کمونیست‌ها نیست، واقعیتی‌ست سهمناک در جامعهٔ بشری. بحران کنونی نظام طبقاتی سرمایه‌داری جهانی پیامدِ مستقیم سیاست‌های نولیبرالیستی‌ای است که در دهه‌های اخیر دنبال شده‌اند. دیوید هاروی، مارکسیست و استاد دانشگاه نیویورک، به این نتیجه رسید که سرمایهٔ مالیِ قماری در دههٔ ۱۹۷۰/۱۳۵۰ سرانجام دست بالا را بر سرمایهٔ صنعتی پیدا کرد، به‌طوری که هدفِ فعالیت اقتصادی شد بهای سهام در بازار بورس و نه تولید. منافع مالی، و به بیان لنین "قدرت حسابداران به‌جای مهندسان"، بین طبقات و نخبگان حاکم رواج یافت و غالب شد. نولیبرالیسم تغییر مفهوم "وضعیت اجتماعی" را موجب شده است. همهٔ آنچه را که از دموکراسی و حقوق بشر به‌جا مانده، کنار گذاشته است. با سماجت و بی‌وقفه از برتری طبقاتی و حتّی نوعی جدید از سیستم "کاست" در جهان سخن می‌گوید و دفاع می‌کند. بر اساس گزارش منتشر شده از سوی سازمانی همچون "آکسفم"- که یک سازمان بین‌المللی است- یک درصد از جمعیت جهان مالک ثروتی بیشتر از ثروت بقیهٔ ۹۹ درصد جمعیت جهان است. مجموع ثروت ۶۲ تن از ثروتمندترین افراد در جهان، معادل مجموع دارایی‌های فقیرترین نیمهٔ جمعیت دنیا (یعنی ۵/۳ میلیارد نفر) است. تِری ایگلتون، فیلسوف انگلیسی، در کتابش با عنوان: "چرا مارکس درست می‌گفت"، به‌درستی پیش‌بینی می‌کند که "سرمایه‌داری اگر برایش سود داشته باشد، رفتاری ضداجتماعی خواهد داشت، و این به‌معنای تباهی بشر در مقیاسی تصورناشدنی است." در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ ، شمار میلیاردرها در دنیا شش برابر شد و به ۱۸۱۰ نفر رسید. در همین مدّت، بیشتر از یک میلیارد نفر از جمعیت جهان در فقر مطلق زندگی می‌کردند. نزدیک به ۴۰۰ میلیون کودک دچار سوءتغذیه‌اند. این‌ها هیچ‌کدام اتفاقی نیستند. میان ثروتمند شدن ثروتمندان و فقر و بی‌نوایی تنگدستان، ارتباطی مستقیم وجود دارد.

این است سیمای سرمایه‌داری جهانی در قرن بیست‌ویکم. برخلاف مدعیان و مجیزگویان این نظام ضدانسانی که آن را "پایان تاریخ" بشریت می‌خوانند و می‌دانند، پیروزی انقلاب اکتبر نشان داد که جهانی دیگر ممکن است و می‌توان بر ویرانه‌های نظام سرمایه‌داری، با معیارهایی انسانی جهانی دیگر را بر شالودهٔ برابری، عدالت اجتماعی و صلح برپا کرد. راه برپایی این دنیای نو، همان‌طور که تجربهٔ هزاره‌های تاریخ مدون بشر نشان داده است، نه آسان است و نه بی نیاز از ضرورت انجام تلاش‌هایی سترگ، فداکاری‌هایی عظیم و پرداخت هزینه‌هایی سنگین از برای آن. آنچه روشن است این است که بحران فزاینده و حل‌ناشدنی سرمایه‌داری جهانی و ماهیت ضدانسانی آن ضرورت تاریخی برپایی نظامی نو را طلب می‌کند. ما، وفادار به اندیشه‌ها و آرمان اکتبر کبیر، در کنار اکثریت قاطع جامعهٔ بشری، برای برپایی این نظام، یعنی جامعهٔ نو سوسیالیستی، با فراگیری از تجربه‌های گذشته و درک دقیق ضرورت‌های عینی و ذهنی قرن بیست‌ویکم، همچنان به مبارزه‌مان ادامه می‌دهیم.

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
۸ آبان‌ماه ۱۳۹۶ برابر با ۳۰ اکتبر ۲۰۱۷

ادامهٔ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ...

است. هم‌زمان با این تحلیل‌ها، سیاست مداخلهٔ رژیم حاکم بر ایران در اوضاع کردستان عراق و به‌ویژه شرکت نیروهای مسلح "حَشْد الشعبی" [تجمع مردمی] (که به‌وسیلهٔ سپاه پاسداران سازمان‌دهی شده است) در درگیری‌های اخیر کرکوک، موردحمله نیروهای کرد منطقه قرار گرفته است. سیاست خارجی رژیم ایران، هدف‌های استراتژیک این سیاستِ پرهزینه و تهدیدآفرین، سمت‌وسو و پیامدهای این سیاست- که به‌طورفعال جریان دارد- موردبحث محفل‌های سیاسی منطقه قرار گرفته است. آیا این سیاست اصولاً منبع و منشأ نتیجه‌هایی مثبت برای مصالح ملی ایران یا خلق‌های منطقه بوده است؟

در نوشتار زیر برخی جنبه‌های این سؤال بررسی می‌شود.

اغراق نیست اگر گفته شود منطقهٔ خاورمیانه یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ معاصرش را سپری می‌کند. بحران خاورمیانه چند سویه است. بخشی از این بحران محصول عملکرد منطقه‌ای و بومی و بخش دیگر با بحران‌ها یا عامل‌هایی بین‌المللی مرتبط است. در اساس می‌توان گفت که عمده بحران حاضر در منطقهٔ خاورمیانه دو بخش دارد:

"بخش نخست" ناشی از بحران‌های مرتبط با هر یک از کشورهای منطقه است، که عبارتند از: ۱. بحران به‌دلیل کهنگیِ ساختارهای سیاسی؛ ۲. بحران سیاسی به‌دلیل حضور لایه‌های بسیار گسترده و گونه‌گون خُرده‌بورژوازی در کنش‌های اجتماعی؛ ۳. بحران‌های اقتصادی و ورشکستگی و امحای اقتصادهای ملی این کشورها؛ ۴. بحران هژمونی به‌منظور بازتعریفِ قدرت‌های منطقه‌ای در منطقهٔ خاورمیانه.

"بخش دوم" را باید بازتاب بحران‌های بین‌المللی‌ای که در منطقهٔ خاورمیانه پدید می‌آیند و با هر یک از کشورهای خاورمیانه و بحران‌های‌شان پیوند می‌خورند، که به‌روال ترتیب پیش عبارت می‌شوند از: ۵. بحران ناشی از رقابت بین ایالات‌متحده آمریکا و قدرت‌های نوظهور، به‌ویژه روسیه و چین؛ ۶. بحران ناشی از مداخله‌های ایالات‌متحده آمریکا به‌منظور هماهنگ کردن ساختارهای سیاسی و اقتصادیِ کشورهای خاورمیانه با منافع امپریالیستی آمریکا؛ ۷. بحران برآمده از خلأ قدرت در کشورهای خاورمیانه که توأمان‌اند، بدین معنا که هم ناشی از سیاست‌های سرنگون‌سازی از سوی امپریالیسم و هم حاصل ضعف و فترت بین نیروهای ملی و ترقی‌خواه به‌منظور ایجاد وحدت در جایگزین کردن قدرتی مناسب برای کشور است.

پس از ارائهٔ تعریفی مختصر برای ویژگی هرکدام از بحران‌ها که در سطرهای بالا از آن‌ها نام برده شد، سؤال این است: آیا برخورد رژیم جمهوری‌اسلامی- در مقام قدرتی منطقه‌ای- با این بحران‌ها در بیش از یک دههٔ اخیر سمت‌گیری‌ای ترقی‌خواهانه دارد یا نه؟ سؤال دوم اینکه، آیا سیاست‌های محوری رژیم ولایی حاکم در کوتاه یا درازمدت منافع ملی کشورمان را تأمین می‌کند یا نه؟

بخش نخست، که ناشی از بحران‌های مرتبط با هر یک از کشورهای منطقه است:

۱. بحران به‌دلیل کهنگیِ ساختارهای سیاسی- چنبش موسوم به "بهار عربی"، اگرچه به‌دلیل نفوذ و عملکرد حساب‌شدهٔ خُرده‌بورژوازی سنتی و ارتجاعی و نیز بورژوازی نولیبرالی به‌شکست فاجعه باری کشیده شد، اما باید اذعان داشت که این جنبش در آغاز از سوی قشرهای خرده‌بورژوازی ترقی‌خواه، طبقه متوسط تحصیل‌کرده، نیروهای ترقی‌خواه شهری، و طبقهٔ کارگر بر پا شد و آماج آغازین آن، تغییر ساختارهای سیاسی ضدِ ملی و فرسودهٔ حاکم بر این کشورها بود. برای درک تحول‌های خاورمیانه می‌بایست به این نکته توجه داشت که، در دو دهه اخیر تغییرهایی بسیار گسترده در زیربنای اقتصادی کشورهای منطقه رخ داده است. به‌این معنی که، در اقتصادهای ملی‌ای که در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم و بر پایهٔ گرایش به اقتصاد دولتی و ملی بنیان‌گذاری شده بودند، دگرگونی‌هایی به‌هدف فروپاشی بخش‌های دولتی و جایگزین کردن آن‌ها با بخش‌هایی با سمت‌گیری نولیبرالی انجام گرفته است. این دگرگونی‌های اقتصادی، به ازهم‌پاشیدگیِ اقتصاد ملی، بیکاری گسترده، شکاف طبقاتی بیشتر، محو اقتصادهای خُرد، و به‌خصوص اقتصادهای روستایی حاصل از مهاجرت گسترده، منجر شده‌اند. در اغلب قریب به‌اتفاق کشورهای منطقه، ساختارهای سیاسی‌ای مردم‌گرا، ملی، ترقی‌خواه و کارآمد ضعیف هستند و بنابراین، در انجام مرحلهٔ گذار در جهت حل بحران‌های موجود و به‌نفع طبقات زحمتکش و محروم ناتوانند. در کشورمان ایران نیز پس از پیروزی مرحلهٔ سیاسی انقلاب عظیم ملی و دموکراتیک بهمن ۱۳۵۷- که با حضور و حرکت قشرها و طبقات گوناگون جامعه شکل گرفت-

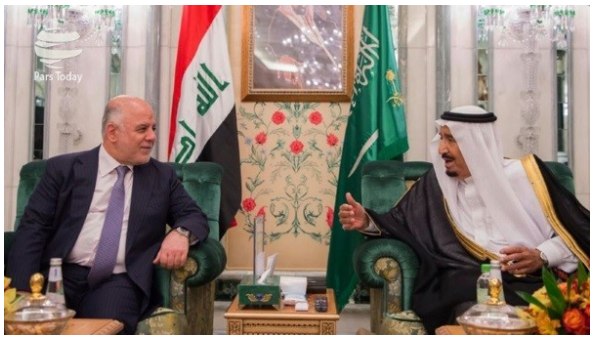

مرحلهٔ گذار به‌انجام نرسید: نخست به‌لیل به‌وجود آمدن بحران سیاسی ناشی از جنگ قدرت بین قشرهای مختلف روحانیت درتلاش برای به‌دست گرفتن سکان رهبری تحولات کشور، سپس به‌دلیل آغاز و ادامهٔ ۸ سال جنگ ویرانگر با عراق (یا به‌گفتهٔ رسانه‌ها و قلم‌به‌دستان نزدیک به حاکمیت، هشت سال "دفاع مقدس")، و علاوه بر این‌ها، درگیری‌های خشن طبقاتی و اجتماعی، رژیم کنونی، با محوریت "ولی فقیه" و ایدئولوژی مذهبی محافظه‌کار و ارتجاعی [اسلام سیاسی]، به‌قدرت رسید. رژیم حاکم بر کشورمان، در طول سه دههٔ اخیر، هم در ساختار سیاسی و هم در پایگاه طبقاتی‌اش تغییرهایی به‌وجود آورده است. روند این تغییرها، جایگاه ولی فقیه را در ساختار سیاسی کشور به مقام تصمیم‌گیرنده‌ای مطلق‌العنان افزایش داد و از این طریق خلئی که از بین رفتن نفوذ کاریزماتیک رهبری در بین توده‌های کم آگاه اسلام‌گرا پس از مرگ خمینی به‌وجود آمد را با دادن اختیارهای سیاسی‌ای بیشتر به جانشین او جبران کرد و "ولی فقیه" را با اختیاراتی بسیار گسترده همچون دیکتاتوری قدرقدرت بر رأس حکومت نشاند. از نظر پایگاه طبقاتی نیز، رژیم از همان آغاز دورهٔ ریاست جمهوری اکبر رفسنجانی در سال ۱۳۶۸، به بازسازی پایگاه طبقاتی‌اش دست زد. بنابراین، حاصل این تغییرها، بازسازیِ سیستم سرمایه‌داریِ ایران به‌صورت دو بخش: کلان‌سرمایه‌داری بوروکراتیک و کلان‌سرمایه‌داری تجاری است، که هر دو بخش، همراه با سمت‌گیری اقتصادی نولیبرالی، به‌نوبت دولت‌های جمهوری اسلامی را اداره می‌کنند. در خلال همین دوره- دورهٔ ریاست‌جمهوری رفسنجانی- جریان‌های واقع‌بین در قشر خُرده‌بورژوازی کشور از عرصه سیاسی به بیرون رانده شدند. در شرایط کنونی، رژیم، قشرها و طبقه‌هایی که می‌توانند در جهت سمت‌گیری‌های ترقی‌خواهانه و دمکراتیک اقدام کنند را عملاً از شرکت در ساختار سیاسی کشور محروم کرده است. آیا چنین ساختار سیاسی‌ای می‌تواند در حکم الگوی ساختاری‌ای جایگزین (آلترناتیو) برای ساختارهای سیاسی کهنه و فرسودهٔ منطقه‌ای باشد یا دانسته شود؟

۲.حضور لایه‌های بسیار گسترده و گونه‌گون خُرده‌بورژوازی در کنش‌های اجتماعی- حضور و تأثیرگذاری قشرهای گونه‌گون خُرده‌بورژوازی در کنش‌های اجتماعیِ سال‌های اخیر در کشورهای خاورمیانه موضوعی بسیار بااهمیت است که باید به‌صورت ریشه‌ای و با اسلوب علمی بررسی شود. در کشورهای بزرگ این منطقه مانند: ایران، ترکیه، مصر، تونس، سوریه، و عراق- که اقتصادهای دهقانی‌ای بزرگ داشته‌اند که جمعیت‌هایی انبوه را پوشش می‌داده است- صحنهٔ عملکرد اقتصادهای تولیدیِ سنتی‌ای گسترده بوده‌اند، حضور خُرده‌بورژوازی در کنش‌های اجتماعی اهمیت بسیار دارد. این کشورها که در طول صدها سال اشتغال و فرهنگ ایجاد کرده‌اند و اقتصادهای تجاری سنتی‌ای را به وجود آورده‌اند که "بازار" و دکان‌داری‌اش در تجارتشان نقش درجهٔ نخست را داشته است. با هجوم کالاهای اقتصادهای بزرگ و پیشرفتهٔ دنیا و، در کنار آن، عملکرد سیاست درهای باز اقتصادی، بخشی وسیع از این اقتصادها را ازهم پاشیده است. کشورهای نام برده در بالا و همچنین کشورهایی نظیر آن‌ها، صحنهٔ عملکرد قشرهای پرشمار و گونه‌گون خُرده‌بورژوازیِ سنتی‌اند که بسیاری‌شان نخستین بار است که وارد کنش‌های اجتماعی شده‌اند. حتی در کشوری مثل ایران، که از نظر تاریخ اجتماعی و مبارزهٔ طبقاتی از برخی از کشورهای نام‌برده غنی‌تر است، تا پیش از انقلاب بهمن ۵۷ از جنبش‌های دهقانی گسترده و ضدِ فئودالی به‌شیوهٔ اروپا در آن خبری نبوده است. هم در ایران و هم در کشورهای منطقهٔ خاورمیانه، به‌دلیل‌های مختلف ازجمله پیامدهای عملکرد دیکتاتوری خشن شاهان در یک قرن گذشته، قشرهای سنتی و پرشمار خُرده‌بورژوازی در

ادامه در صفحه ۱۲

ادامهٔ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ...

مبارزات اجتماعی از روحانیون مرتجع و اسلام سیاسی ارتجاعی پیروی می‌کنند، همان‌گونه که در روند انقلاب ایران نیز چنین شد. طبقهٔ کارگر و حزب‌های کارگری و ملی و دمکراتیک که به‌وسیلهٔ رژیم‌های دیکتاتوری و نیروهای مرتجع مذهبی همدست این رژیم‌ها همواره سرکوب و متلاشی شده‌اند، نتوانستند، و نمی‌توانند، لایه‌های مختلف خُرده‌بورژوازی ضربه‌خورده و ورشکست‌شده بر اثر تهاجم سرمایه‌داری امپریالیستی و هم‌دستان داخلی آن را به سوی سمت‌گیری ملی و ترقی‌خواهانه جذب و رهنمون شوند. خُرده‌بورژوازی‌ای که در ایران در ساختار دولتی شرکت دارد و سهیم است، گرایش‌هایی بسیار مرتجعانه دارد، به‌ویژه آنکه کنش‌های سیاسی این خُرده‌بورژوازی در دایرهٔ دولت با گرایش‌های مذهبی‌ای بسیار عقب‌مانده و قرون‌وسطایی آمیخته شده است. رهبری این خُرده‌بورژوازی با روحانیون واپس‌گرایی است که از آغاز انقلاب تا اکنون توانسته‌اند بخشی از روستاییان سنتی و زحمتکشان شهری‌ای که هویت طبقاتی‌شان شکل نگرفته است، همراه با کاسبان خُرده‌پا و توده‌های غیرکارگری مذهبی را به بی‌راههٔ آنارشیسم و سرکوبگری بکشانند. در چنین ساختار سیاسی‌ای در ایران انبوهی از توده‌های خُرده‌بورژوا از گرایش به سمت‌گیری‌ای ملی و ترقی‌خواهانه دور شده‌اند. باوجود این، آیا می‌توان برخلاف وضعیت کنونی در ایران، مدل‌هایی از سمت‌گیری ترقی‌خواهانهٔ توده‌های خُرده‌بورژوا در کشورهای نام‌برده در بالا یا نظیرشان، نشان داد یا متصور شد؟ اتفاقاً می‌توان پیش‌بینی کرد که مانند مدل جمهوری‌اسلامی ایران، در آن کشورها هم توده‌های خُرده‌بورژوازی سنتی پیرامون روحانیون مرتجع همان کشورها گرد آمده و زمینهٔ دامنه‌دار کردن جنگ‌های فرقه‌ای در منطقه را فراهم آورند. بخش بسیار قدرتمندی از کلان‌سرمایه‌داری ایران نیز- که در گروه‌های نظامی و سرکوبگر و بنیادهای رنگارنگ فعال در کشور متمرکزند- با فرهنگ بورژوایی مرسوم در اروپا یا آسیا سنخیتی ندارند، بلکه از تفکرات و کنش‌های سیاسی خرده بورژوازی سنتی و بسیار مرتجع پیروی می‌کنند.

۳. بحران‌های اقتصادی و ورشکستگی و امحای اقتصادهای ملی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا- این بحران‌های اقتصادی و ورشکستگی‌ها، از عامل‌های بسیار مهم بحران‌زایی در این کشورهاست. لازم به‌یادآوری است که، عصیان‌های اجتماعی مشهور به "بهار عربی"، در کشور تونس و بر اثر خودسوزی جوان تحصیل‌کرده میوه‌فروش، آغاز شد. این جوان در اعتراض به برخورد اهانت‌بار کارمندان شهرداری و پلیس با او و مانع شدن او از کسب (که به‌دلیل به‌دست نیاوردن شغل مجبور به میوه‌فروشی در خیابان‌های شهر شده بود) خود را به‌آتش کشید. در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و ازجمله در کشور ایران، به‌دلیل سمت‌گیری و حرکت حکومت‌ها به جانب اقتصاد نولیبرالی، و در نتیجه، محکوم بودن هزاران جوان تحصیل‌کرده به پرتاب شدن به لشکر میلیونی بیکاران، صحنه‌های فاجعه‌بار مشابه با خودکشی جوان تونسی را روزانه می‌توان شاهد بود. سمت‌گیری دولت‌های جمهوری اسلامی به سوی اقتصاد مبتنی بر بازار آزادِ بی‌نظارت و گشودن مرزها به‌منظور ورود انبوه کالاهای اقتصادهای بزرگ، به ورشکستگی کارخانه‌هایی منجر شد که در دهه‌های گذشته پایه‌گذاری شده بودند. تولید بومی و سنتی نیز به‌دلیل حمایت نشدن از سوی این دولت‌ها عملاً متوقف شد. این ورشکستگی‌ها و توقف تولید در طول سه دهه گذشته باعث شده‌اند نیروهای انسانی پرشماری از عرصهٔ کار و تولید به بیرون پرتاب شوند و اقتصاد نولیبرالی نیز از جذب آنان به‌عرصهٔ اشتغال عاجز بوده است. اکنون سؤال این است: سیاست‌های اقتصادی رژیم حاکم در جمهوری‌اسلامی ایران چگونه می‌تواند الگوی اقتصادی‌ای مناسب برای کشورهای منطقه و حلال مشکلات آن‌ها باشد؟ آیا کارنامهٔ اقتصادی ایران و سمت‌گیری آن مدلی معتبر برای کشورهای منطقه است؟ بر پایه آمار و اسناد، یکی از زیان‌بارترین، ضد ملی‌ترین، نامردمی‌ترین و فاسدترین میدان‌های عمل جمهوری‌اسلامی، عرصهٔ عمل اقتصادی آن است. دو بخش کلان‌سرمایه‌داری ایران، سرمایه‌داری بوروکراتیک و سرمایه‌داری تجاری‌اند. جناح سرمایه‌داری بوروکراتیک که عمدتاً پیرامون خامنه‌ای و سران رژیم گرد آمده است، با تصرف اموال دولتی و ملی و دزدی از خزانه و استفاده از رانت، بخش‌هایی مهم از اقتصاد ایران را در اختیار دارد. جناح دیگر- که عمدتا در اتاق بازرگانی تهران متمرکز است- سرمایه‌داری بسیار بزرگ تجاری است که به تجارت کالاهای خارجی و صدور مواد خام و محصولات کشاورزی مشغول است. هر دو جناح کلان‌سرمایه‌داری ایران، نه‌تنها فاسد و متکی به رانت‌های دولتی و گریزان از تولیداند، بلکه در جبههٔ مقابل تولید قرار دارند. در هر دو دورهٔ ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و مخصوصاً در دوره نخست ریاست جمهوری روحانی، بسیاری از کارخانه‌های تولیدی به ورشکستگی کامل کشیده شده‌اند. سیستم بانکی فاسد و غیرکارآ- با مدیریت‌های سنتی و غیرتخصصی- که فعالیت‌های بانکی و به‌ویژه حساب‌های سپرده را در دست گرفته است، داروندار مردم را به‌تاراج برده است. "بورس تهران" به قمارخانه‌یی بزرگ تبدیل شده است و هیچ خدمتی به صنایع تولیدی نمی‌کند. بیکاری، شکاف افزون‌تر طبقاتی، سقوط پول ملی و فقر گسترده، کارنامهٔ سیاست اقتصادی رژیم جمهوری‌اسلامی است. آیا رژیم جمهوری‌اسلامی می‌تواند الگویی اقتصادی در اقتصادهای منطقه باشد؟

۴. بحران هژمونی به‌منظور بازتعریفِ قدرت‌های منطقه‌ای در منطقهٔ خاورمیانه- باید پذیرفت که موازنهٔ قدرت در منطقه خاورمیانه، و ازجمله منطقهٔ خلیج‌فارس، در سه دهه اخیر دست‌خوش تغییرهایی مهم شده است. عامل‌هایی متعدد در این تغییرهای موازنهٔ قدرت مؤثر بوده‌اند که تنها از چهار مورد آن نام می‌بریم: الف- فروپاشی اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی؛ ب - رویداد انقلاب در ایران و خارج شدن ایران از بلوک‌بندی سیاسی زیر سلطهٔ غرب؛ ج- تغییرهایی در نقاط رشد اقتصادی کشورهای منطقه؛ د- مداخلهٔ قدرت‌های بزرگ غیرمنطقه‌ای در منطقه و آرایش نیروهای منطقه باتوجه به شرایط جدید.

در دهه‌های اخیر این امر به‌اثبات رسیده است که راهِ به‌دست آوردن و حفظ هژمونی‌ای پایدار که بتواند تأمین‌کنندهٔ منافع ملی باشد فقط ایجاد نیروی نظامی‌ای بزرگ و قدرتمند نیست، گرچه قدرت نظامی می‌تواند یکی از عامل‌ها باشد، به‌خصوص اگر این قدرت نظامی مردم‌گرا باشد. تحلیل‌گران ترقی‌خواه معتقدند که هژمونی پایدار از طرق دیگری نیز می‌تواند تأمین شود، به‌طورمثال، ۱. سمت‌گیری برای تشکیل دولتی ملی و دمکراتیک با شرکت قشرهای گسترده توده‌های مردم، ۲. بازسازی اقتصاد ملی‌ای کارآمد با دخالت و نظارت دولت ملی و تقویت اقتصادی تولیدگرا و کارآفرین، یعنی اقتصادی که بر بنیان گردآوری و سازمان‌دهی نیروی کار ملی درآمدها را تقسیم کند، ۳. دوری از سیاست تنش‌زایی و کمک به‌شکل‌گیری و استحکام سیاست تنش‌زدایی با دوری کردن از مداخله‌گری نظامی. جمهوری‌اسلامی هیچ‌کدام از ویژگی‌هایی که در بالا از آن‌ها نام برده شد و به‌طورمختصر توضیح داده شد برخوردار نیست. این سؤال می‌تواند مطرح شود که آیا جمهوری‌اسلامی در سیاست منطقه‌ای خود اصولاً می‌تواند سمت‌گیری‌ای ترقی‌خواهانه داشته باشد؟ در جواب باید گفت که جهت سیاست خارجی و عملکرد آن به‌طورکلی با ماهیت طبقاتی و فرهنگی جمهوری‌اسلامی نمی‌تواند بیگانه باشد. رژیم حاکم در جمهوری‌اسلامی، بنا به‌ماهیت خود، برای پیشبرد سیاست خارجی و منطقه‌ای‌اش تنها از یک شیوه پیروی می‌کند: فرقه‌گرایی مذهبی و تروتِ متکی به صدور و فروش نفت کشور. حتی در مداخلهٔ نظامی‌اش در سوریه که به ناکامی نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی در تهاجم‌شان به‌هدف سرنگونی دولت سوریه منجر شد، جمهوری اسلامی بخش زیادی از برنامه‌هایش را در این کامیابی، با بهره‌گیری از شیوهٔ فرقه‌گرایی شیعی، پول و استخدام جنگجویان شیعه از افغانستان، پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی پیش برده است. پس از پایان جنگ داخلی خونین سوریه، جمهوری‌اسلامی ایران از هیچ‌گونه مدل سیاست‌ورزی ترقی‌خواهانه‌ای برخوردار نیست تا بر اساس آن، رژیم سوریه را در سمت‌گیری‌ای مترقیانه تحت تأثیر قرار دهد. ارثیه‌ای که در اساس که از خود باقی می‌گذارد، فرقه‌گرایی‌ای شیعی است. در عراق، سیاست تقویت گرایش‌های فرقه‌گرایانه شیعی و حمایت از نیروهای مذهبی در تأسی به مدل دلخواه رژیم ولایی ایران، سمت‌گیری عراق به سوی ساختار فدرالی‌ای کارآ را از درون تهی کرده است. البته از آن سوی نیز رژیم مرتجع عربستان سعودی، با فرقه‌گرایی‌ای وهابی، آتش درگیری فرقه‌ای خانمان‌سوزی را برافروخت که منطقه‌های مرکزی کشور عراق را به ویرانه تبدیل کرد و ارتش کشورهای امپریالیستی را به عراق بازگرداند. سیاست تلاش برای ایجاد هژمونی نسبی منطقه‌ای بر پایه فرقه‌گرایی مذهبی و بسیج امکانات مالی وسیع در آسیای میانه و شمال آفریقا نیز هم از سوی جمهوری‌اسلامی و هم از طرف کشورهای مرتجع عربی به‌رهبری پادشاهی مرتجع عربستان سعودی دیده می‌شود. تاریخ مردم کشورهای منطقه حاکی از آن است که مبارزات و جنبش‌های ملی، آزادی‌بخش و دمکراتیک‌شان تأثیرهای متقابل ترقی‌خواهانهٔ زیادی بر یکدیگر داشته است. حتی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران- که بر اثر کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ضد دولت ملی دکتر مصدق روند آن متوقف شد- بر جنبش‌های ضد استعماری، ملی و ترقی‌خواهانه تأثیرهایی شگرف داشته است که نمونه‌یی از آن‌ها در ملی کردن کانال سوئز در مصر در دورهٔ حکومت عبدالناصر، در

ادامه در صفحه ۱۳

ادامهٔ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ...

جنبش‌هایی در سطح جهان که سهم افزون‌تر و عادلانه‌تری از قراردادهای نفتی و معدنی مطالبه می‌کردند و همچنین موردهای پرشمار دیگری به‌وضوح تمام در تاریخ معاصر منطقه ثبت شده‌اند. اما با روی کار آمدن رژیم واپس‌گرای ولایت فقیه در نتیجهٔ شکست انقلاب عظیم و مردمی بهمن ۵۷، جز جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی چیزی دیگر عاید مردم منطقه نشده است. علاوه بر آن، سرکوب خلق‌های ایران، اقلیت‌های ملی و مذهبی تشدید شده است. بر پایهٔ ارزیابی‌ای بی‌طرفانه و متکی بر شواهد مستدل باید پذیرفت که دفاع از منافع ملی، استقلال و تمامیت ارضی کشور و به‌تبع آن کسب موقعیتی مستحکم در منطقه از مسیر دفاع از سیاست‌های ضد مردمی و فرقه‌گرایانهٔ رژیم عبور نمی‌کند. در پیگیری سیاستی ملی و میهن‌دوستانه، بایست تمامی امکان‌ها را به‌کار گرفت تا نیروهای ملی، ترقی‌خواه، دمکراتیک و ضد امپریالیستی در جبهه‌یی متحد و به‌هدف استقرار صلح، جاری کردن دموکراسی واقعی و تأمین عدالت اجتماعی گردهم آورد. نیروهای مدافع سرمایه‌داری کلان انگلی و غیرمولد، که در جناح‌های مختلف رژیم جمع شده‌اند و منابع ملی و ثروت‌های طبیعی کشور را به‌تاراج برده و می‌برند، اراده و توان پی گرفتن سیاستی ملی و میهن‌دوستانه وجود ندارند. در مقابل، این حقیقتی است که کارگران، قشرهای متوسط ترقی‌خواه، آموزگاران، زحمتکشان شهری، روشنفکران میهن‌دوست، تولیدکنندگان ملی (غیروابسته) و روستاییان به‌فقر درافکنده شده، چنانکه در جبهه‌یی مردمی متشکل شوند، می‌توانند ضامن استقلال ملی باشند و با مقابله با سیاست‌های ماجراجویانهٔ رژیم، درنهایت، در مسیر ایجاد جایگزینی ترقی‌خواه در کشور گشایشی به‌وجود آورند.

بخش دوم: بازتاب بحران‌های بین‌المللی‌ای که در منطقهٔ خاورمیانه پدید می‌آیند و با هر یک از کشورهای خاورمیانه و بحران‌های‌شان پیوند می‌خورند:

بخش وسیعی از بحران‌های موجود در منطقه خاورمیانه به‌دلیل مداخله‌های امپریالیستی، سلطه‌طلبانه و یک‌جانبه‌گرایی ایالات‌متحده آمریکا است. از طرف دیگر، رشد بی‌سابقهٔ اقتصادهای نوظهور در جهان و به‌طورمثال در چین، هند، برزیل و نمونه‌های مشابه، چالش‌های اقتصادی‌ای جدی در مقابل اقتصاد آمریکا به‌وجود آورده و توان این کشور به‌رقابت اقتصادی در بازارهای جهان را تقلیل داده است. کاهش توان رقابت اقتصادی دولت ایالات‌متحده در سطح جهانی و بحران‌های داخلی و اجتماعی این کشور- که از ناکارآمدی سیستم سرمایه‌داری موجود ناشی می‌شود- باعث شده‌اند که دولت آمریکا هرچه بیشتر به سیاست نظامی‌گری و یک‌جانبه‌گرایی روی آورد. سیاست دخالت در امور داخلی دیگر کشورها، مداخله‌های مستقیم نظامی، و سیاست تغییر رژیم کشورها با توسل به نیروی نظامی- که شیوه مرسوم دورهٔ استعمار در قرن‌های پیش بود- دوباره از سوی امپریالیسم آمریکا به صحنهٔ سیاسی این کشور بازگشته است. این سیاست‌های مداخله‌جویانه، به روند طبیعی و قانونمند بازسازی ساختارهای سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه ضربه‌هایی جبران‌ناپذیر زده است و در آینده نیز خواهد زد. مداخله‌های آمریکا و متحدانش، روندِ اصلاحات سیاسی در این کشورها که دربرگیرندهٔ شرکت گستردهٔ قشرها و طبقات اجتماعی در ساختار سیاسی است، از مسیر طبیعی‌اش منحرف می‌کند، از سمت‌گیری‌های درست اقتصادی که شامل بازسازی اقتصاد ملی و دمکراتیزه و مردمی کردن اقتصاد در این کشورهاست جلوگیری می‌کند، و با روش‌های مختلف سمت‌گیری اقتصادی نولیبرالی را بر آن‌ها تحمیل می‌کند. این شیوهٔ مداخله در عراق- پس از اشغال عراق در ۲۰۰۳- با تحمیل سیاست‌های اقتصادی موردنظر "پل برمر" (حاکم مطلق‌العنان عراق در ماه‌های پس از سرنگونی رژیم صدام حسین و اشغال این کشور) به‌نمایندگی از سوی دولت آمریکا، انجام گرفت.

سیاست سرنگون‌سازی و مداخلهٔ نظامی- که عنصرهای اصلی سیاست خارجی استعماری آمریکا در قرن گذشته بوده است- دوباره به عرصهٔ سیاست آمریکا بازگشته است. در اوایل قرن گذشته دولت نوپای ایالات‌متحده برای خارج کردن منطقه‌های زیر سلطهٔ استعمار اسپانیا از دست این کشور، سیاست "کشتی‌های توپ‌دار" را پیشه کرد، به فیلیپین، به مستعمره‌های اسپانیا در آفریقا و سرزمین‌های منطقهٔ دریای کارائیب و آمریکای مرکزی لشکرکشی کرد و فجایعی ضد انسانی‌ای پرشمار به‌بار آورد. این سیاست فاجعه‌بار اکنون بار دیگر از سوی دولت آمریکا دیگربار درپیش گرفته شده است. باید با سیاست‌هایی کارا و مؤثر در مقابل این سیاست‌ها مقاومت کرد.

این سؤال منطقی می‌تواند مطرح شود که سیاست‌های کارا و مؤثرِ مقاومت در برابر سیاست‌های ماجراجویانه و امپریالیستی آمریکا بر چهٔ مبنایی می‌توانند استوار باشند؟ این سیاست‌ها را می‌توان به‌شرح زیر برجسته و خلاصه کرد و سپس با ابتکارعمل آن‌ها را گسترش داد:

درپیش گرفتن سیاست تنش‌زدایی و دوری از سیاست‌های مداخله‌گرانه ارتجاعی؛ دوری جستن از اختلاف‌های فرقه‌گرایانه و مذهبی که از سوی محفل‌های ارتجاعی بین‌المللی در منطقه و در کشورهای متروپل حمایت و تقویت می‌شوند؛ دوری جستن از جنگ‌های فرقه‌ای و طایفه‌ای و قاچاق سلاح به کانون‌های آتش جنگ‌های فرقه‌ای و طایفه‌ای و دامن زدن به جنگ و درگیری به‌منظور تثبیت رژیم‌های مرتجع و بدون پشتوانهٔ مردمی؛ گردآوری همهٔ نیروها و دولت‌هایی که مخالف گسترش تنش‌اند- چه منطقه‌ای و چه بین‌المللی- و استفاده از نهادهای بین‌المللی‌ای مانند سازمان ملل و نهادهای حقوقی بین‌المللی به‌منظور کاهش جنگ و تنش؛ اجازهٔ فعالیت دادن به جنبش‌های مدافع صلح در کشورهای منطقه و کمک به ایجاد هماهنگی بین آن‌ها در جهت فعالیت مشترک.

متأسفانه رژیم ولایت فقیه از هیچ‌کدام از این راهکارها نه‌تنها پیروی نمی‌کند، بلکه در برابر این راه‌کارها مانع هم به‌وجود می‌آورد. این رژیم برای فرار از بحران داخلی خود، در تمام کانون‌های بحران ورود می‌کند. این مداخله‌ها رویکردی ترقی‌خواهانه ندارد. به‌باور حزب تودهٔ ایران، این سیاست‌ها به‌هیچ روی منافع ملی ما را تأمین نمی‌کند.

ادامه رویدادهای ایران ...

ارائه‌شده در تمامی موارد، حکایت از صادرات اندک به این کشورها دارد. روزنامه شرق، ۳۰ مهرماه، معتقد است صادرات ایران بوی نفت می‌دهد و می‌نویسد: "اگر بخواهیم مشتقات نفتی را از کالاهای صادراتی غیرنفتی کشور حذف کنیم، با کسریِ بزرگی روبرو خواهیم شد."

در اینجا، هدف، بررسی صادرات و واردات ایران نیست اما اشاره به دو مورد در بالا، این واقعیت را به‌اثبات می‌رساند که گسترش روابط با ترکیه- که باتوجه به فرازونشیب‌های تا کنونی آن- پایدار نبوده و درنهایت هم تنها به‌نفع ترکیه بوده است، کپی سیاست‌هایی است که در گذشته و به‌منظور برای دُور زدن تحریم‌ها دست به‌دامن بابک زنجانی‌ها زده بود. همین هفته گذشته خبرهایی انتشار یافت که بر اساس آن ۶ بانک ترکیه‌ای به‌دلیل پول‌شویی برای ایران، با جریمه‌هایی سنگین مواجه خواهند شد. ترکیه کشوری است که مناسبات درهم تنیده‌ای با سرمایهٔ جهانی دارد و درنهایت در بزنگاه‌های حساس و زیر فشار، برنامه‌های دیکته‌شدهٔ کشورهای غربی را به‌اجرا درمی‌آورد اما همچون سابق، مبالغ قابل‌توجهی از منابع ملی میهن‌مان را به‌جیب می‌زند. حتی اگر بخواهیم خوش‌بینانه به این خبر نگاه کنیم، این سؤال پیش می‌آید که: ایران درنهایت چه چیزی قرار است به ترکیه صادر کند؟

ایران در عرصهٔ صادراتی- به‌گزارش روزنامهٔ تجارت- به‌جز نفت و بعضی از مشتقات آن، صادرات عمدهٔ دیگری هم ندارد. بنابراین، گسترش روابط با ترکیه به‌معنی افزایش واردات ترکیه به ایران است. ما با حاکمیتی فاسد مواجه‌ایم که پس از نزدیک به چهار دهه حکومت، یکی از برنامه‌های اقتصادی‌اش معضل قاچاق موبایل به کشور است. سالیان سال است که کالای قاچاق تمامی پهنهٔ ایران را فراگرفته است. رئیس‌جمهور سابقش به میلیاردها دلار حیف‌ومیل اموال عمومی متهم می‌شود. برادر رئیس‌جمهور فعلی‌اش به‌جرم فساد اقتصادی دستگیر و به قید وثیقه آزاد می‌شود.

برادر معاون رئیس‌جمهور فعلی‌اش، به‌دلیل فساد به زندان انداخته می‌شود. میهن ما، با صف‌بندی‌های سیاسی‌ای که در منطقه شده است، با شرایط باز هم دشوارتری روبرو خواهد بود. این بدان معناست که رنج و درد مردم بیشتر خواهد شد. رژیم فاسد با کارگزاران انگلی‌اش توانِ حل این معضلات را ندارند. میهن ما امروز به دولتی برخاسته از ارادهٔ مردم بیش از هر زمان دیگر نیازمند است.

ادامهٔ معضل اجتماعی کودکان ...

حداقل حقوق و دستمزد باید تأمین‌کنندهٔ نیازهای خانوار ۴ نفره باشد و هرسال بر اساس نرخ تورم افزایش یابد. اما واقعیت این است که وجود این ماده‌های قانونی جز ویترینی برای فریب افکارعمومی جهان نیست و نظام جمهوری‌اسلامی می‌داند که بنا بر مقتضیات داخلی و خارجی باطل و لغو کردن تمام‌وکمال این ماده‌قانون‌ها به‌سودش نیست. ازاین‌روی، با "خصوصی‌سازی"، "آزادسازی" و وضع قوانین موازی، صدور بخشنامه‌ها، آیین‌نامه‌ها، تصویب‌نامه‌ها و شیوه‌نامه‌ها، کوشیده است و می‌کوشد با بهانهٔ "حمایت از صنایع"، "الزامات توسعهٔ اقتصادی"، قوانین ناظر بر حقوق ملت را دور بزند و با کاهش روزافزون دایرهٔ شمول آن‌ها، این قوانین را بی‌اثر سازد و برای چپاول همه‌جانبهٔ کلان‌سرمایه‌داران راه را هموار کند.

کارگران کشور فراموش نکرده‌اند که سران "خانه کارگر"- در مقام زائدهٔ "کارگزاران سازندگی"- چگونه بر تبدیل کردنِ قراردادهای کار به قراردادهای موقت، بر خروجِ گروه گروه کارگران از شمول قانونِ کار و نیز بر مصوباتِ شورایِ‌عالی کار و شورای‌عالی اشتغال برای کاهش هرسالهٔ حقوق و دستمزدها مهر تأیید نهادند، بر رشدِ قارچ‌گونهٔ کارگاه‌های غیررسمی دیده فروبستند و به توجیه آن‌ها برخاستند. فراموش نکرده‌ایم که بسیاری از لایحه‌های این مصوبه‌ها از سوی وزیر کار وقت، حسین کمالی، عضو دیگر هیئت‌امنای این تشکل زرد "خانه کارگر" به مجلس ارائه شدند. راه دوری نمی‌رویم، تنها یادآور شویم که طرح "کارورزی" که به‌دلیل مخالفت گستردهٔ کارگران از دستورکار مجلس خارج شد، چگونه هم‌چنان و به‌اصرار علی ربیعی- هم‌پالکی دیگر حسین کمالی- بار چندم برای تصویب به مجلس ارسال شده است.

به‌علاوه، در این جا باید یادآور شویم که جمهوری‌اسلامی، بنا بر تعهدات بین‌المللی‌اش، می‌بایست مفاد "مقاوله‌نامه بنیادین"۱ شماره ۱۳۸ سازمان بین‌المللی کار ناظر بر منع کار کودکان زیر ۱۸ سال و هم‌چنین مفاد مقاوله‌نامه شماره ۱۸۲ مصوب سال ۱۹۹۹ دربارهٔ "ممنوعیت کار کودک و اقدام فوری برای محو بدترین اَشکال آن"- که جمهوری‌اسلامی در سال ۱۳۸۳ به آن‌ها پیوسته است- اجرا کند. اما جمهوری‌اسلامی هم‌چنان با ظاهرفریبی و دفع وقت به‌بهانه‌های مختلف از اجرای آن‌ها سر باز می‌زند.

علی ربیعی، در "سومین کنفرانس بین‌المللی محو کار کودکان" که در سال ۱۳۹۲ در شهر برازیلیای برزیل و درخصوص پیگیری مقاوله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار و دیگر میثاق‌های بین‌المللی برگزار شد، اعلام کرد: "نزدیک به ۴۰ مشاغل خطرناک برای سلامت کودکان ممنوع شده است" [سایت وزارت تعاون ،کار و رفاه اجتماعی، ۲۳ مهرماه ۱۳۹۲]. او توضیح نداد که دامنه اجرایی این آیین‌نامه تا کجاست. اما او خود به‌خوبی می‌داند که این آیین‌نامه در شرایط کنونی تنها به کارگاه‌های مشمول قانون کار محدود می‌شود و از طرفی، به‌دلیل فساد حاکم بر وزارت کار و دیگر دستگاه‌های اجرایی از یک سو، و سرکوب گستردهٔ تشکل‌های مستقل کارگری از سوی دیگر، این آیین‌نامه نیز همچون دیگر قوانین و آیین‌نامه‌های مشابه از سطح کاغذ فراتر نمی‌روند. مگر نه آن‌که پیش از این قانون کار مشاغل سخت و خطرناک را برای کارگران ۱۵ تا ۱۸ سال ممنوع کرده بود! هم ازاین‌روست که قائم‌مقام وزیر کار که به ابعاد فاجعه واقف است، با فرافکنی می‌گوید: "کار کودکان عمدتاً در مشاغل غیررسمی صورت می‌گیرد و برای شناسایی و رصد مشاغل آشکار و پنهان در اقتصاد رسمی و غیررسمی ضروری است نهادی مسئول برای تعریف مشاغل ممنوعه و به‌ویژه در حیطه کار کودک وجود داشته باشد" [خبرگزاری مهر، ۱۶ مهرماه ۱۳۹۲، تأکیدها از ماست]. اما مگر نهادی غیر از دولت و وزارت کار، مجلس و قوه قضاییه، می‌تواند نهاد مسئول باشد؟! قائم‌مقام وزیر کار که به‌خوبی به مسئولیت تضامنی همه این نهاد در این خصوص واقف است، پس چرا خود را به ندانستن می‌زند؟ روشن است، زیرا او و هم‌پالکی‌هایش در مقام کارگزاران کلان‌سرمایه‌داری کشور، به‌رغم ظاهرسازی، جز سر باز زدن از اجرای این مقررات انسانی وظیفه‌یی ندارند. مگر نه آن‌که هم‌چنان پس از گذشت ۲۷ سال از تصویب قانون کار و گذشت بیش از ۹ سال از تصویب مقاوله‌نامهٔ ۱۸۲ از خلأ قانونی و نبود نهاد مسئول برای جلوگیری از این فاجعه انسانی سخن می‌گویند؟! به‌یاد داشته باشیم که همین سخنان نیز به سال ۱۳۹۲ برمی‌گردد و هنوز، به‌رغم گذشت ۴ سال، نه‌تنها گامی در بهبود وضع موجود برداشته نشده بلکه هرروز بر وخامت آن افزوده شده است.

به سخنان علی ربیعی در کنفرانس پیش‌گفته باز می‌گردیم. او بنا بر رویه مزورانهٔ نظام جمهوری‌اسلامی، در این کنفرانس گفت: "ما اینجا جمع شده‌ایم تا در مورد کودکانی که زود بزرگ و پیر می‌شوند، صحبت کنیم. آمارهای منتشره سازمان بین‌المللی کار گویای حقیقتی تلخ از بهره‌گیری میلیون‌ها کودک کار در عرصهٔ اقتصاد جهانی است، اما موفقیت ما وقتی حاصل می‌شود که بتوانیم مسئلهٔ اشتغال و فقر بزرگ‌سالان را بهبود بخشیم و با رشد اقتصادی پایدار، قدرت دولت برای حمایت منعطف از فقرا و استقرار نظام جامع تأمین اجتماعی را افزایش دهیم...

برای تبیین مسئلهٔ کار کودکان باید به عوامل اجتماعی دقت کنیم چراکه نمی‌توان آن را فقط در ابعاد حقوقی، قانونی و سیاست‌گذاری خلاصه کرد. کل‌نگری هم بدان معناست که مسئلهٔ کار کودکان برآمده از الگوی توسعهٔ کشورهاست. هر ۴ راهبرد آموزش، قانون‌گذاری ملی و اجرا، سیاست‌های بازار کار و حمایت اجتماعی در شرایط خاص کشورهای درحال‌توسعه و فقیر، درحالی‌که سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی، الگوهای نولیبرالی توسعه را تبلیغ و بر کشورهای فقیر تحمیل می‌کنند، ناکارآمد هستند. جهان باید به‌این تناقض ذاتی توجه داشته باشد" [سایت وزارت تعاون، کارو رفاه اجتماعی، ۲۳ مهرماه ۱۳۹۲، تأکیدها از ماست]. او در این جا باز هم توضیح نداد که نظام اقتصادی حاکم بر کشور کدام است و کدام الگوی اقتصادی را دنبال می‌کند. مگر نه آن‌که مدل اقتصادی حاکم بر کشور همان الگوی نولیبرالی است؟ او خود بارها و به‌مناسبت‌های مختلف و ازجمله درخصوص مشکلات و معضلات حاشیه‌نشینان، کولبران و حوادث کار، این معضل‌ها را ذاتیِ رشد اقتصادی [بخوان: ذاتیِ اقتصاد سرمایه‌داری و نولیبرالی] دانسته است و کارگران را به‌پذیرشِ بدونِ واکنش آن‌ها فراخوانده است.

از علی ربیعی‌ها و محجوب‌ها و دیگر هم‌پالکی‌های‌شان انتظاری نمی‌رود. آنان باید در مقام کارگزار سرمایه‌داری مطابق تعریفی که برایشان شده است عمل کنند که می‌کنند. پس، برعهدهٔ تمام نیروهای مردمی، ملی و دموکراتیک و مدافع حقوق بشر است که با افشای واقعیت‌های موجود از حقایق تلخ مربوط به کار کودکان و نوجوانان در کشورمان- باهدف پایان دادن به این ریاکاری‌ها، تبهکاری‌ها و جنایت‌کاری‌ها- در مجامع داخلی و خارجی پرده برگیرند. نیز برعهدهٔ تمام کارگران و تشکل‌های مستقل صنفی طبقاتی کارگران است که به‌دور از اختلاف‌های سیاسی، مذهبی، قومی و جنسیتی، یک‌صدا، به‌مقابله با وضع موجود برآیند و ابطال و لغو قراردادهای موقت باهدفِ تضمین امنیت شغلی، افزایش حقوق و دستمزدها متناسب با زندگی شایسته، برخورداری از حق آزادی‌های سندیکایی، مذاکرات جمعی و لغو تمام قوانین و مصوبات محدود کنندهٔ شمول قانون کار و تأمین اجتماعی و نیز پایان دادن به "خصوصی‌سازی‌ها و آزادسازی" را خواستار شوند و بر اجرای قوانین حمایتی در راستای برخورداری از حق تحصیل همگانی، اجباری و رایگان، حق مسکن، خدمات بهداشت و درمانی رایگان و نظایر آن‌ها پافشاری کنند.

رانت‌خواری‌ها باید پایان گیرد، اموال و دارایی‌های به‌غارت رفتهٔ عمومی از طریق خصوصی‌سازی‌های بی‌دروپیکر باید به ملت بازگردانده شود و سرمایه‌ها و نقدینگی‌های سرگردان باید به سوی کار و اشتغال مولد سوق داده شوند.

دولت‌ها باید از محل درآمدهای عمومی و وضع مالیات‌های تصاعدی، به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی در مسیر توسعه همه‌جانبه اقتصادی‌اجتماعی اهتمام ورزند.

کارگاه‌های غیررسمی باید سامان‌دهی شوند و شرایط رسمی شدن آن‌ها از طریق توسعه و تقویت تعاونی‌های تولیدی فراهم آید و دست نوکیسگان دلال‌پیشه از این واحدها کوتاه شود. در این صورت، باید هرگونه مبادله و دادوستد تجاری میان واحدهای رسمی با کارگاه‌های غیررسمی ممنوع شود و برای تضمین آن باید جریمه‌های سنگین مالی و مجازات‌های جزایی پیش‌بینی شود.

حمایت از کسب‌وکار و معیشت تولیدکنندگان خُرد نباید به‌بهای سلامتی و زندگی کارگران و کودکان کار تمام شود. این حمایت‌ها را می‌توان از طریق کاهش یا معافیت‌های مالیاتی و حق بیمه سهم کارفرما، اعطای وام‌های بلندمدت با بهره‌های اندک برای نوسازی این کارگاه‌ها، تقویت تعاونی‌های تولیدی و مراکز تهیه اجناس و مواد اولیه و تا حد امکان تضمین خرید محصولات آن‌ها از طریق قراردادهای سفارشِ ساخت و تأمین قطعات برای واحدهای بزرگ صنعتی و دولتی سازمان داد. به‌علاوه، سامان‌دهی کارگاه کوچک در مجتمع‌ها و شهرک‌های صنعتی باهدف تسهیل ارائهٔ خدمات از قبیل، آب، برق، گاز، سوخت، حمل‌ونقل، امدادرسانی، تقویت سازوکارهای ایمنی و بهداشت کار از دیگر حمایت‌های لازم از کارگاه‌های صنعتی و مولد در نقاط مختلف کشور است. کارگران باید با اتحاد در مقیاس ملی بر این معضل ملی فائق آیند!

---

۱. مقاوله‌نامه بنیادین، به مقاوله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار اطلاق می‌شود. همهٔ کشورهای عضو، اعم از آن‌که به مقاوله‌نامه‌ها پیوسته یا نپیوسته باشند، به اجرای مفاد "مقاوله‌نامه بنیادین" در قوانین ملی کشورهای خود ملزم‌اند.

«من سر سفرهٔ خون نمی‌نشینم!»

[از نامهٔ سرگشادهٔ علی اشرف درویشیان در پاسخ به دعوت وزارت ارشاد برای شرکت در سمینار ادبیات ایران]

علی‌اشرف درویشیان، نویسندهٔ سرگذشت تهی‌دستان روستا، درگذشت

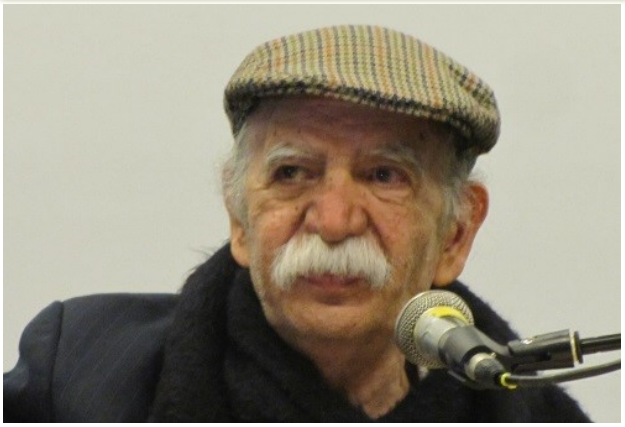

تولد: ۳ شهریورماه سال ۱۳۲۰، کرمانشاه ـ درگذشت: ۴ آبان‌ماه ۱۳۹۶، تهران

علی‌اشرف درویشیان درگذشت، داستان‌نویس هنرمندی که با طنزی درعین‌حال دردناک و نثری شفاف تصویرگر تیره‌روزی‌ها، تباهی‌ها و نیازهای توده‌های زحمت بود. درویشیان، به‌سبب دلبستگی‌اش به روزگار و سرنوشت تهی‌دستان روستا، با رژیم‌هایی که دست بهره‌کشان از آنان را در ستم‌گری‌های‌شان باز می‌گذاشت و می‌گذارد مبارزه کرده است، چه با داستان‌های جذاب و پرخواننده‌اش که به‌گفتهٔ جمال میرصادقی در آن‌ها "حرف‌های خودش را می‌زد... " و چه با موضع‌گیری‌های خاص سیاسی‌اش که در آن‌ها هم حرف‌های خودش را می‌زد.

زندان‌هایی که درویشیان در رژیم شاهی کشید- در سال‌های دههٔ ۱۳۵۰ و تا سال ۱۳۵۷ که به‌همت مردم آزاد شد، مرتب دستگیر و زندانی می‌شد- محرومیت از تحصیل و کار و ممنوع‌القلمی، هزینهٔ حرف‌های خودش در ابراز دلبستگی پرشورش به مردمش بود. در رژیم جمهوری هم "اما اذیتش می‌کردند و جلوی چاپ آثارش را می‌گرفتند" [میرصادقی]. کتاب‌هایش از نمایشگاه کتاب جمع‌آوری می‌شود و سانسور و ممانعت از انتشار آثارش همچنان به‌تناوب ادامه داشته است، در کنار این‌ها، کسانی هم نویسنده‌اش نمی‌دانستند، زیرا به‌گفتهٔ میرصادقی "داستان‌هایش را ساده می‌نوشت و دنبال ساختار آنچنانی برای داستان‌هایش نبود." هرچند تب تند "پست مدرنیسم" در رشته‌های مختلف هنری ازجمله داستان‌نویسی به‌عرق نشسته، اما برای هدف‌هایی غیرهنریِ غیرهنری جلوه دادن آثار نویسندگانی که درون‌مایه‌شان زندگی، رنج‌ها و شادی‌های مردم فرودست است، همچنان تجویز می‌شود.

دوست دیرینهٔ درویشیان یعنی منصور یاقوتی نیز با اعتراض به کسانی که دوران نوشتن دربارهٔ قشرهای فرودست- که خصیصه آثار درویشیان بوده است - را به‌پایان رسیده می‌دانند، می‌گوید: "... ما 'پابرهنه‌ها' را داشتیم با ترجمهٔ احمد شاملو و در ادبیات روسیه هم از لئون تولستوی تا داستایفسکی و چخوف همه در زمرهٔ این نوع ادبیات قرار داشتند. در فرانسه هم بالزاک، پدر رئالیسم بود و رومن‌رولان و جان اشتاین‌بک آمریکا و دیگر جاها. اما اینکه این روزها این‌طرف و آن‌طرف می‌شنویم که دوران این نوع ادبیات تمام شده باید پرسید چه‌چیزی جای آن را گرفته است؟"

پیکر علی‌اشرف درویشیان با نوای «مرغ سحر» تشییع‌کنندگان به خاک سپرده شد

زنده‌یاد درویشیان به رویداد ضدِ انسانی ترور محمد مختاری و پوینده با سخنرانی بر سر مزارشان اعتراض کرد. او همواره و آشکارا با سخنرانی، مصاحبه و نگارش مقاله، بر ضد سانسور ابراز نظر می‌کرد. از این روی، کارهای خلاقه‌اش در محفل‌ها و رسانه‌های حکومتی یا نزدیک به حکومتی‌ها جایی و بازتابی نداشت، هرچند که او خود نیز به‌شدت از آن‌ها دوری می‌جست. از زنده‌یاد درویشیان در زمینهٔ زبان و فرهنگ کُردی کوشش‌هایی ارزشمند به‌جا مانده است.

ازجمله آثار ماندگار درویشیان در این زمینه مجموعه ۲۰ جلدی فرهنگ افسانه‌ای ایران است. از این نویسندهٔ پرکار رمان چهارجلدی "سال‌های ابری" و سلول ۱۸ و همچنین مجموعه‌داستان‌های: از این ولایت، از ندارد تا دارا، آبشوران، درشتی، شب آبستن است، همراه آهنگ‌های بابام، فصل نان، داستان‌های تازه داغ منتشر و به چندین چاپ رسیده است. از درویشیان در زمینه ادبیات کودک و نوجوان نیز کتاب‌های: روزنامه دیواری مدرسه، کی برمی‌گردی داداش جان؟، آتش در کتاب‌خانه بچه‌ها، قصه‌های آن سال‌ها، گل طلا و کلاش قرمز، ابر سیاه هزار چشم، رنگینه از استقبال بسیار برخوردار بوده‌اند. زنده‌یاد درویشیان در گفت‌وگو با صفرخان خاطرات این اسطورهٔ پایداری را در کتابی به‌نام: ۳۲ سال مقاومت، به چاپ رساند.

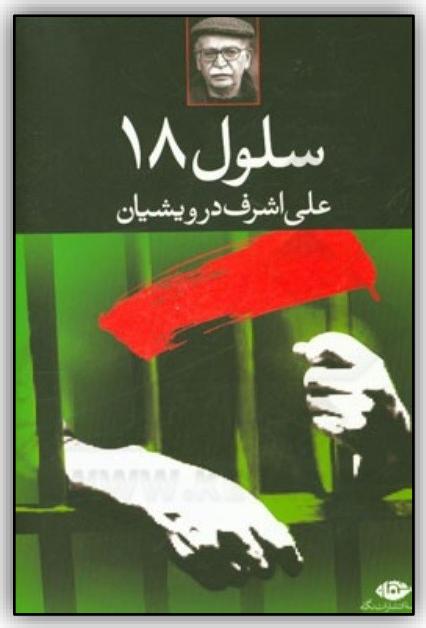

حزب تودهٔ ایران، درگذشت نویسندهٔ مردمی، علی‌اشرف درویشیان، را به همسر و فرزندانش، به نویسندگان و هنرمندان ایران، و به خوانندگان و علاقمندان آثار ارزشمندش، تسلیت می‌گوید. یادش گرامی باد.

برنامهٔ خصوصی‌سازی، جایگاهِ سازمان تأمین اجتماعی، و طرح افزایشِ سن بازنشستگی

در نخستین ابلاغیه‌یی که از سوی "مجمع تشخیص مصلحت نظام" در سال "۱۳۸۳" برای سیاست‌های اصل ۴۴ صادر" شد، "مجمع تشخیص مصلحت نظام" خواستار "رمزگشایی از چرایی و چگونگی شکست پروژهٔ خصوصی‌سازی در ایران بود" [ایلنا، ۲۶ مهرماه ۹۶]. با این وصف، تقریباً ۱۳ سال بعد و پس از ویرانی تولیدِ ملی کشورمان و بیکاری "۶۰ درصد در برخی شهرهای کشور" [روزنامهٔ شرق، ۱۱ مهرماه ۹۶]، جهانگیری، معاون اول رئیس‌جمهور، "خصوصی‌سازی را تنها راه قطعی درمان اقتصاد ایران" عنوان می‌کند [همان، ۲ شهریورماه ۹۶].

بنا به‌گفتهٔ فرشاد مؤمنی، اقتصاددان و استاد دانشگاه، گرچه "وفاق جمعی در ساختار قدرت دربارهٔ شکست تجربهٔ خصوصی‌سازی در ایران وجود" داشت، به"اصرار و پافشاری و تبلیغات وسیع صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در گرایش به سمت خصوصی‌سازی در ایران"، با ابلاغِ "سیاست‌های کلی اصل ۴۴" در سال ۱۳۸۴، "در فاصلهٔ ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰... یعنی در یک دورهٔ نزدیک به شش‌ساله، چیزی نزدیک به چهل برابر یک دورهٔ شانزده‌ساله" دارایی‌های ملی به بخش خصوصی "واگذاری" شد [ایلنا، ۲۶ مهرماه ۹۶]. سیاست‌های "کلی اصل ۴۴ قرار بود با خصوصی‌سازی" موجب "شتاب بخشیدن به رشد اقتصاد ملی"، "گسترش مالکیت عموم مردم به‌منظور تأمین عدالت اجتماعی"، ارتقاءِ کارایی بنگاه‌های اقتصادی"، "افزایش سطح عمومی اشتغال" و "بهبودِ درآمد خانوارها" شود [ایلنا، ۲۷ مهرماه ۹۶]. حدود ۱۵ ماه پیش، رئیس سابق بانک‌مرکزی و نمایندهٔ مجلس می‌گوید: "۶۰ درصد از کارخانه‌های کشور تعطیل است و ۴۰ درصد مابقی با ظرفیت پایین‌تر از ظرفیت واقعی فعالیت می‌کنند" [ایسنا، ۵ مردادماه ۹۵]. نگاهی به وضعیت دو واحد تولیدی "۴۰ درصد"ای که هنوز تعطیل نشده‌اند را لازم می‌دانیم. قبل از "سال ۱۳۹۰" و پیش از خصوصی‌سازی، کارخانهٔ "گسترش توسعهٔ صنعت آذربایجان (کمباین سازی تبریز)"، حدود ۵۰۰ کارگر شاغل داشت". حالا "حدود ۴۴" کارگر باقیمانده در کارخانه "در بیست ماه گذشته با مشکل پرداخت معوقات مزدی مواجه بوده‌اند" [ایلنا، ۲۵ مهرماه ۹۶]. کارگران کمباین سازی تبریز، در دهمین روز تجمع اعتراضی خود، می‌گویند: "مشکلات کارخانه گسترش توسعه صنعت آذربایجان زمانی... آغاز شد که این واحد صنعتی به بخش خصوصی واگذار شد" [ایلنا، ۲۶ و ۳۰ مهرماه ۹۶].

مدیرکل "تعاون، کار و رفاه اجتماعی استان آذربایجان شرقی" علت‌های "باقی ماندن مشکلات این واحد صنعتی" را "حاضر نشدن کارفرمای این کارخانه در جلسات واحدهای بحران‌زده" و پایبند نبودن کارفرما "به تصمیماتی که در جلسه گرفته می‌شود" عنوان کرد [ایلنا، ۲۵ مهرماه ۹۶]. مشکلات "شرکت ابریشم ایران از سال ۸۰ آغاز شد" که شرکت به "بخش خصوصی واگذار" شد. پیش از خصوصی‌سازی "نزدیک به دو هزار" کارگر در این شرکت کار می‌کردند، اما "۲۲ نفر باقی‌مانده درحال‌حاضر "۷ ماه است حقوقی" نگرفته‌اند و "عیدی و سنوات و پاداش" آنان نیز از سال ۹۴ پرداخت نشده است. "مردان و زنان ۱۶ روستای اطراف مزرعه" که در شرکت ابریشم کار می‌کردند و حالا بیکار شده‌اند، به "نقاط دیگر کشور سفر" کرده‌اند [ایلنا، ۲۹ مهرماه ۹۶].

کارگران، به‌امید استفاده از خدمات درمانیِ سازمان تأمین اجتماعی و دریافت مستمری بازنشستگی، با پرداختِ منظم ۳۰ درصد از حقوق ماهانه‌شان، دارایی‌های سازمان تأمین اجتماعی را فراهم آورده‌اند. درحالی‌که خط فقر در کشورمان حدود ۴٫۵ میلیون تومان در ماه است "۶۷ درصد" بازنشستگان سازمان تأمین اجتماعی حقوق حداقلی، یعنی ۹۳۰ هزار تومان در ماه، را دریافت می‌کنند [ایلنا، ۳۰ مهرماه ۹۶]. پرداخت نشدن "نزدیک به ۱۴۵ هزار میلیارد" تومان بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی، چپاولِ دارایی‌های سازمان در دولت‌های قبلی- به‌خصوص در دولت احمدی‌نژاد- و تحمیل هزینه‌های اجرای به‌اصطلاح "طرح تحول نظام سلامت" رژیم به سازمان تأمین اجتماعی، آن‌چنان شرایطی را به‌وجود آورده‌اند که سازمان تأمین اجتماعی برای پرداخت حقوق بازنشستگانش، به گرفتن "۲۳ هزار میلیارد تومان" وام از بانک رفاه و پرداختِ "روزانه شش میلیارد تومان بهرهٔ بانکی" مجبور شده است [روزنامهٔ شرق، ۲۷ مهرماه ۹۶].

حسن روحانی، بیش از سه سال پیش با ترفندِ "کاهش" هزینه‌های درمان زحمتکشان و "احساس کرامتِ بیشتر" آنان از اجرای "طرح تحول نظام سلامت" خبر داد [ایلنا، ۱۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۳]. کارگران بیمه‌شدهٔ تأمین اجتماعی "مجبور هستند بیش از ۷۰ درصد از هزینه‌های درمانی"شان را خودشان بپردازند [ایلنا، ۱۲ اردیبهشت‌ماه ۹۶]. علاوه بر صدهاهزار کارگری که به‌علت پرداخت نشدن حق بیمه‌شان از سوی کارفرماها نمی‌توانند از امکان‌های درمانی تأمین اجتماعی استفاده کنند، از "یک‌میلیون و ۵۰۰ هزار کارگر ساختمانی در کشور" تعداد "۷۰۰ هزار" نفرشان بیمه نیستند [ایسنا، ۵ اردیبهشت‌ماه ۹۶] و "حدود دو سال است که علی‌رغم وعده‌ووعیدها، هیچ کارگر [ساختمانی] بیمه نشده است [ایلنا، ۲۱ خردادماه ۹۶]. با این وصف، وزیر کارِ امنیتی رژیم، ربیعی، بارها اعلام کرده است: "در دولت یازدهم ۱۱ میلیون نفر حاشیه‌نشین در کشور بیمه شدند" [ایسنا، ۱۲ اردیبهشت‌ماه ۹۶].

درحالی‌که "۷۹ درصد منابع طرح تحول سلامت از سوی سازمان تأمین اجتماعی" پرداخت می‌شود، باوجود این "افزایش ۷۰۰ درصدی، ۸۰۰ درصدی و ۱۰۰۰ درصدی در دستمزد پزشکان" را شاهد بوده‌ایم [ایلنا، ۱۵ مردادماه و ۲۹ فروردین‌ماه ۹۶]. پس از سه سال تاراج اندوختهٔ کارگران در تأمین اجتماعی، ربیعی در رابطه با اجرای "طرح تحول سلامت" می‌گوید: "خطای من، این بود که به‌گفتهٔ کارشناسان که گفتند بار مالی این‌قدرها نمی‌شود، اعتماد کردم و حالا به‌صراحت می‌گویم که اشتباه کردم" [روزنامهٔ اعتماد، ۲۱ خردادماه ۹۶]. در شرایطی که نوربخش، مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی، اعلام کرد: "طرح تحول سلامت یک چاهی است که باید ته آن بسته شود... این یک سونامی است که آمده، موجش ایجاد شده و الآن بخشی از آن را ما یعنی سازمان تأمین اجتماعی داریم، می‌بینیم [همانجا] خود او اخیراً اعلام می‌کند: "دکتر روحانی تأکید کرده طرح تحول سلامت با مدیریت مصرف و منابع باید ادامه یابد" [ایلنا، ۲۵ شهریورماه ۹۶]. همان‌طور کارفرماهای کارخانه‌های خصوصی‌شده با وجود پرداخت نکردن دستمزد کارگران، شرایط را برای دریافتِ تسهیلات بانکی از "طرح رونق تولید" را برای خود فراهم می‌کنند، وزارت بهداشت رژیم و بیمارستان‌ها با پرداخت نکردن دستمزد و "کارانه"های پرستارها، هزینه‌هایی کلان را به سازمان تأمین اجتماعی تحمیل می‌کنند. اخیراً "بیش از صد نفر از پرستاران و کارمندان بیمارستان" فلاورجان در استان اصفهان در اعتراض به دریافت نکردن "نزدیک به یک سال" کارانه و مطالبات مزدی‌شان، تجمعی اعتراضی برگزار کردند. علی‌رغمِ ۱۴۵ هزار میلیارد تومان بدهی دولت به تأمین اجتماعی، مدیر روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی استان اصفهان گفت: "به‌محض وصول هر میزان از مطالبات معوقه سازمان‌های بیمه‌گر نظیر سازمان تأمین اجتماعی به تناسب، کارانه پرسنل پرداخت خواهد شد" [ایلنا، ۳۰ مهرماه ۹۶]. درحال‌حاضر از "۱۸ صندوق بازنشستگی" موجود در کشور، "۱۷ صندوق" در شرایطِ بحرانی به‌سر می‌برند. با ادغامِ صندوق‌های بحرانی با صندوق تأمین اجتماعی، نیتِ رژیم بحرانی‌تر کردن وضعیت تأمین اجتماعی است [روزنامهٔ شرق، ۲۷ مهرماه ۹۶].

حدود "۹۵ درصد منابع سازمان تأمین اجتماعی توسط حق بیمه‌ها پرداخت می‌شود" [ایسنا، ۹ تیرماه ۹۶] و "سهم بنگاه‌های کوچک متوسط و خُرد از اشتغال ۸۵ درصد است" [ایلنا، ۲ مردادماه ۹۶]. با این وصف، علاوه بر ارائهٔ "مشوق‌های بیمه‌ای" در طرح به‌اصطلاح اشتغال‌زایی "کارورزی" به کارفرمایان، اخیراً وزیر کار، ربیعی، "حذفِ سهم حق بیمه کارفرما در بنگاه‌های با تعداد کارگرِ کمتر از ۵ نفر" را اعلام کرد [همانجا] و چون آن هم کافی نبود، در حاشیهٔ "نشست ستاد فرماندهی اقتصاد مقاومتی"، نوربخش گفت: "به‌منظور تقویت بخش کسب‌وکار و نیز کمک به اشتغال، جز برخی استثناها، بازرسی‌ها [بازرسی‌های بیمه‌ای] به آخر سال مالی موکول شد" [نشریهٔ جهان صنعت، ۲۸ تیرماه ۹۶]. اما چون "سونامی" طرحِ "تحول سلامت"، بدهیِ ۱۴۵ هزار میلیارد تومانی دولت به

ادامه در صفحه ۱۷

به یاد رفیق آذر معتقدی

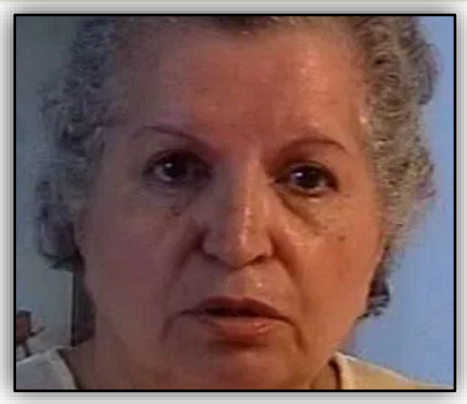

آذر معتقدی انسانی مبارز و ارجمند، با کوله باری از دانش و تجربه و کارنامه ای از سال ها مقاومت و سرسختی در میهن و در مهاجرت، ما را برای همیشه ترک کرد. رفیق آذر که از نوجوانی پای در پهنه پیکار و نبرد با استبداد و برای آزادی و عدالت اجتماعی نهاده بود، در روز۱۵ مهرماه ۱۳۹۶ (برابر با ۷ اکتبر ۲۰۱۷)، در ۸۲ سالگی در شهر بد بنتهایم (آلمان) چشم از جهان فرو بست. رفیق آذر در دوران جنبش ملی شدن نفت و از ۱۵ سالگی (۱۳۲۹) به کارزار رزم و ناوردگاه مبارزه با دیکتاتوری و فرهنگ و عرف واپس مانده روی آورد و پیکار خود را با پیوستن به جنبش دمکراتیک زنان ایران و تشکیلات دمکراتیک زنان ایران آغازید. او از همان هنگام در بستر مبارزه آزادیخواهانه و جنبش چپ ایران، پنجه در پنجه دو رژیم پادشاهی و ولایت فقیهی انداخت و تا بازپسین هنگام، مقاوم و وفادار به راه پیموده شده و آرمان هایش، پای برجای و پایدار ماند.

رفیق آذر، شیرزنی از خطه شمال و زاده بابل، دردرازنای ۲۴ سال مهاجرت ناخواسته پس از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ (از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۷) در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری خلق بلغارستان زندگی کرد. او دراتحاد جاهیر شوروی به تحصیل ادامه داد و در رشته ساختمان، مهندسی اش را گرفت. رفیق آذر در جمهوری اسلامی به زندان افتاد (از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۴) و پس از اعدام داعش گونه همسرش در جریان کشتار زندانیان سیاسی «فاجعه ملی»(۱۳۶۷) ، برای بار دوم راهی مهاجرت و کوچی دیگر شد و این بار به آلمان غربی رفت و سال های واپسین زندگی اش را در این کشور سپری کرد. رفیق آذر همسر و همراه رفیق فقید فرج الله میزانی (جوانشیر)، عضو هیئت دبیران کمیته مرکزی و مسئول کل وقت تشکیلات حزب توده ایران بود. همگامی پای سختانه و بردبارانه رفیق آذر در لحظه لحظه ی زندگی پیکار جویانه رفیق جوانشیر، این الماسِ تراش خورده جنبش کارگری ایران، کم نظیر است. رفیق آذر چند سال پیش (در سال۱۳۸۴)، در سال های مهاجرت در آلمان در مصاحبه ای صادقانه و شجاعانه با حمید احمدی با ذکر مستندات و جزییاتی چشمگیر از نخستین دیدارش با رفیق فقید دکتر جوانشیر در زندان اوین (تابستان ۱۳۶۴)، برای دیرباوران، از چهره علی خدایی، تعزیه گردان نشریه کژنهاد «راه توده» امروزی، پرده برداری و پیغام مهم رفیق جوانشیر دربارهٔ حضور علی خدایی در زندان و همکاری او با نهاد های امنیتی را افشاء کرد، که با برخورد خشمگینانه این نشریه، پشتیبانانش در ایران و دسیسه چینان برضد حزب روبرو شد. حزب توده ی ایران درگذشت این رفیق ارجمند وانسان مقاوم را به بازماندگان گرامی وی و نیز به همه ی کوشندگان راه آزادی و رهایی ایران از چنگال استبداد و واپس گرایی تسلیت می گوید.

یادش گرامی و ماندگار باد.

ادامهٔ برنامهٔ خصوصی سازی ...

تأمین اجتماعی، ارائهٔ "مشوق‌های بیمه‌ای" در طرح "کارورزی" و "حذفِ سهم حق بیمه کارفرما در بنگاه‌های با تعداد کارگر کمتر از ۵ نفر" و حذفِ بازرسی‌های بیمه‌ای نیز کافی نیستند، رژیم ولایت فقیه با ترفند "افزایش قدرتِ خرید" کارگران و بازنشستگان، "خصوصی‌سازی" بنگاه‌ها و شرکت‌های سازمان تأمین اجتماعی را در برنامه دارد.

در حین اینکه بیش از ۲۰۰۰ نفر از بازنشستگان کشورمان در تهران تجمع اعتراضی برپا کرده بودند، در همایش به‌اصطلاح ملی "گرامیداشت روز خانواده و تکریم بازنشستگان" وزیر کار امنیتی رژیم با اعلام اینکه: "در بحث امور مربوط به تأمین اجتماعی بازنشستگان با چالش‌های جدی روبروییم"، گفت: "در تلاشم طرح جامعی را برای پایدارسازی صندوق‌های بازنشستگی به هیات دولت ببرم" [ایلنا، ۲۵ شهریورماه ۹۶]. در همان همایش ملی "...تکریم بازنشستگان"، نهاوندیان، معاون اقتصادی روحانی، گفت: "مسیر اصلاحی در صندوق شروع شده و با سرعت بیشتر در دولتِ دوازدهم ادامه می‌یابد". اما رئیس کانون‌عالی کارگران بازنشسته و مستمری‌بگیران، اعلام کرد: "زمزمه‌هایی از هلدینگ شستا [شرکت سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی] به‌گوش می‌رسد که خوشایند نیست." بالأخره ربیعی با اعلام اینکه: "اگر صندوق‌ها امروز با مشکل مواجه هستند، ناشی از تصمیم‌های غلط چهار دهه گذشته است" [روزنامهٔ شرق، ۲۶ شهریورماه ۹۶] روشِ "اصلاحیِ" نهاوندیان را با صراحتِ کامل عنوان کرد و گفت: "در صنایع انرژی و دارو در تأمین اجتماعی... در حال... آماده سازی ۱۵۰ شرکت برای واگذاری و خروج از بنگاه‌داری هستیم" [ایرنا، ۲۵ شهریورماه ۹۶]. ربیعی در "نشست تخصصی با کارآفرینان [کارفرمایان] و صاحبان صنایع آلمان"، سازمان تأمین اجتماعی و صندوق بازنشستگی را "از بزرگ‌ترین صندوق‌های داخل ایران" برشمرد و گفت: "صندوق‌های بازنشستگی با توجه به ۳۳ میلیارد دلار ارزش دارایی‌هایشان... و تضامینی که در دل خودشان دارند، برای هلدینگ‌های اروپایی بسیار جذاب هستند."

اخیراً ربیعی در معرفی هیئت‌مدیرهٔ جدیدِ سازمان تأمین اجتماعی، در توصیه به این هیئت جدید بر "خروج از بنگاه‌داری و حرکت به سمت بازار سرمایه... جذبِ سرمایه، بین‌المللی کردن فعالیت‌ها، همکاریِ بیشتر با شرکت‌های بزرگ بین‌المللی... در چارچوب سیاست‌های اقتصاد مقاومتی" تأکید کرد [ایلنا، ۲۵ مهرماه ۹۶]. اخیراً مرتضی لطفی، مدیرعامل شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی، نیز گفت: "خروج از بنگاه‌داری بر اساس سیاست‌های ابلاغی مقام معظم رهبری، تأکید ریاست جمهوری و... در رأس برنامه‌های مهم مدیریت جدید شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی قرار دارد. ... در مرحله اول ۴۱ شرکت شستا آماده فروش و واگذاری شده است... بیش از ۸۰ شرکت دیگر نیز درحال بررسی و آماده سازی است" [ایلنا، ۱ آبان‌ماه ۹۶].

واپس‌گرایان رژیم با وجود بدهیِ ۱۴۵ هزار میلیارد تومانیِ رژیم به سازمان تأمین اجتماعی، تاراج اندوختهٔ کارگران با اجرایِ به‌اصطلاح "طرحِ تحولِ نظام سلامت" به‌منظور "استفادهٔ بهینه" از منابع تأمین اجتماعی، ارائهٔ "تعریفِ درستی" از "مشاغل سخت و زیان‌آور" را لازم می‌بینند [ایلنا، ۲۹ شهریورماه ۹۶]. رژیم ارتجاعیِ ولایت فقیه در ادامهٔ یورشِ وقیحانه‌اش به منافع کارگران، طرح افزایشِ سن بازنشستگی کارگران را در برنامه خود دارد. رژیم به‌منظور پیش‌بُردِ این هدف، با دعوتِ وزارت کار، تعدادی از "کارشناسان" خارجی را در تهران گردهم آورد. فرانچسکو بریگانتی، "رئیس شاخهٔ ایتالیاییِ اتحادیهٔ مزایای کارآفرینان بین‌المللی"، در سخنرانی‌ای گستاخانه در نشستِ به‌اصطلاح "پایداری بلندمدت صندوق‌های بازنشستگی در شرایط درحال‌تحول"، گفت: "باید در راستای تغییر سن بازنشستگی و اصلاح نظام مربوطه به آن حرکت کرد... نباید قول مزایای زیاد را به افراد تحت پوشش صندوق داد" [ایلنا، ۲۹ شهریورماه ۹۶]. بریگانتی با اعلام اینکه "همه کشورها سن بازنشستگی را تغییر داده‌اند"، راهکار برخی کشورهای اروپایی را "ادغام صندوق‌های دولتی و خصوصی" و "اصلاح مزایای مستمری" عنوان کرد [همانجا]. همان‌طور که می‌بینیم، علاوه بر "اصلاحِ قانون کار"، رژیم ضدمردمی ولایت فقیه "اصلاح" قوانین تأمین اجتماعی، و به‌قول نهاوندیان، "اصلاح ساختاری مشکلات" را لازم می‌بیند [ایرنا، ۲۵ شهریورما ۹۶].

معاونِ دبیرکل خانهٔ کارگر ضدکارگری اخیراً گفت: "تشکلات کارگری ایران تبدیل به تشکلات زرد شده‌اند... اگر بیست سال پیش الگوی مالزی را در حوزه خصوصی‌سازی پیاده کرده بودیم امروز شاهد این بودیم که نظام خصوصی‌سازی در کشور در یک مسیر درست در حوزه‌های مختلف قرار گرفته بود" [ایلنا، ۳۰ مهرماه ۹۶].

درحالی‌که حتی خودِ رژیم ۱۳ سال پیش به نتایج ویرانگر خصوصی‌سازی اقرار می‌کند، رهبران مرتجع تشکل‌های "زرد" به‌اصطلاح "کارگری" بر اجرای "درست" این سیاست ویرانگر تأکید می‌ورزند.

با سازمان‌دهی اعتراض‌های پراکندهٔ کارگری و مبارزه‌یی متحد و پیگیر، باید به چپاول بیشتر منابع مالی کارگران در سازمان تأمین اجتماعی به‌وسیلهٔ کارگزاران رژیم، نقطهٔ پایان نهاد. باید سیاست‌های ویرانگرِ آزادسازی اقتصادی رژیم را عقیم گذاشت.

ادامهٔ چشم انداز سوسیالیسم پیشرفته ...

اطمینان و اعتماد حساب‌شدهٔ شی جین‌پینگ برای دهه‌های آینده، تصویری کاملاً متفاوت با اوضاع جاری در "غرب" است.

پس از فروریزی اتحاد شوروی و متحدان اروپایی آن در دههٔ ۱۳۷۰، خیلی‌ها گمان کردند که دنیای تک‌قطبی تازه‌ای به مرکزیت واشنگتن پدیدار شده است. امّا چین، به‌جای اینکه به گوشهٔ انزوا عقب‌نشینی کند. به ایجاد شبکه‌های بین‌المللی متعدد به منظور مقابله با فشارهای "غرب" پرداخت. در سال ۱۳۷۵/۱۹۹۶، نشستی از مقام‌های عالی‌رتبهٔ چین، روسیه، و سه جمهوری آسیای مرکزی قزاقستان، قرقیزستان، و تاجیکستان در شانگهای برگزار شد. با اضافه شدن ازبکستان به این جمع، "سازمان همکاری شانگهای" در سال ۲۰۰۲/۱۳۸۱ شکل گرفت. امسال دو کشور هند و پاکستان نیز به عضویت کامل این سازمان درآمدند. این سازمان صرفاً یک گروه‌بندی سیاسی نیست، بلکه یک عنصر نظامی هم دارد. چین و روسیه رزمایش‌های مشترک متعددی را در همین چارچوب سازمان داده‌اند.

دیگر شبکهٔ شناخته‌شده‌تر، "بریکس" است که متشکل از برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی است. با وجود آنکه این اقتصادهای نوظهور هر کدام در سطح متفاوتی از توسعه قرار دارند، و برخی نیز در عرصهٔ سیاسی شاهد دگرگونی‌های سیاسی عمده‌ای بوده‌اند، ولی این گروه قلمرو قابل‌توجهی برای تجدید ساختار اقتصاد جهانی دارد. جان راس، اقتصاددان سوسیالیست بریتانیایی، نوشته است که صندوق بین‌المللی پول بر این نظر است که ۳۸درصد رشد اقتصاد جهانی در پنج سالهٔ ۲۰۲۱-۲۰۱۶ ناشی از کارکرد اقتصاد کشورهای بریکس است، در حالی که سهم هفت کشور پیشرفتهٔ موسوم به "گروه ۷" شامل کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، بریتانیا، و آمریکا، ۳۰درصد است.

البته باید گفت که دو "سازمان همکاری شانگهای" و بریکس را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان نهادهایی زیر تسلّط چین دانست. تفاوت‌های سیاسی و اندیشگی (ایدئولوژیک) اعضای این گروه‌ها بسیار گسترده، و مقررات و توافق‌های میان آنها بسیار سُست‌تر از آن است که در گروه‌بندی‌هایی مثل نفتا (قرارداد تجارت آزاد میان مکزیک و کانادا و آمریکا) و اتحادیهٔ اروپا وجود دارد. امّا وجود چنین نهادهایی به چین اجازه می‌دهد که "قدرت نرم" خودش را بسط دهد و یک رشته مشارکت‌های چندلایه و چندجانبه بدون دخالت آمریکا برقرار کند. گفتنی است که تقاضای آمریکا در سال ۲۰۰۵/۱۳۸۴ برای حضور در سازمان همکاری شانگهای به عنوان ناظر، بی‌تأمل و بی‌بروبرگرد رد شد.

مشی چین به طور کلی پرهیز از رودررویی مستقیم با آمریکا و غرب- تا حد ممکن- بوده است. در حالی که اتحاد شوروی به‌قدری غرق در تلاش برای همپایی با "ناتو" شد که مقدار زیادی از منابعش را از دست داد، چینی‌ها این گفتهٔ باستانی را الگوی کار خود قرار داده‌اند که "هدف غایی جنگ، بردن بدون جنگیدن است." فقط در عرصه‌های حسّاسی مرتبط با حق حاکمیت چین، از جمله در مسئلهٔ تایوان و مناقشه دربارهٔ دریای جنوبی چین، این کشور از حربهٔ تهدیدهای نظامی استفاده کرده است. در همین حال، ارتش چین به‌تدریج در حال مدرن و منظم‌تر شدن بوده است.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، چین اکنون به‌تنهایی مهم‌ترین و اثرگذارترین عامل و محرّک رشد اقتصادی جهانی است، ولی در جایی که ترامپ حرف از "اوّل آمریکا" می‌زند، شی جین‌پینگ از "همکاری بُرد-بُرد" میان چین و شریکان مبادله‌یی‌اش صحبت می‌کند. شی جین‌پینگ مواظب بود که مستقیماً از رئیس‌جمهور زودجوش آمریکا انتقاد نکند، امّا روشن است که وقتی در کنگره می‌گوید "هیچ کشوری به‌تنهایی نمی‌تواند چالش‌های پرشماری را که بشر با آنها روبروست پاسخ دهد؛ هیچ کشوری نمی‌تواند به گوشهٔ انزوا عقب‌نشینی کند"، به خودستایی‌ها و لاف‌زنی‌های ترامپ نظر داشت.

با توجه به جانبداری شدید نهادهای مالی جهانی‌ای مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از غرب، چین روی گزینه‌هایی کار می‌کند که بیشتر از آنکه هدفشان رودررویی مستقیم با این نهادهای مالی باشد، هدفشان این است که آنها را دور بزنند. یک نمونهٔ مشخص در این مورد، "بانک سرمایه‌گذاری زیرساختی آسیایی" است. این نهاد مالی یک بانک توسعهٔ بین‌المللی است که در حدود ۶۰ کشور جهان برای شرکت در آن ابراز تمایل کرده‌اند. هدف اصلی این بانک، توسعهٔ زیرساخت‌ها و دیگر بخش‌های سازنده و تولیدی در آسیا به منظور برآورده کردن نیازهای پُرشمار این قاره به تأسیسات زیرساختی است. دولت اوباما با اغوا کردن (ناموفق) متحدان آمریکا به روی گرداندن از دعوت همگانی برای پیوستن به این بانکِ منطقه‌یی، تلاش کرد که در مسیر بنیادگذاری این بانک اخلال کند. ولی برعکس، این تلاش او، یکی از بزرگ‌ترین آبروریزی‌های دورهٔ ریاست‌جمهوری او شد. حتّیٰ بریتانیا هم مشتاقِ پیوستن به این بانک بود.

امّا شاید بتوان گفت که بلندپروازانه‌ترین برنامهٔ شی جین‌پینگ، طرح "یک کمربند، یک جادّه" است که صرفاً به معنای ارتقای مبادله نیست، بلکه راه‌های تازه‌ای برای اِعمال دیپلماسی به وجود می‌آورد. این طرح اگر با موفقیت به پیش برود، گرایش و روند حرکت اقتصاد دنیا را به‌کل تغییر خواهد داد، و به سه سده سلطه و سرکردگی دوقلوهای دو سوی اقیانوس اطلس، یعنی امپراتوری بریتانیا و اخیراً ایالات متحد آمریکا، پایان خواهد داد. این طرح یک رشته زیرساخت‌هایی را در یک دالان جغرافیایی ایجاد خواهد کرد که از اقیانوس آرام تا اقیانوس اطلس امتداد خواهد داشت. سرزمین وسیع "اروسیا" را به طرز بی‌سابقه‌ای زیر پوشش قرار خواهد داد، و امکان و فرصت‌های تازه‌ای را برای توسعه، به‌ویژه برای کشورهای آسیای مرکزی و کشورهای سوسیالیستی سابق در اروپای شرقی فراهم خواهد آورد. دست‌کم، برنامه این است. ولی مسئله فقط مقیاس این بلندپروازی و ظرافت‌های مذاکره بر سر تنظیم و امضای توافق‌نامه‌های لازم با چندین دولت جداگانه نیست، بلکه این واقعیت است که چنین طرحی، سلطهٔ دولت‌های سرمایه‌داری "اطلس (آتلانتیک) شمالی"، آمریکا، و گروه‌بندی کنونی اتحادیهٔ اروپا را زیر ضربه می‌برد.

شی جین‌پینگ در دیدار چهار سال پیش خود از قزاقستان، کلیات طرحی با عنوان "کمربند اقتصادی جادهٔ ابریشم جدید" را معرفی کرد. جادهٔ ابریشم معروف، مسیر بازرگانی باستانی‌ای بود که از اروسیا می‌گذشت، و چین را به اروپا، خاورمیانه، و آسیای مرکزی و میانه وصل می‌کرد. طرح "یک کمربند، یک جادّه"، نسخهٔ کامل امروزی طرحی که شی جین‌پینگ چهار سال پیش مطرح کرد، شامل تقریباً ۹۰ پروژه در ۶۰ کشوری است که در این طرح مشارکت دارند، و بیشتر روی سرمایه‌گذاری در مقیاس بزرگ در زیرساخت‌های جدید است؛ از جمله در جادّه‌ها، خطوط لولهٔ انتقال انرژی (نفت و گاز)، شبکه‌های برق‌رسانی، راه‌های آهن، بندرها، و سرمایه‌گذاری لجیستیکی حتّیٰ در کشورهای خارج از مسیر کمربند، که از طریق مسیرهای بازرگانی دریایی موسوم به "جادهٔ ابریشم دریایی" به هم وصل‌اند. کل سرمایه‌گذاری لازم برای تحقق طرح "یک کمربند، یک جادّه" در حدود ۸۶۰ تا ۱۱۲۰ میلیارد دلار برآورد شده است.

حتّیٰ قارهٔ آفریقا نیز از اجرای این طرح بهره‌مند شده و می‌شود. سرمایه‌گذاری‌های چین در طرح‌های زیرساختی در این قاره، به ایجاد فرصت‌هایی تازه در کشورهای آفریقایی منجر شده است که تا امروز در دور باطل فقر و بازپرداخت بدهی دست و پا می‌زده‌اند. یک نمونه، خط‌آهن ۳٫۲ میلیارد دلاری مادارا‌کا اکسپرس است که قطعهٔ اوّل آن، نایروبی (پایتخت کنیا) را به شهر بندری مومباسا وصل می‌کند. این خط‌آهن، بزرگ‌ترین طرح زیرساختی کنیا از زمان استقلال کنیا تا کنون، و نخستین طرح امتداد راه‌های آهن این کشور از زمان ۱۹۱۶ (در دورهٔ استعمار بریتانیا) تا کنون است. وقتی این طرح به طور کامل اجرا شود، این راه‌آهن تا اوگاندا، روآندا، سودان جنوبی، و اتیوپی امتداد خواهد یافت، و کنیا را در مرکز شبکهٔ خط‌آهن آفریقای مرکزی قرار خواهد داد که وضعیت این منطقه را به طور کلی متحوّل خواهد کرد. نتیجهٔ این بهسازی‌های زیرساختی از هم‌اکنون آشکار شده است. صادرات آفریقا به چین از ۵۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸، بیشتر از دو برابر شد و در سال ۲۰۱۴ به ۱۱۶ میلیارد دلار رسید. این همان نوع مشارکت "بُرد-بُرد" است که به اعتقاد شی جین‌پینگ نماد "ساختن جامعه‌ای با آینده‌ای مشترک" است، که از آرمان‌های بیان شده توسط شی جین‌پینگ است.

شاید این شعارها و گفته‌های شی جین‌پینگ کهنه و کلیشه‌یی به نظر بیاید، ولی پشت آنها چشم‌انداز بلندمدّت نوینی از توسعه قرار دارد که امکان‌های شورانگیزی را برای آینده پیش چشم بشر می‌گذارد، به‌ویژه برای کشورهای در حال توسعه. در عین حال، ساختارهای اقتصادی جهانی کنونی زیر سلطهٔ "غرب" را به چالش و هماوردی می‌کشد که میلیاردها نفر را در سراسر جهان به فقر و محرومیت کشانده است، و چه‌بسا دشواری‌هایی را نیز بر سر راه چین در اجرای این طرح‌ها پدید خواهد آورد.

ادامهٔ چشم انداز سوسیالیسم پیشرفته ...

استراتژی کلی "سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی" بی‌تردید تأکید مجدد خواهد کرد. همچنین، تغییرهای مشخصی در اساسنامهٔ حزب در زمینهٔ "ساختار ادارهٔ حزب" داده خواهد شد، که اساساً بر مبارزه با فساد و تأکید بر لزوم رعایت معیارهای نظری و عملی برتر و والاتر توسط رهبران و سازمان‌های حزبی متمرکز خواهد بود.

یکی از موارد مهم تازه که در کار کنگره مدّ نظر قرار دارد این است که حزب کمونیست دارد خودش و کشور را برای دههٔ ۲۰۲۰ (دههٔ آیندهٔ میلادی) آماده می‌کند که جامعهٔ چین وارد مرحلهٔ نوین و مهمی از توسعه خواهد شد. "اندیشهٔ سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی برای دوران نوین" شاخص سیاسی این گذار است. به گفتهٔ شی جین‌پینگ، کشور چین تا سال ۲۰۲۰ گذار به مرحلهٔ بعدی در "دوران ابتدایی سوسیالیسم»، یعنی به "جامعهٔ نسبتاً مرفّه" را با موفقیت کامل خواهد کرد. این هدف ممکن است نه‌چندان بلندپروازانه و نسبتاً متواضعانه به نظر بیاید، ولی موفقیت در همین گام، نشانگر یکی از چشمگیرترین برنامه‌های کاهش فقر در تاریخ بشر است.

در سال ۱۳۵۷، در حدود ۷۷۰ میلیون نفر از جمعیت غیرشهری چین در فقر زندگی می‌کردند. این رقم تا سال ۱۳۹۴ به حدود ۵۶ میلیون نفر رسید. سال گذشته، نزدیک به ۱۲٫۵ میلیون نفر دیگر از صف کسانی که در فقر مطلق زندگی می‌کردند بیرون آمدند (معیار این آمار، درآمد سالانهٔ حدود ۷۰۰ دلار یا کمتر است). هدف دولت چین این است که تا سال ۲۰۲۰/۱۳۹۹ فقر مطلق را به طور کامل ریشه‌کن کند.

روشن است که چین هنوز راه درازی در پیش دارد، ولی باید گفت که میانگین درآمد خالص (پس از کسر مالیات و دیگر اقلام مشابه) سرانه بیشتر از ۷درصد در سال افزایش داشته است، که تقریباً همخوان با میزان رشد اقتصادی کشور در پنج سال گذشته بوده است. البته چین از این لحاظ هنوز عقب‌تر از کشورهای پیشرفتهٔ اروپای غربی و آمریکای شمالی است. درآمد ناخالص ملّی سرانهٔ چین تقریباً یک‌چهارم رقم مشابه در آمریکاست، ولی آهنگ تحوّل و سمت‌گیری دگرگونی‌ها در چین واقعاً چشمگیر است. داده‌های صندوق بین‌المللی پول، درآمد ناخالص ملّی سرانهٔ کنونی چین را در حدود ۸٫۶۰۰ دلار برآورد می‌کند. اگرچه این رقم هنوز کمتر از میانگین جهانی (۱۰٫۷۵۰ دلار) است، ولی بسیار بالاتر از رقم مشابه در هند (۱٫۸۵۰ دلار) است که قابل‌مقایسه‌ترین همتای چین در آسیاست.

حزب کمونیست چین از سال ۱۳۶۰/۱۹۸۱ به بعد، و زیر رهبری‌های پی‌درپی حزب، همیشه بر این نظر بوده است که چین جامعه‌ای است که ویژگی اصلی و عمدهٔ آن تضاد میان سطح پایین توسعهٔ اقتصادی کشور و تقاضاها و نیازهای مادّی و فرهنگی مردم آن است. خط‌مشی بنیادی حزب از سال ۱۳۶۰، یعنی از زمانی که دنگ شیائوپینگ موقعیت رهبری‌اش را تحکیم و حزب را به "گشایش" درهای چین متعهد کرده بود، همین بوده است.

مرکز توجه و هدف اصلی چین در این مرحلهٔ نخست، و به‌ویژه در سال‌های آغازین این مرحله، متحوّل کردن اقتصادِ به طور عمده دهقانی-کشاورزی چین از راه سرمایه‌گذاری‌های عظیم دولتی، پذیرش سیل سرمایه‌های خارجی، و ایجاد بخش خصوصی بود، که اولویت همهٔ آنها، به حداکثر رساندن رشد درآمد ناخالص ملّی برای غلبه کردن بر سده‌ها عقب‌ماندگی بود.

گزارش شی جین‌پینگ در آغاز کنگرهٔ نوزدهم حاکی از آن بود که حزب کمونیست چین دستاوردهای شگفت‌انگیز کشور را، با اقتصادی که اکنون ۵۰برابر اقتصاد سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸ است، اکنون در حدّ لازم و کافی برای تشخیص و تعیین یک "تضاد اصلی" جدید می‌بیند و می‌داند.

اکنون تضاد اجتماعی-اقتصادی عمده را تناقض میان نیازهای فزایندهٔ مردم برای داشتن کیفیت بهتری از زندگی از یک سو، و توسعهٔ ناموزون و ناکافی از سوی دیگر می‌دانند. آنچه اکنون باید تعیین کنندهٔ توسعه و رشد اقتصادی آیندهٔ چین باشد، نه کمیّت، بلکه کیفیت است. لازمهٔ این امر، تغییر جهت از رشدِ مبتنی بر سرمایه‌گذاری و صادرات به سوی رشدِ مبتنی بر نوآوری است، به‌ویژه رشدی که از لحاظ زیست‌محیطی پایدار، از لحاظ مصرف انرژی کارآمد و پُربازده، و همخوان با منابع طبیعی موجود باشد.

خط‌مشی راهنمای کشور از اکنون تا نیمهٔ سدهٔ بیست‌ویکم، یعنی تا صدسالگی بنیادگذاری جمهوری خلق چین، همین خواهد بود. کمونیست‌های چین این دوره را به دو بخش تقسیم کرده‌اند. از سال ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۵، سازندگی حزب بر شالودهٔ "جامعهٔ نسبتاً مرفّه" خواهد بود که چین تا سه سال دیگر (۲۰۲۰) به آن خواهد رسید. و از آن به بعد، ۱۵ سال کار دشوار و مداوم برای "تحقق مدرن کردن سوسیالیستی" در پیش خواهد بود. هدف حزب کمونیست چین در بخش یا مرحلهٔ دوّم که از سال ۲۰۳۵ تا نیمهٔ سدهٔ میلادی جاری ادامه خواهد داشت، توسعهٔ چین و تحوّل آن به "یک کشور سوسیالیستی مدرن عالی... مرفّه، پُرقدرت، دموکراتیک، و از لحاظ فرهنگی پیشرفته "است.

شاید بتوان گفت که در میان رهبران کمونیست چین از زمان مائو تا کنون، شی جین‌پینگ ایدئولوژیک‌ترین رهبر حزبی است. در مقابل، دنگ شیائوپینگ را عمل‌گراترین شخصیت حزبی می‌دانستند. یکی از محبوب‌ترین ضرب‌المثل‌های او این بود که "مهم نیست که گربه سیاه است یا سفید؛ مهم این است که موش بگیرد.«

امّا از سوی دیگر، شی جین‌پینگ نقش چشمگیر و تعیین‌کننده‌ای در تأکید مجدد و بیشتر بر آموزش مارکسیستی در میان اعضای حزب داشته است. او بارها بر این ضرورت تأکید کرده است که حزب کمونیست چین باید با قدرت و جدیّت بیشتر از رهبران دورهٔ قبل به مسائل نظری (ایدئولوژیک) مطرح در جامعهٔ چین پاسخ بدهد. او چند هفته پیش در صحبت‌هایش در یکی از نشست‌های مطالعاتی گروهی هیئت سیاسی حزب گفت: "ما اگر از مارکسیسم منحرف شویم یا آن را کنار بگذاریم، حزب ما سرشت ذاتی و جهت‌گیری خود را از دست خواهد داد. ما باید عزم راسخ خود را در امر بنیادی حفظ نقش راهنمای مارکسیسم بی‌خدشه حفظ کنیم، و هرگز و در هیچ شرایطی، از آن عدول نکنیم." در همان نشست، او همچنین از کمونیست‌های چین خواست که "از دستاوردهای تمدّن‌های دیگر در پدیداری و تدوین مارکسیسم درس بیاموزند" و دربارهٔ سرشت و اسلوب‌ها و الگوهای سرمایه‌داری معاصر مطالعه کنند. یکی دو سال پیش، شی جین‌پینگ به کادرهای حزبی هشدار داد که از تجربهٔ فروریزی فاجعه‌بار اتحاد شوروی در نتیجهٔ ضعف‌های نظری (ایدئولوژیک) و سازمانی حزب کمونیست اتحاد شوروی درس بگیرند.

بسیاری از مفسّران غربی از این موضوع ناراحت‌اند که حزب کمونیست چین نتوانسته است به آنها یک گورباچف، یا بهتر از آن، یک یلتسین، تقدیم کند! در یکی از همین نوشته‌های بی‌پرده در "واشنگتن پُست" با عنوان "تلاش شی جین‌پینگ برای احیای ایدئولوژی کمونیستی استالین»، مؤلف کف بر لب آورده که خبرنگار این نشریه در پکن است، نوشت: "کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین در روز ۱۸ اکتبر کنگرهٔ نوزدهم حزب را برگزار خواهد کرد و دوباره رهبری را انتخاب خواهد کرد که بیشتر از هر شخصیت قدرتمند چینی از زمان مائو تسه‌دونگ تا کنون، تلاش کرده است که جان تازه‌ای به ایدئولوژی کمونیستی بدهد. ما در غرب، خطری را که مقاصد شی جین‌پینگ برایمان دارد نادیده می‌گیریم... حمله به آمریکا برای کمونیست‌ها موضوع مهمی است؛ نقطه‌ای مرکزی در ایدئولوژی آنها بوده است. نزدیک به پنج دهه بعد از آن روزها، در حالی که شی جین‌پینگ خود را برای رهبری چین در پنج سال آینده آماده می‌کند، هنوز همان موضوع صادق است." باید یادآوری کرد که تازه نشریهٔ واشنگتن پُست، بلندگوی جناح لیبرال نخبگان حاکم بر آمریکا تلقی می‌شود، و راست افراطی نیست!

امروزه راهنماهای رسمی حزب کمونیست چین "مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه‌های مائو تسه‌دونگ، نظریهٔ دنگ شیائو پینگ، اندیشهٔ مهم "سه نمایندگی»، و دیدگاه علمی به توسعه «است. گفتنی است که "سه نمایندگی" اندیشه‌ای بود که جیانگ زمین، دبیرکل اسبق حزب کمونیست چین، مطرح کرد که حزب را نمایندهٔ نیروهای تولید پیشرفته (توسعهٔ اقتصادی)، مسیر مترقی فرهنگ چین (توسعهٔ فرهنگی)، و منافع بنیادی اکثریت جامعه (اجماع سیاسی) می‌داند. توسعهٔ علمی نیز از اندیشه‌های دبیرکل قبلی حزب، هو جین‌تائو است. تغییرهای اساسنامهٔ حزب احتمالاً شامل اضافه کردن عبارت "اندیشهٔ سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی برای دوران نوین" است که شی جین‌پینگ مطرح کرده است.

کامیابی یا شکست شی جین‌پینگ در پنج سال آینده اثر عظیمی نه‌فقط بر چین، بلکه همان‌طور که واشنگتن پُست هم تصدیق می‌کند، بر جهان خواهد داشت.

شی جین‌پینگ در گزارش خود به کنگرهٔ نوزدهم حزب کمونیست چین در روز چهارشنبه ۲۶ مهر با اطمینان گفت که کشور چین در مسیر تبدیل شدن به "رهبر و پیشاهنگی جهانی از لحاظ آمیزه‌ای از قدرت ملّی و نفوذ بین‌المللی" به پیش می‌رود. با توجه به حضور دونالد ترامپ در کاخ سفید و هرج‌ومرج و جنجالی که در آنجا به پا می‌کند، آخرین تلاش‌های ترزا مِی برای چسبیدن به مقرّ نخست‌وزیری بریتانیا، و تنش‌هایی که اتحادیهٔ اروپا با آنها روبروست- از خروج بریتانیا از این اتحادیه گرفته مسئلهٔ تا جدایی‌خواهان کاتالونی- روشن است که

ادامه در صفحه ۱۸

چشم‌انداز سوسیالیسم پیشرفته در چین

نگاهی به برگزاری کنگرهٔ نوزدهم حزب کمونیست چین

نوزدهمین کنگرهٔ سراسری حزب کمونیست چین روز ۲۶ مهر (۱۸ اکتبر) با سخنرانی رفیق شی جین پینگ، رهبر حزب کمونیست چین و رئیس‌جمهور این کشور آغاز شد و نزدیک به یک هفته ادامه داشت. کنگره حزب کمونیست چین از مهم‌ترین رویدادهای سیاسی در این کشور است که هر پنج سال یک بار برگزار می‌شود. در کنگرهٔ نوزدهم نزدیک به ۲۳۰۰ کادر برگزیده از سوی ۸۹ میلیون عضو حزب که در ساختارهای حزبی و در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی-اقتصادی گوناگون جامعهٔ چین فعالیت می‌کنند، شرکت داشتند. به دلیل اهمیت ویژه‌ای که تحولات چین برای آیندهٔ این کشور و جهان، و نیز موازنهٔ قدرت اقتصادی-سیاسی در سطح جهان خواهد داشت، این کنگره به طور گسترده مورد توجه همهٔ محافل سیاسی و رسانه‌های جهان قرار گرفت.

شی جین‌پینگ در سخنرانی همه‌جانبهٔ خود در روز گشایش کنگره که بیش از سه ساعت طول کشید، تأکید کرد که موضوع محوری ۱۹مین کنگره با هدف بنیادین حزب در زمینهٔ شکوفا کردن همه‌جانبهٔ تمام توان بالقوهٔ چین یا همان آرمانی که از آن با عنوان "رؤیای چینی" یاد می‌شود همخوان است. شی جین‌پینگ برای تحقق این رؤیای بزرگ دو هدف بنیادی و بلندمدّت اقتصادی را که توسط رهبری پیشین حزب به مثابه هدف‌های قرن تعیین شده بود، در دستور کار خود قرار داده است: نخستین هدف قرن، از بین بردن فقر در چهار سال آینده، و ایجاد یک جامعهٔ "نسبتاً مرفّه" تا سال ۲۰۲۱ است. دوّمین هدفِ چالش برانگیز قرن که حزب در دستور کار راهبردی خود قرار داده است، تبدیل چین به کشوری کاملاً توسعه‌یافته تا سال ۲۰۴۹، یعنی تا صدمین سالگرد بنیادگذاری جمهوری خلق چین است.

شی جین‌پینگ در سخنرانی پُراهمیت خود در آغاز کار کنگره، برای نخستین بار یک جدول زمانی معیّن برای رسیدن به دو هدف بلندمدّت حزب کمونیست چین مشخص کرد. وی گفت که بر اساس برنامهٔ مصوّب حزب کمونیست، چین ابتدا تا سال ۲۰۳۵ به "مدرن کردن سوسیالیستی" دست خواهد یافت، به این معنی که شکاف ثروت با دیگر کشورها تا حدّ زیادی کاهش داده خواهد شد، و بهبودی قابل توجهی در محیط زیست حاصل خواهد شد. در مرحلهٔ دوّم که از ۲۰۳۵ تا ۲۰۴۹ ادامه خواهد یافت، چین به یک قدرت جهانی و بانفوذ تبدیل خواهد شد.

شی جین‌پینگ با اشارهٔ غیرمستقیم به سیاست‌های جاری دولت ترامپ در آمریکا گفت: "هیچ کشوری نمی‌تواند به‌تنهایی با چالش‌هایی که پیش روی بشر قرار دارد روبرو شود. هیچ کشوری نمی‌تواند خود را به‌تنهایی در خلوتگاه خود منزوی سازد."

نوزدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین پس از انتخاب ۳۷۰ عضو کمیتهٔ مرکزی، با سخنرانی اختتامیه شی جین‌پینگ و پس از اجرای سرود انترناسیونال در روز سه شنبه ۲ آبان به کار خود پایان داد. آنگاه کمیتهٔ مرکزی هیئت سیاسی ۲۵ نفره را که شامل رهبران سیاسی، اجتماعی، سندیکایی، و نظامی کشور است از میان خود انتخاب کرد. هیئت سیاسی به نوبهٔ خود اعضای کمیتهٔ دائمی سیاسی را از میان اعضای خود انتخاب می‌کند.

توان سیاسی عظیم شی جین‌پینگ، رهبر حزب که برای ۵ سال دیگر برای خدمت در این مقام انتخاب شد، در روز پایانی کنگره مورد تأیید نمایندگان قرار گرفت. نمایندگان کنگره به اتفاق آرا "اندیشهٔ سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی برای دوران نوین" را که در طول پنج سال گذشته از سوی شی جین‌پینگ مطرح و تعریف شده است، تأیید کردند و آن را به یک رهنمود بنیادی در همهٔ عرصه‌های فعالیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و نظامی در چین ارتقا دادند و به عنوان میراث فکری رهبر کنونی حزب، در فصل ویژه‌ای از اساسنامهٔ حزب گنجاندند.

کنت کویل، تحلیلگر ترقی‌خواه اسکاتلندی که ساکن جنوب شرقی آسیاست و رخدادهای این منطقه، و به‌ویژه چین را در دهه‌های اخیر از نزدیک دنبال کرده است، نوشتهٔ گزارش‌مانندی از سخنرانی آغازین شی جین‌پینگ در کنگرهٔ نوزدهم و بحث‌های کلیدی مطرح در این کنگره نوشته است که در اینجا ترجمهٔ فارسی آن را برای خوانندگان نامهٔ مردم منتشر می‌کنیم.

*****

کنگرهٔ نوزدهم حزب کمونیست چین که روز چهارشنبه ۲۶ مهر ۹۶ (۱۸ اکتبر ۲۰۱۷) در تالار بزرگ خلق در پکن آغاز به کار کرد احتمالاً سیاست‌های نوینی را مطرح خواهد کرد که یک نمونه از آنها دیدگاه درازمدّت تازه‌ای بود در گزارش سیاسی افتتاحیهٔ کنگره توسط شی جین‌پینگ، دبیرکل حزب و رئیس‌جمهور چین، که با عنوان "اندیشهٔ سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی برای دوران نوین" مطرح شد. سوای سخنرانی شی جین‌پینگ که به طور زنده از رسانه‌های گروهی پخش شد، بقیهٔ کار کنگره پشت درهای بسته برگزار شد.

امّا بر اساس آنچه تا کنون منتشر شده است، از جمله در گزارش افتتاحیهٔ شی جین‌پینگ، کنگرهٔ نوزدهم بر تعهد حزب به

ادامه در صفحه ۱۹

کمک مالی رسیده

بیاد رفیق جان‌باخته حسن حسین‌پور تبریزی،
سندیکالیست برجسته ۱۲۰ دلار

30 October 2017

حزب تودهٔ ایران
Tudeh Party of Iran

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما
004930
23629727

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

آدرس های پستی:
1. Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
2. B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس های اینترنت و "ای-میل"
http://www.tudehpartyiran.org
E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 1037
Central Organ of the Tudeh Party of Iran